فصلنامه میقات حج

فرهنگی ـ اجتماعی ـ سیاسی ـ تاریخی

بهار ۱۳۷۴

۱۱



میقات حج



بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۱۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۰۳۳۰-۶۲۷-۰۰۵۴۵۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

حجّ در کلام رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت آیهٔ اللّه العظمی امام خمینی– قدس سره الشریف–

ص: ۷

... به زائرین محترم تذکر می‌دهم که در این مواقف معظمه و در طول سفر به «مکه مکرمه» و «مدینه منوره» از انس با قرآن کریم، این صحیفه الهی و کتاب هدایت، غفلت نورزند که مسلمانان هرچه دارند و خواهند داشت در طول تاریخ گذشته و آینده، از برکات سرشار این کتاب مقدس است.

و از همین فرصت از تمامی علمای اعلام و فرزندان قرآن و دانشمندان ارجمند تقاضا دارم که از کتاب مقدسی که «تبیان کل شیء» (۱)

است و صادر از مقام جمع الهی به قلب نور اول و ظهور جمع الجمع تابیده

۱- نحل: ۸۹

ص: ۸

است، غفلت نفرمایند.

این کتاب آسمانی الهی که صورت عینی و کتبی جمیع اسماء و صفات و آیات و بینات است و از مقامات غیبی آن، دست ما کوتاه است. و جز وجود اقدس جامع «... من خوطب به» (۱)

از اسرار آن، کسی آگاه نیست.

و به برکت آن ذات مقدس و به تعلیم او خلّص اولیای عظام دریافت آن نموده‌اند و به برکت مجاهدات و ریاضت‌های قلبیّه، خلّص اهل معرفت به پرتوی از آن بقدر استعداد و مراتب سیر، بهره‌مند شده‌اند و اکنون صورت کتبی آن که به لسان وحی، بعد از نزول از مراحل و مراتب، بی کم و کاست و بدون یک حرف کم و زیاد به دست ما افتاده است. خدای نخواسته مبادا که مهجور شود. و گرچه ابعاد مختلفه آن و در هر بُعد، مراحل و مراتب آن از دسترس بشر عادی دور است، لیکن به اندازه علم و معرفت و استعدادهای اهل معرفت و تحقیق در رشته‌های مختلف به بیانها و زبانهای متفاوت نزدیک به فهم، از این خزینه لا یتناهی عرفان الهی و بحر موّاج کشف محمدی- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- بهره‌ها بردارند و به دیگران بدهند.

و اهل فلسفه و برهان! با بررسی رموزی که خاص این کتاب الهی است و با اشارات از آن مسائل عمیق، گذشته براهین فلسفه الهی را کشف و حل کرده و در دسترس اهلش قرار دهند.

و وارستگان صاحب آداب قلب و عقبات باطنی، رشحه و جرعه‌ای

۱- مقصود پیغمبر اکرم- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- و جانشینان معصوم نبی اکرم- صلوات اللَّه وسلامه علیهم اجمعین- است.

ص: ۹

از آنچه قلب عوالم از «أَدّبنی ربی» (۱)

دریافت فرموده، برای تشنگان این کوثر، به هدیه آورید و آنان را مؤدب به آداب اللَّه تا حدّ میسور نمایند.

و متقیان تشنه هدایت بارقه‌ای از آنچه به نور تقوا از این سرچشمه جوشان «هدی للمتقین» هدایت یافته‌اند، برای عاشقان سوخته، هدایت اللَّه به ارمغان می‌آورند.

و بالاخره هر طایفه‌ای از علمای اعلام و دانشمندان معظم به بُعدی از ابعاد الهی این کتاب مقدس دامن به کمر زده و قلم به دست گرفته و آرزوی عاشقان قرآن را برآورند و در ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و جنگ و صلح قرآن، وقت صرف فرمایند تا معلوم شود این کتاب، سرچشمه همه چیز است؛ از عرفان و فلسفه تا ادب و سیاست، تا بی خبران نگویند عرفان و فلسفه، بافته‌ها و تخیلاتی بیش نیست و ریاضت و سیر و سلوک کار درویشان قلندر است یا اسلام به سیاست و حکومت و اداره کشور چه کار دارد که این کار سلاطین و رؤسای جمهور و اهل دنیا است، یا اسلام، دین صلح و سازش است و حتی از جنگ و جدال با سیاستمداران بریء است، و بر قرآن، آن آوردند که کلیسای جاهل و سیاستمداران بازیگر، به سر دین مسیح عظیم الشأن آوردند. (۲) پی نوشتها:

۱- الجامع الصغیر سیوطی، ج ۱، ص ۵۱، ح ۳۱۰ چاپ دارالفکر.

۲- بخشی از پیام امام خمینی- ره- به زائران بیت اللَّه الحرام مورخ ۱۶/ ۵/ ۶۵.

ص: ۱۰

حجّدر کلام رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیهٔ اللّه خامنه‌ای- مد ظله العالی-

دو نکته در باب حج، مهم، همیشگی و فراموش نشدنی است. یک نکته مسأله معنویت در حج است. از اول تا آخر این واجب (حج)، یک روحی وجود دارد که آن روح عبارت است از توجه و اخلاص به ذات مقدس احدیت و اظهار عبودیت در مقابل پروردگار. این را در واجبات دیگر

ص: ۱۱

به این حجم و با این کیفیت نمی‌شود مشاهده کرد، اگرچه قوام هر واجب و عبادتی به توجه و ذکر حضرت پروردگار- جلّ و علا- است. گویا فریضه واجب حج به گونه‌ای بنا شده است که هنگامی که انسانها از محدوده زندگی مادی به مرکز اقامه این فریضه الهی جذب می‌شوند. دیگر فضا، فضای مادی نباشد بلکه یک فضای کاملًا معنوی فراهم شود تا انسان بطور حقیقی یک شستشویی در این فضای معنویت بکند و برگردد.

فرض بر این است که اگر انسانی یک بار در مدت عمر خود چنین شستشویی بکند، برای او کافی باشد، چون یک بار بر او واجب شده است.

واجبات بر اساس نیازها و حاجت بشر است و اگر ما برای سیر کمال الی اللّه تکامل و عروج الی اللّه احتیاج به بیش از هفده رکعت در روز داشتیم، خدای متعال بیش از هفده رکعت نماز را در روز واجب می‌کرد. حداقلّ واجب، آن چیزی است که برای ما به صورت حکم واجب درآمده است.

نباید خیال کرد «من استطاع» واجب را محدود می‌کند. خیر، بلکه واجب را توسعه می‌دهد. هر که بتواند باید این کار را بکند (بدون استثناء) کسی که نتوانست، بر او تکلیفی نیست چون قدرت انجام آن را ندارد. هر کس می‌تواند یکبار باید این کار را انجام بدهد. پس یکبار رفتن در آن مخزن معنویت و چشمه جوشان معنویت برای شستشو و برای پاکیزه شدن کافی است، البته اگر بیشتر بشود بهتر است و بیشتر خود را شستشو داده است.

ص: ۱۲

حداقلّ لازم، عبارت است از همان یک بار. ببینید چقدر جنبه معنویت حج باید قوی باشد، اینها نکاتی است که ما باید واجب را از این دریچه‌ها درست بشناسیم و بفهمیم. اگر ما دیدیم که حج جنبه مادی و ظاهر سازی و دوری از معنویت پیدا کرد، اگر دیدیم در سفر حج رفتارهایی که برای خودمان انتخاب می‌کنیم یا بر ما تحمیل می‌کنند ضد معنویت است باید بدانیم از فلسفه حج دور افتاده‌ایم. این کسانی که ایام حج را به میزان زیادی صرف کارهایی می‌کنند که در جهت مقابل معنویت است، خود را در مادیت غرق کرده‌اند و از خدا دور شده‌اند. اینها در حقیقت بدون اینکه خودشان بدانند، از آن سرمایه‌ای که خدای متعال در حج به آنها هدیه کرده است، کم می‌کنند. خیال می‌کنند چیزی به دست می‌آورند در حالیکه چیزی از دست می‌دهند و با غرق شدن در مادیات، هدیه معنوی را ناقص می‌کنند.

حج از اول با «لبیک» شروع می‌شود با پاسخ گویی به خدای متعال.

با اجابت دعوت الهی، حالت احرام، لباس احرام، محرمات احرام، کارهایی که باید در مدت ایام حج یا عمره انجام داد؛ از طواف، از سعی، از نماز، از وقوفین و بقیه مناسکی که در حج هست هر کدامی به نحوی گوشه‌ای از وجود ما را به معنویت و به خدای متعال منجذب می‌کند، جذب می‌کند.

این مجموعه مرکب، در واقع یک چشمه زلالی است که باید در آن برویم

ص: ۱۳

و خود را شستشو بدهیم. این شستشو برای ما لازم است. مراقب باشید که حج این جهت را از دست ندهد. البته در دوران گذشته و در زمانی که سردمدار امور حج کسانی بودند که معنویات را لمس نکرده بودند، از آنها توقعی نبود. البته در آن زمان، کسانی بودند که اهل معنا محسوب می‌شدند و اهل توجه و تذکر بودند و خودشان را به نحوی تأمین می‌کردند. اما دستگاهی که آنها را به سمت معنویت حرکت بدهد وجود نداشت. امروز وضع فرق می‌کند. امروز کسانی که متصدی حج هستند اهل معنویتند، اهل ذکر و تذکرند، اهل انس با خدا هستند، طعم معنویت را می‌فهمند و شیرینی انس با خدا را درک می‌کنند. فرق می‌کند وقتی که مسؤولان حج این گونه افرادی باشند یا افرادی باشند که اصلًا نمی‌فهمند حج چیست و فرق بین یک مسافرت معمولی و گردشی را با حج عظیم الهی ندانند و خیال کنند این هم یک مسافرتی است که آدم برود و گردشی را بکند و دنیا را ببیند و برگردد. خیلی بین اینها فرق است. امروز شما مسؤولان حج هستید و اهل معنویت و متصدی امورید. من خواهش می‌کنم از همه آقایان محترم، از همه مسؤولان و از همه برادران و خواهران و هر کسی که به نحوی با حاجی ارتباط دارد، یکی از کارها و کوششهای آنها این باشد که این حاجی را به روح و معنویت حج و به تأثیری که حج برای تکامل فردی انسان- منهای مسائل اجتماعی- دارد

ص: ۱۴

و او را پالایش و تزکیه می‌کند و به زینت معنویت مزین می‌کند و برمی‌گرداند و سرمایه‌ای به او می‌دهد و مشت او را پر می‌کند، آشنا و نزدیک کنند. همه‌اش هم با بیان نیست، بلکه با عمل، با حضور، با توجه و با رفتار بایستی مردم را به معنویت سوق داد. اگر این کار انجام بشود. آن نکته دوم حج هم که یک نکته فراموش نشدنی و یکی از اهم نکات در باب حج است، آسانتر انجام خواهد شد. آن نکته دوم همان نکته اجتماعی است. (۱)

۱- بخشی از سخنرانی معظم له در جمع کارگزاران حج مورخ ۱۷/ ۱/ ۷۴ ه. ش

ص: ۱۵

پی نوشتها:

اسرار و معارف حج

ص: ۱۶

آداب حج

محمد بهاری همدانی

پیش درآمد

علّامه متقی و زاهد بزرگ حضرت آیهٔ اللَّه شیخ محمد بهاری همدانی- ره- (متوفای رمضان ۱۳۲۵ ه. ق.) از چهره‌های شناخته شده عرفان و اخلاق و تهذیب نفس بوده است. وی نزد مرحوم آیهٔ اللَّه حسینقلی درجزینی همدانی تلمّذ نموده، مراحل اخلاق نظری و حکمت عملی را آموخت وخود نیز بدان عامل شد بگونه‌ای که سیره عملی واخلاقی وی، زبانزد خاص و عام گردید. مرقد این عارف عظیم الشأن در شهر بهار در کنار گلزار شهدا، و زیارتگاه مردم است. علّامه مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی گفته است: کتاب «تذکرهٔ المتّقین» (۱)مجموعه‌ای از پیام‌ها و کلمات علمای بزرگ و عرفای بنام؛ همچون جمال السالکین، مرحوم حسینقلی درجزینی همدانی نجفی (متوفای ۱۳۱۱ ه. ق.) و دانشمند متّقی سید احمد بن ابراهیم موسوی تهرانی (متوفای ۱۳۳۲ ه. ق.) و سالک الی اللَّه شیخ محمد بن میرزا محمد بهاری همدانی نجفی است که این دو از شاگردان ملّا حسینقلی همدانی بوده‌اند. (۲) مرحوم شیخ محمد بهاری، دفتر اوّل از چهار دفتر کتاب تذکرهٔ المتقین را به خود اختصاص داده و مطالب ژرفی را آورده که شامل: آداب توبه و بازگشت و تقرب الی اللَّه و مراقبت نفس و ... می‌باشد. او در پایان، آداب حجّ را مورد بحث و بررسی

۱- تذکرهٔ المتقین؛ با سعی و کوشش میرزا اسماعیل بن حسین تبریزی مشهور به «مسأله‌گو» در سال ۱۳۲۹ ه. ق. جمع آوری گردیده است. و اینک با همت و تلاش انتشارات نور فاطمه سلام اللَّه علیها، تهران تجدید چاپ گردیده و بنام تألیف: سالک و عالم عامل، عارف بزرگ آیهٔ اللَّه شیخ محمد بهاری همدانی- قدس سره- ثبت گردیده است.

۲- الذریعه الی تصانیف الشیعه؛ ج ۴، ص ۴۶

ص: ۱۷

قرار داده و مفاهیم دقیق و لطیفی را مطرح نموده است؛ که زائر خانه خدا را متوجّه اسرار مناسک الهی حجّ می کند و عرفان و شناخت خاصّی به او می‌دهد. اینک توجه دلباختگان خانه کعبه و عاشقان بیتِ معشوق را بدان جلب می کنیم:

الْحَمْدُ للّهِ‌رَبِّ الْعالَمینَ وَ الصَّلوةُ وَالسَّلامُ عَلی اشْرَفِ اْلانْبِیاءِ وَ الْمُرسَلینَ،

مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیبینَ الطَّاهِرینَ.

و بعد، فَاعْلَمْ ایُّهَا الطَّالِبُ لِلْوُصُولِ الی بَیْتِ اللَّه الْحَرامِ این که حضرت احدیت- جَلَّ شَأْنُهُ الْعَظیم را بیوتاتِ مختلف می‌باشد؛ یکی را «کعبه ظاهری» گویند که تو قاصد او هستی.

دیگری را «بیت المقدس» و دیگری را «بیت المعمور» و دیگری را «عرش» و هکذا تا برسد به جایی که خانه حقیقی اصلی است که آن را «قلب» نامند که اعظم از همه این خانه‌هاست، وَ لا شَکَّ وَ لا رَیْبَ فی انَّهُ لِکُلِّ بَیْتٍ مِنَ الْبُیُوتِ لِطالِبِه رُسُوم وَ آداب، اما معنای «خانه او» چه باشد، ازبابت تشریف است این اضافه یاطور دیگر است، مقصود بیان آن نیست، غرض دراین رساله، بیان آداب کعبه ظاهری است، غیر از آن آدابی که در مناسک مسطور است. ضمناً شاید اشاره به آداب کعبه حقیقی هم فی الجمله بشود.

اولًا بدان، غرض از تشریع این عمل شریف، لَعَلَّ این باشد که مقصود اصلی از خلقت انسان، مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَ الْوُصوُلُ الی دَرَجَةِ حُبِّهِ وَ الْانسِ بِهِ است وَ لایُمْکِنُ حُصُولُ هذَیْنِ الْامْرَیْنِ الّا بِتَصْفِیَةِ الْقَلْبِ. وآنهم ممکن نباشد جز به کَفُّ النَّفْسِ عَنِ الشَّهوتِ وَ الانْقِطاعُ مِنَ الدُّنْیا الدَّنیَّةِ وَ ایقاعُها عَلَی الْمشاقِ مِنَ الْعِباداتِ، ظاهِرِیَّةً وَ باطِنِیَّةً.

از اینجا بوده که شارع مقدس عبادات را یک نسخ نگردانیده بلکه مختلف جعل کرده، زیرا که به هر یک از آنها رذیله ای از رذائل، از مکلّف زایل می گردد تا با اشتغال به آنها، تصفیه تمام عیار گردد، چنانکه با صدقات حقوق مالیه و ادای آنها قطع میل کند از حطام (۱) دنیوی وکما اینکه صوم قطع می کند انسان را از مشتهیات نفسانی و صلات نهی می کند از هر فحشا و

۱- حطام دنیویه؛ کالاها و دارایی بی ارزش دنیا.

ص: ۱۸

منکری و هکذا سایر عبادات و چون عمل حج مجمع العناوین بود با زیادی. چه، این که مشتمل است بر جمله ای از مشاقّ (۱) اعمال که هر یک بنفسه صلاحیت تصفیه نفس را دارد؛ مثل انفاق المال الکثیر والقطع عن الاهل و الاولاد والوطن و الحشر مع النفوس الشریرة و طی المنازل البعیدة مع الابتلاء بالعطش فی الحرّ الشدید فی بعض الأوان والوقوع علی اعمال غیر مأنوسه لا یقبلها الطباع من الرمی والطواف و السعی و الاحرام و غیر ذلک.

با این که دارای فضائل بسیاری است. ایضا از قبیل تذکر به احوال آخرت به رؤیت اصناف خلق و اجتماع کثیر فی صقع واحد علی نهج واحد لا سیما فی الاحرام والوقوفین.

ورسیدن به محل وحی و نزول ملائکه بر انبیاء از آدم تا خاتم- صلوات اللّه علیهم اجمعین- و تشرف به محل اقدام آن بزرگواران، مضافا بر تشرف بر حرم خدا و خانه او، علاوه به حصول رقت که مورث اصغاء قلب است، به دیدن این امکنه شریفه با امکنه شریفه اخری که رساله گنجایش تفصیل آنها را ندارد، الحاصل چون حج دارای جمله ای از مشاق و فضائل کثیره ای از اعمال بود ورسول خدا- ص- فرمود: «مبدل کردم رهبانیت را به جهاد و حج ...» و انسان نمی‌رسد به این کرامت عظمی الا به ملاحظه آداب و رسوم حقیقی آن و هی امور:

الاول این که: هر عباردتی از عبادات باید به نیت صادقه باشد، و به قصد امتثال امر شارع بجا آورده شود تا عبادت شود. کسی که اراده حج دارد، اولا باید قدری تأمل در نیت خود بنماید. هوای نفس راکنار گذارد، ببیند غرضش از این سفر، امتثال امر الهی و رسیدن به ثواب و فرار از عقاب اوست یانه، نستجیر بالله غرضش تحصیل اعتبار یا خوف از مذمت مردم یا تفسیق آنها یا از ترس فقیر شدن، بنابراین که معروف است هر که ترک حج کند، مبتلا به فقر خواهد شد. یا امور دیگر از قبیل تجارت وتکثیف و سیر در بلاد و غیر ذلک. اگر درست تأمل کند خودش می‌فهمد که قصدش چطور است و لو به آثار اگر معلوم گردید که غرض خدانیست، باید سعی در اصلاح قصد خود نماید، لااقل ملتفت باشد به قباحت این عمل که قصد حریم ملک الملوک را کرده، برای اینگونه مطالب بی فایده لااقل به نحو خجالت وارد شود نه به طرز غرور و عُجب.

الثانی این که: تهیه حضور ببیند از برای مجلس روحانیین یا بجا آوردن یک توبه درستی با جمیع مقدمات که از جمله آنهاست رد حقوق، چه از قبیل مالیه باشد، مثل خمس و

۱- مشاقّ؛ مشقتها، رنجها

ص: ۱۹

رد مظالم و کفارات و غیرها، یا ازغیر مالیه باشد، مثل غیبت و اذیت و هتک عرض و سایر جنایات بر غیر، که باید استحلال از صاحبانش بنماید به آن تفاصیلی که در محل خود مذکور است و خوب است بعد از این مقدمات، آن عمل توبه روز یکشنبه را که در منهاج العارفین مسطور است بجا بیاورد و اگر پدر یا مادری دارد- مهماامکن- آنها را هم، از خود راضی کند تا پاک و پاکیزه از منزل درآید، بلکه تمام علایق خود را جمع آوری نموده، شغل قلبی خود را از پشت سرش قطع نماید تا به تمام قلب رو به خدای خود کند، همچنین فرض کند که دیگر بر نمی گردد.

پس بناءاً علی هذا باید وصیت تام و تمامی بکند به اطلاع اشخاص خیّر و دانا تا بیان کنند که کیفیت وصیت باید چگونه باشد کار را بر وصی تنگ نگیرد، بلکه به نحو توسعه در امر ثلث خود وصیت کند که مسلمانی بعد از فوت او در حرج نیفتد ومعذلک اهل و عیالش را به کفیل حقیقی واگذارد، فانه خیر معین و نعم الوکیل.

الحاصل، کاری کند که اگر بر نگردد هیچ جزئی از جزئیات کار او معوق نماند، بلکه دائماً باید چنین باشد شخصی که اطلاع تام به وقت مردن خود ندارد.

الثالث این که: اسباب مشغله قلبی در سفر، برای خود فراهم نیاورد تا او را در حرکات و سکناتش، که باید به یاد محبوب خود باشد، باز دارد، چه از قبیل عیال و اولاد باشد یا رفیق ناملایم الطبع یا مال التجاره یا غیر آن. مقصود این است که خودش به دست خود اسبابی فراهم نیاورد که تمام همتش درسفر مصروف آن باشد بلکه اگر بتواند بااشخاصی همسفر شود که تذکر ایشان بر او غالب باشد یا همیشه اگر غفلت ورزید آنها او را به یاد خدا بیندازند.

قصه سید بن طاووس- قدس سره- با همسفران معروف است.

الرابع این که: مهما امکن سعی در حلیت خرجی خود بنماید وزیاد بردارد واز انفاق مضایقه ننماید، زیرا که انفاق در حج انفاق در راه خدا است. چرا باید انسان دلگیر باشد از زیادی خرج! بهترین توشه‌ها را بردارد و زیاد بذل نماید که درهمی از او در احادیث اهلبیت- سلام اللَّه علیهم اجمعین- به هفتاد درهم است.

ازهد زهاد، اعنی سید سجاد- سلام اللَّه علیه- وقتی که حج می‌فرمودند؛ ازقبیل بادام، شکر، حلویات و سویق (۱) بر می‌داشتند.

۱- سویق؛ قاروت.

ص: ۲۰

باری از جمله سعادت شخص است اگر در این سفر چیزی از او بشکند یا تلف شود یا دزد ببرد یا مصارف او زیاد شود، باید کمال ممنونیت را داشته بلکه شاد باشد، زیرا که همه اینها بر میزبان است. در دیوان اعلی ثبت است که به اضعاف مضاعف، تلافی خواهند کرد.

نمی‌بینی اگر کسی تو را به میهمانی به خانه خود بطلبد و در اثنای راه صدمه بر تو وارد آمده باشد اگر میزبان بتواند- مهما امکن- جبران آن را متحمل می‌شود؟! چونکه خود طلبیده با این که لئیم است و عاجز فکیف ظنک با قدر القادرین و اکرم الاکرمین. حاشا و کلا او کرم از که کمتر از عرب بادیه نشین باشد، نعوذ بالله من سوء الظن بالخالق.

و صدق این مقاله بر کسی واضح است که میان اعراب بادیه نشین گردیده و دیده باشد.

الخامس این که: باید خوش خلق باشد وتوضع بورزد از رفیق و مکاری و غیره کوچکی بنماید و از لغو و فحش و درشت گوئی و ناملایم در حذر باشد، نه حسن خلق، تنها آن است که اذیتش به کسی نرسد بلکه از جمله اخلاق حسنه آن است که از غیر، تحمل اذیت بنماید. بل نه تنها متحمل شود بلکه در ازای او خفض جناح (۱) کند الی ذلک یشیر قوله فی الحدیث القدسیه: حاصل آن این که «رضایت خود را در جفای مخلوق پنهان کرده‌ام هر که درصدد رضا جویی از ما است باید ایذاء غیر را متحمل شود.»

السادس این که: نه تنها قصد حج کند و بس بلکه در این ضمن، باید چندین عبادت راقاصد باشد که یکی از آنها حج است، از قبیل زیارت قبور مطهره شهدا و اولیا و سعی در [قضای] حوائج مؤمنین و تعلیم و تعلّم احکام دینیّه و ترویج مذهب اثنا عشریه و تعظیم شعائر اللّه وامر به معروف ونهی از منکر و غیر ذلک.

السابع این که: اسباب تجمع و تکبّر برای خود فراهم نیاورد بل شکسته دل و غبار آلوده، رو به حریم الهی رود، همچنان که درمناسک هم اشاره به آن شده در باب احرام.

الثامن این که: ازخانه خود حرکت نکند مگر این که نفس خودش را در هر چه با خودش برداشته باجمیع رفقای خود و اهل خانه و هر چه تعلق به او دارد، امانتا به خالق خود- جل شأنه- بسپارد با کمال اطمینان دل، از خانه بیرون رود، فانه جلت عظمته نعم الحفیظ و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر.

۱- حفض جناح؛ خواباندن بال که کنایه از تواضع و فروتنی است.

ص: ۲۱

آدابی دیگر هم دارد، آن را در مناسک نوشته‌اند.

بلی اهتمام تام به صدقه دادن داشته باشد، به این معنا که صحت خود را بخرد از خالق خود، به این وجه صدقه.

التاسع این که: اعتمادش به کیسه خود وقوه و جوانی خود نباشد، بلکه در همه حال، بالنسبه به همه چیز باید اعتماد او به صاحب بیت باشد. مقدمات بیش از اینهاست لیکن غرض تطویل در رساله نویسی نیست (در خانه اگر کس است، یک حرف بس است.)

باید تأمل کند و بداند که این سفر جسمانی الی اللّه است و یک سفر دیگری هم روحانی، الی الله باید بکند.

به دنیا نیامده برای خوردن و آشامیدن، بلکه خلق شده از برای معرفت و تکمیل نفس، آنهم سفر دیگری است، کما این که در این سفر حج، زاد و راحله و همسفر و امیر حاج و دلیل و خدام و غیره لازم دارد که اگر هر کدام نباشد کار لنگ است و به منزل نخواهد رسید بل به هلاکت خواهد افتاد، در آن سفر هم بعینه به اینها محتاج است والا قدم از قدم نخواهد برداشت واگر بدون اینها خیال کرده راه برود، قطعا رو به ترکستان است. کعبه حقیقی نیست.

اما راحله او در این سفر بدن اوست باید به نحو اعتدال از خدمت آن مضایقه نکند و نه چنان سیرش بکند که جلو او را نتواند بگیرد و یاغی و طاغی شود، نه چنان گرسنگی به آن بدهد که ضعف بر او مستولی شود و از کار عبادت بازماند خیر الامور اوسطها، افراط و تفریط آن مذموم است.

اما زاد او اعمال خارجیه اوست که تعبیر از آن به تقوا می‌شود از فعل واجبات و ترک محرمات و مکروهات و اتیان به مستحبات واصل معنای تقوا پرهیز است که اول درجه آن پرهیز از محرمات است وآخر درجه آن پرهیز از ماسوی اللّه- جلّ جلاله- و بینهما متوسطات.

فحاصل الکلام این که هر یک از ترک محرمات و اتیان به واجبات به منزله زادی است که هر یک را درمنازل اخرویه احتیاج افتد بدرجات الحاجه که اگر همراه خود نیاورده باشی مبتلا خواهی بود، نستجیر باللّه من هذه البلوی العظیمه.

واما همسفر مؤمنین هستند که به همت همدیگر و اتحاد قلوب این منازل بعیده را طیران خواهند نمود و الیه یشیر قوله- عزّ- من قائل «تعاونوا علی البرّ والتقوی.»

ص: ۲۲

ولعل بدون اجتماع، کار انجام نگیرد وشاید از این جهت رهبانیت دراین امت منع شده باشد.

استاد ما- رضوان الله علیه- می‌فرمود: «خیلی کار از اتحاد قلوب ساخته گردد که از متفرد بر نمی‌آید» اهتمام تامی در این مطلب داشت، همنیطورهاست، همه مفاسد، زیر سر اختلاف قلوب است که شرح آن به طول انجامد شاید اگر موفق شدم اشاره کنم که همسفر و رفیق چه درحضر و چه درسفر باید به چه نحو باشد و تو با او به چه نحو باید سلوک کنی.

و اما امیر حاج دراین سفر، ائمه طاهرین- سلام اللّه علیهم اجمعین- هستند که باید سایه بلند پایه آن بزرگواران بر سر تو باشد و متمسک به حبل المتین ولای آنها باشی، به کمال التجاء به آن خانواده عصمت وطهارت، تا بتوانی چند قدمی راه بروی والا شیاطین جن و انس در قدم اول تو را خواهند ربود، مثل چاپیدن و غارت کردن عرب بدوی حجاج را بی امیر حاج کما هو واضح خصوصا هر چه به حرم نزدیک شود. بلی اگر خود را به حرم رسانید دیگر ایمن است از هر خوف «ومن دخله کان آمنا.» اما هیهات که بتواند سرخودی به آن جا رسد.

این نخواهد شد، و الله العالم.

و اما دلیل این راه: اگر چه ائمه طاهرین- سلام الله علیهم- ادلاء علی الله هستند ودلیلند، لکنه معذلک ماها از آن پستی تربیت و منزلت که داریم از آن بزرگواران هم اخذ فیوضات بلا- واسطه نمی‌توانیم بکنیم، محتاجیم در دلالات جزئیه و مفصله به علمای آخرت و اهل تقوا تا به یمن قدوم ایشان و به تعلیم آنها درک فیوضات بنمائیم که بی وساطت آنها درک فیض در کمال عسرت و تعذر است و لذا محتاج به علما هستیم، پیش خود کار درست نمی شود.

باری، چون به میقات رسد، لباس خود را در آورد در ظاهر و ثوب احرام بپوشد و در باطن قصدش این باشد که از خودش خلع کرده لباس معصیت وکفر و ریا ونفاق را و پوشیده ثوب طاعت و بندگی را و همچنین ملتفت باشد همچنانکه در دنیا خدای خود را بغیر ثوب زیّ خود و عادت خود غبار آلوده، سر برهنه و پا برهنه ملاقات می کند، همچنین بعد از مردن خواهد ملاقات کرد عمال خدای خود را به کمال ذل وانکسار وعریان پس درحال تنظیف، باید قصدش تنظیف روح باشد از شرک معاصی و به قصد احرام هم عقد توبه صحیح ببندد؛ یعنی

ص: ۲۳

حرام کند بر خود به عزم و اراده صادقه کل چیزهایی را که خداوند عالم حرام نمود بر او که دیگر بعد از مراجعت ازمکه معظمه پیرامون معاصی نگردد و در حین لبیک گفتن باید ملتفت باشد که این اجابت ندایی است که به این متوجه شده.

اولا: قاصد باشد که قبول کردم کلّ طاعتی که از برای خداوند متعال است.

و ثانیا: مردد باشد که این عمل از او قبول خواهد شد یا نه. قضیه سید الساجدین- سلام اللّه علیه- را به نظر بیاورد که در احرام نمی‌توانستند لبیک بگویند، غش می‌کردند و از راحله خود می‌افتادند. سؤال می‌شد، جواب می‌فرمودند: می‌ترسم خداوند بفرماید: «لالبیک» و هم به نظر بیاورد ازاین کیفیت، یوم محشر را که تمام مردم به این شکل از قبر خود بیرون می‌آیند لخت و عورند وسربرهنه و ازدحام آورنده. بعضی در زمره مقتولین و برخی در نمره مردودین. بعضی متنعم بعضی معذب و بعضی متحیر در امر بعد ازآن که جمیعا در ورطه اولی متردد بودند. چون داخل حرم شود باید حالش حال رجاء و امن باشد از سخط و غضب الهی، مثل حال مقصری که به بستخانه (۱) رسیده باشد. به مفاد آیه شریفه «ومن دخله کان آمنا» جای زیادی رجاء و امیدواری، همین جاست چه این که شرف بیت عظیم است و صاحب آن به راجی خود کریم. جا دارد توسعه رحمت، زیرا که تو در آنجا میهمان خاص اکرم الاکرمین هستی. او پی بهانه می‌گشت که تو را یکمرتبه در عمرت به خانه خود دعوت کرده باشد (اگرچه همیشه میهمان او بوده ای) حالا میسر شده حاشا و کلا از کرم او که هر چه خواهش داشته باشی و از او هم برآید، مضایقه داشته باشد، ما هکذا الظن به جلت عظمته این چنین گمانی را به بعضی از اسخیای عرب نباید برد، فضلا عن الجواد المطلق. دیگر حالا تو نتوانی بیاوری یا بیاوری و نتوانی نگهداری یا از اصل ندانی چه باید بخواهی یا کاری کنی به دست خودکه مقتضی بذل به تو نباشد. تقصیر کسی نیست، گدایی با کاهلی نمی‌سازد، بلی عیب در اینجاست که غالب مردم که مشرف به مکه شدند، اعظم همشان این است که زود صورت این اعمال را از سر وا کنند، علی سبیل الاستعجال آن وقت آسوده در فکر خرید خود باشند، اما حواس به قدر ذرّه ای، پیش معنای این اعمال باشد. نه، با این که همه حواس میهمان باید پیش میزبان باشد و چشمش به دست او و حرکات و سکناتش به میل او. حتّی روزه مندوب بی اذن او مذموم است. چه، جای این که در خانه او هتک عرض او را بکنی و هتک عرض

۱- بَستخانه؛ محلی که در آنجا بست نشینند.

ص: ۲۴

سلطان السلاطین اشتغال به مناهی اوست. کدام حاجی از حجاج متعارفه که وارد حرم الهی شود در آید و اقلا صد معصیت از او سرنزند، از دروغ و غیبت و اذیّت به غیر و سخن چینی و تعطیل حق غیر و فحش به عکّام (۱) وحمله دار و غیره که ورقه گنجایش تفصیل آنها را ندارد، و اللّه اعلم.

چون شروع به طواف نماید، باید هیبت عظمت و خوف و خشیت و رجاء عفو و رحمت شراشر (۲) وجود او را بگیرد. اگر جوارح خارجیه نلرزد، اقلا دلش بلرزد، مثل آن ملائکه که حول عرش دائماً به این نحو طواف می‌کنند. اگر بخواهد متشبه به آنها باشد، چنان که در اخبار است و باید ملتفت باشد که طواف منحصر به طواف جسمانی نیست بلکه یک طواف دیگری هم هست که طواف حقیقی آن است و آن را «طواف قلبی» گویند به ذکر رب البیت و اصیل بودن آن برای این است که اعمال جسمانیه را امثله آنها قرار داده‌اند که انسان از اینها پی به آنها ببرد، چنانکه مضمون روایت است. و ایضاً باید بداند همچنانکه بی قطع علاقه از اشغال دنیویه و زن و فرزند و غیره، نمی‌شود به این خانه آمد، آن کعبه حقیقی هم چنانست که عمده حجب علقه است و در بوسیدن حجر و ملصق به مستجار و استلام حطیم و دامن کعبه را گرفتن باید حال او حال مقصری باشد که از اذیت و داغ و کشتن فرار کرده به خود آن بزرگ ملتجی شده که او از تقصیراتش بگذرد. این است که گاهی دست و پایش را می‌بوسد، گاهی دامن او را می گیرد، گاهی خود را به او می‌چسباند. گاهی مثل سگ تبصبص می کند. گاهی گریه می کند. گاهی او را به اعز اشخاص پیش او قسم می‌دهد. گاهی تضرع می‌نماید که بلکه او را از این مهلکه نجات دهد، خصوصاً اگر کسی باشد که بداند غیر از او ملجأ و پناهی نیست، ببین تا فرمان استخلاص نگرفته‌ای از خدمت او بر می گردی؟ لا ـ ورب الکعبه. در امورات دنیویه، انسان چنین است و اما بالنسبه به عذاب اخروی، چون نسیه است، هیچ در فکر این مطالب نیست. حجاج دروغی قدری می‌دوند دور کعبه بعد می‌روند به تماشای سنگ‌ها و بازارها و دیوارها.

باری، چون به سعی آید، باید سعیش این باشد که این سعی را به منزله تردد در در خانه سلطان قرار دهد، به رجاء عطا و بخشش و اما در عرفات از این ازدحام خلق و بلند کردن صداهای خودشان به انواع تضرع و زاری و التماس به اختلاف زبان‌ها و افتادن هر گروهی پی

۱- عکام؛ چاروادار.

۲- شراشر؛ سرتاسر.

ص: ۲۵

ائمه خودشان و نظر به شفاعت او داشتن حکایت محشر را یاد آورد. اینجا کمال تضرع و الحاح (۱) را بکند تا آنجا مبتلا نشود و بسیار ظنّ قوی داشته باشد بر حصول مراداتش، زیرا که روز شریف موقف (۲) عظیم و نفوس مجتمع و قلوب به سوی الهی منقطع و دستهای اولیا و غیرهم به سوی او- جلّ شأنه- بلند شده و گردنها به سوی او کشیده شده چشمها از خوف او گریان و بندها از ترس او لرزان و روز، روز احسان، و ابدال و اوتاد در محضر حاضر، بنای سلطان بر بخشش و انعام و همچنین روز خلعت پوشی صدر اعظم دولت علیّه (۳)- عجل اللّه فرجه و سهل مخرجه- در چنین روزی استبعاد ندارد، حصول فیض به اعلا مدارجه، بالنسبه به کافه ناس و خلایق، آیا گمان به خالق خود داری که سعی تو را ضایع گرداند، با این که منقطع شده ای از اهل و اولاد و وطن، آیا رحم نمی‌کند غربت تو را ما هکذا الظن به ولا المعروف من فضله. واز اینجاست در حدیث وارد شده: «من اعظم الذنوب ان یحضر العرفات و یظن انه لا یغفر له (اللهم ارزقنا).» چون از عرفات کوچ کند، روبه حرم آید، از این اذن ثانوی به دخول حرم تفأل زند به قبولی حجش وقربش به خدای خود و مأمون بودن او از عذاب الهی.

چون به منا رسد رمی جمار کند، ملتفت باشد که روح این عمل در باطن دور کردن شیطان است، فان کان کالخلیل فکالخلیل و الا فلا.

باری چون حرم را وداع کند، باید درکمال تضرع و مشوش الحال باشد که هر کس او را ببیند ملتفت شود که این شخص عزیزی را گذاشته و می‌رود مثل گذاشتن ابراهیم اسماعیل- علیهماالسلام- و هاجر را. بنای او بر این باشد که اول زمان تمکن، باز عود به این مکان شریف بنماید و باید ملتفت میزبان باشد در همه حال، مبادا به بی ادبی او را وداع نماید که دیگر او خوش نداشته باشد. این میهمان ابد الآباد به خانه او قدم گذارد، اگر چه این میزبان- جلّ جلاله- سریع الرضاست لیکن مراعات ادب مهما امکن- باید از این طرف بشود، اگر بتواند حتی المقدور آن بقعه‌هایی که رسول خدا- صلّی اللّه علیه و آله و سلم- عبادت کرده در آنها؛ مثل کوههای مکه معظمه به قصد تشرف از محل اقدام مبارکه نه به قصد تماشا و تفرج حاضر گردد، و بلکه به قصد قربت مطلقه، دو رکعت در آنجاها نماز بخواند، بلکه اگر ممکن باشد قدری در آنجاها زیاده از متعارف توقف کند، و اگر حج اولی اوست، البته داخل خانه کعبه شدن را ترک نکند با آن آداب مأثوره در شرع مطهر که در کتب مسطور است.

۱- الحاح: اصرار و پافشاری در حاجت خواستن.

۲- موقف: روز قیامت.

۳- دولت علیه: دولت برتر و والا مقام.

ص: ۲۶

پی نوشتها:

ص: ۲۷

میقات یا نقطه آغازین سیر الی اللَّه

مرتضی جوادی آملی

«واتمّوا الحجّ والعمرهٔ للّه.» (۱)

گرچه همه ازمنه و تمامی امکنه، زمان و مکان هجرت به سوی پروردگار است، (اینما تولّوا فثمّ وجه اللَّه) (۲)

لیکن نسیم فیوضات رحمانی و عطر عنایات ربّانی، بر اساس حکمت الهی، در مقاطع مکانی و فواصل زمانی خاصی وزیدن می گیرد، (فی ایّام دهرکم نفحات) و آنچه که در چنین فرصتی ارزشمند است، همانا داشتن شامه الهی است (ألا فتعرّضوا لها) تا از آن نسیم رحمت جان به عطر طهارت معطر گشته و در سایه آن، تعالی روح و شکوفایی جان به ارمغان آید.

بارقه حج، از غمام رحمت حق در زمان خاص و از مکان ویژه‌ای جهیدن می گیرد و تمام حج بر اساس رعایت چنین خصوصیتی است.

عن ابی عبداللَّه- ع-: «من تمام الحج أن یحرم من المواقیت» (۳)

امام صادق- ع- فرمود: احرام از مکانهای مخصوص که (در اصطلاح حج) مواقیت نامیده می‌شود از عواملی است که حج بدان تمام می‌شود و بدون آن، ناقص است.

۱- بقره: ۱۹۶

۲- بقره: ۱۱۵

۳- جامع احادیث شیعه؛ ج ۱۰، ص ۴۹۲

ص: ۲۸

اهمیّت میقات و احکام آن

میقـات از جمله مکانهایی است که شـعاع فیض ربّ، مسـتقیماً آن را تحت پوشـش گرفته، همانگونه که ماه حـج در عـداد زمانهایی است که گذرگاه خاص نسیم رحمانی است.

امّا اراده الهی نسـبت به میقات، که در احکام آن تجلی یافته؛ عبارت از آن است که بنـده ابتـدا به بریدن همه تعلّقات و جدا شدن از همـه آنچـه کـه او را بـه مظـاهر دنیـایی تـوجه می‌دهـد، و حرام کردن هرچه غیر خـداست، خـود را به ربّ و مـدبّر خـویش نزدیک می‌نماید، و سپس با نیّت و آهنگ حج، لباس احرام بر اندام می‌پوشاند و با آن، بدیها را از حریم وجود خود، دور می‌دارد.

آنگاه با سر دادن ندای «لبیک ...» دعوت الهی و اذان ابراهیمی را پاسخ می‌دهد.

این سه حکم الهی که در میقـات تحقق می‌یابـد و به نوبه خود از عـالیترین فرائض حـج است، جایگـاه رفیع و مکـانت منیع میقات را می‌نمایاند.

واژه میقات

واژه «میقات» که جلوه‌ای از کلام الهی در تجلّی بالغ حق؛ قرآن پروردگاریست، نشانگر زمانی مخصوص و بیانگر مکانی ویژه است. میقـات که از ریشه لغـوی «وقت» گرفته شـده، در معـانی و حقـایق متعـددی اسـتعمال می‌شـود. این کلمه وقـتی در کتب لغت مـورد بررسی قرار می‌گیرد، اینگونه بازگو می‌گردد که میقات در اصل «مِوْقات» بوده و واو به جهت مکسور بودنِ میم، به یاء مبدل شده و میقات گشته، و معنای لغوی آن مصدر وقت است؛ یعنی وقت داشتن.

امـا مراد از «وقت داشـتن» آن است که بطور مسلّم «زمان» در یک عمل، نقش حتمی دارد و لزوماً بایـد در یک مقطع زمانی خاص، فعـل یـا عملی صورت پـذیرد؛ به عنوان مثال وقتی پروردگار عالم در قرآن می‌فرمایـد: «ان الصـلاهٔ کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا» (۱)

به جهت آن است که نماز ضرورتاً در زمان خاصی تحقق خواهد یافت.

کـاربرد واژه میقـات در مکان، به خاطر قرابت مفهومی آن با زمان (۲) و یـا به جهت کاربرد اسـتعاره‌ای آن در مکان، به معنای لزوم امری در مکان مشخص است. بنابراین اگر کلمه میقات در مورد مسائل حج به کار می‌رود؛ یعنی واجب است در مکان خاص عملی مثل احرام انجام پذیرد. همانطوریکه در خصوص نماز می‌گوییم: واجب است در وقت مخصوص، نماز

۱- نساء: ۱۰۳

۲- لسان العرب، ج ۲، ص ۱۰۷

ص: ۲۹

خوانده شود، و بدین بیانچ معنای حدیثی که وارد شده؛ «انه وقت لاهل المدینهٔ ذاالحلیفهٔ» (۱) روشن است؛ یعنی برای اهل مدینه در میقات ذوالحلیفه، احرام واجب است.

بر این اساس، در جریان حضرت موسی-ع- تحقق وعده نیز در یک زمان خاص صورت پذیرفته، از این رو در آغاز فرمود: «و اذ واعدنا موسی» (۲)

و در پایان فرمود: «تم میقات ربه» (۳)

که تحقق وعده الهی با کلیم اللّه، در زمان مخصوص تحقق یافت.

و همچنین اگر در قرآن آمده: «ان یوم الفصل کان میقاتا» (۴)

به معنای آن است که محققاً زمان فصل و جدایی حق از باطل در موعد و وقت خاص خود تحقق خواهد یافت. و همچنین اگر در کلام الهی (قرآن مجید) آمده که فرمود: «یسئلونک عن الأهلهٔ قل هی مواقیت للناس و الحج» (۵)

؛ یعنی نقش هلالها در تشخیص اوقات است، بخصوص زمانهایی که به جهت ضرورت، فعلی مثل حج در آن صورت می‌پذیرد. (۶)

تمام حج در رعایت میقات

در مجموع، آنچه می‌توان بعنوان محصول این بحث بیان کرد، آن است که میقات در فرهنگ حج، به مکانی گفته می‌شود که انجام فعل، مثل احرام، در آن مکان مشخص، ضرورت دارد. یا تحقق وعده الهی، برای گام نهادن در بارگاه ربوبی، ضرورتاً از آن مکان آغاز می‌گردد. و همانطوریکه قبل و بعد زمانی در ماه حج مُخِلّ به حقیقت و عبادت حج است، همچنین قبل و بعد مکانی نیز اخلال به مناسک حج وارد می‌سازد، و بدون توجه به آن، هرگز حج به تمام نخواهد رسید.

قال ابوعبداللّه-ع-: «اعلم ان من تمام الحج و العمرهٔ ان تحرم من المواقیت التی وقتها رسول اللّه- ص- لا تتجاوزها الا و أنت محرم.» (۷)

امام صادق-ع- فرمود: آگاه باش، از اموری که حج به وسیله آن تمام می‌شود، آن است که، از مواقیتی که رسول اللّه- ص- تعیین فرمودند، محرم شوید، و هرگز از مواقیت نگذرید، مگر این که در حال احرام باشید.»

همچنین در بیانی از امام رضا-ع- وارد است، که حضرتش فرمود: «ولا یجوز الاحرام دون المیقات، کما قال اللّه- عزّوجلّ- و اتموا الحج و العمرهٔ للّه.» (۸)

۱- جامع احادیث شیعه؛ ج ۱۰، ص ۴۹۲

۲- بقره: ۵۱

۳- اعراف: ۱۴۲

۴- نبأ: ۱۷

۵- بقره: ۱۸۹

۶- نکته‌ای که علامه شعرانی- ره- در کتاب شریف نثر طوبی در مقام تفسیر آیه می‌فرمایند: این است که شناخت کارهای دینی و دنیوی از طریق ماههای قمری، به جهت وجود «اهله»، بمراتب آسانتر از شناخت اوقات از طریق ماههای شمسی است. نثر طوبی؛ ج ۲، ص ۵۱۸

۷- بحار، ج ۹۹، ص ۱۲۸، ح ۱۳

۸- جامع احادیث شیعه، ج ۱۰ ص ۵۱۵

ص: ۳۰

«احرام بستن قبل از میقات، جایز نیست، همانطوریکه خداوند- عزّوجلّ- فرمود: حج و عمره را به تمام برسانید.»

مراد حضرت از شاهد آوردن آیه شریفه، آن است که: احرام بستن از گذرگاه میقات از عوامل تمامیّت حج و عمره محسوب می‌شود.

از امام صادق- ع- نیز نقل شده است که فرمود: «من احرم بالحج فی غیر شهر الحج فلا حج له و من احرم دون المیقات فلا احرام له» (۱)

؛ «کسی که در غیر ماه حج محرم شود، در حقیقت حجی برای او نیست، و همچنین کسی که قبل از میقات محرم شود اصلًا احرام نبسته است.» زیرا همانطوریکه احرام از میقات، از عوامل تمامیّت حج محسوب می‌شود، از ارکان احرام نیز خواهد بود و بدون آن اصلًا احرام تحقق نمی‌یابد.

بنابر این اگر حکم الهی و سنت نبوی در امر حج بر آنست که میقات مکانی است که احرام از آن مکان صورت پذیرد. اگر از آن تخطی گردد و احرام در مکانی قبل از میقات یا بعد از آن بسته شود، همانند آن است که مسافر در سفر، نماز را چهار رکعتی بجا آورد، که این مطلب از سخن امام صادق- ع- استفاده می‌شود.

ابن فضّال که از روات می‌باشد از امام صادق- ع- اینگونه روایت می‌کند:

«دخلت الی ابی‌عبداللّه- ع- و انا متغیر اللون، فقال: من أین احرمت؟ قلت: من موضع کذا و کذا لیس من المواقیت المعروفهٔ قال: رب طالب خیر تذل قدمه ثم قال: أیسرّک انک صلّیت الظهر فی السفر اربعاً؟ قلت: لا، قال: فهو ذلک.» (۲)

ابن فضّال می‌گوید: «وارد محضر امام صادق- ع- شدم در حالی که رنگ چهره‌ام تغییر کرده بود، حضرت از من سؤال فرمودند: از کجا محرم شدید؟ گفتم: از فلان جا (محلی که از مواقیت معروف نبود) حضرت فرمود: طالبان خیر فراوانی هستند که لغزشگاههایی برای آن‌ها وجود دارد. سپس فرمود: آیا ممکن و صحیح است که تو در مسافرت نماز ظهر را چهار رکعتی بجا آوری؟ گفتم: نه، هرگز. فرمود: احرام بستن در غیر مواقیت، مثل نماز چهار رکعتی در سفر است که هر دو موجب بطلان یا نقص می‌گردد.»

۱- جامع احادیث شیعه، ج ۱۰، ص ۵۱۳

۲- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۳۰، ح ۱۸

ص: ۳۱

تا کنون دو مسأله بطور اجمال مطرح شد:

۱- موقعیّت میقات و عظمت آن

۲- احکام ثلاثه (نیت، احرام و تلبیه) که برای معتمر یا انسان حج گزار، در مکان میقات واجب است.

این که احکـام نورانی؛ همچون نیت، احرام و تلبیه، در امکنه‌ای که از آن به مواقیت یاد می‌شود واجب شـده، بیانگر راز عمیق و سـر انیق حقیقت میقات است.

نقش تلبیه

بعنوان نمونه توجه به این نکته که تلبیـهٔ الا-حرام حـج، نقش همگون بـا تکبیرهٔ الا-حرام نمـاز دارد، و همـانطوری که مصـلّی، زمـانی می‌تواند با پروردگارش مناجات کند (المصـلی یناجی ربّه) که از آستانه تکبیرهٔ الاحرام بگذرد، در حج نیز زمانی انسان به لقای حق بار می‌یابد که از درگاه تلبیهُ الاحرام بگذرد. و این معنا جز در میقات (غیر از موارد استثنائی) امکان پذیر نیست.

این مسأله خود نشانگر بخشی از عظمت و موقعیت والای میقات است.

ص: ۳۲

سرّ میقات از لسان امام- ع-

تحقیقاً اهل ذکر و راز دانان جهان هستی، سرّ این حقیقت را بخوبی آگاهند، بلکه خود سرّ این حقائقند. آنچنانکه امام سجاد- ع- فرمود: «انا ابن زمزم و صفا، انا ابن مکهٔ و منی.» (۱)

از اینرو با بهره‌گیری از بیان معصوم- ع- اشارتی برای راهیابی به سرّ مسأله میقات مناسب می‌نمایاند. و آن اینکه بطور کلی حقیقت قرآن یک مرتبه عالی و عظیم دارد، (انّه فی ام الکتاب لدینا لعلیٌ حکیمٌ) (۲) قرآن در جایگاه اصلی، در نزد ما دارای رفعت مکانت و حکیم است. و همین حقیقت عالی و حکیم، با تمامی جامعیّتش تنزّل کرده، که از آن جمله حج با تمام شؤونش می‌باشد، و میقات نیز یکی از جلوه‌های بارز حج است که بدون شک دارای سرّ، بلکه اسراری است؛ زیرا اقتضای تنزّل و تجلّی، همانا وجود یک حقیقت برتر بعنوان باطن و سر، و یک امر نازل شده که ظاهر و آشکار است، می‌باشد.

میقات و معراج رسول اکرم- ص-

در اینجا به نکته‌ای که از امام صادق- ع- راجع به باطن میقات ایراد گردیده، اشاره خواهیم نمود. راوی از حضرت سؤال می‌کند: «قلت لأبی‌عبداللَّه- ع-: لأیّ علّهٔ احرم رسول اللَّه- ص- من الشجرهٔ ولم یحرم من موضع دونه؟ قال: لأنّه لما أُسری به الی السّماء و صار بحذاء الشجرهٔ و کانت الملائکهٔ تأتی الی البیت المعمور بحذاء المواضع التی هی مواقیت سوی الشجرهٔ، فلما کانت الموضع الذی بحذاء الشجرهٔ نودی یا محمد! قال- ص-:

لبّیک، قال: ألم اجدک یتیماً فآویت ووجدتک ضالًّا فهدیت؟ قال النبی- ص-: انّ الحمد و النعمهٔ لک و الملک، لا شریک لک لبیک، فلذلک احرم من الشجرهٔ، دون المواضع کلها.» (۳)

حضرت در مقام پاسخ به این سؤال که چرا رسول اکرم- ص- از شجره احرام بست، و مکان دیگری برای این امر انتخاب نفرمود، اینگونه توضیح داد: علّت این امر و راز چنین حقیقتی عبارت از این است که رسول اکرم- ص- در حرکت سماوی و سیر الهی معراج خود، به جایی رسیدند که محاذی آن شجره است، و از طرف دیگر هم فرشته‌های آسمان تا بیت المعمور (به استقبال رسول اکرم- ص-) آمده بودند، و به محاذات با مواقیت متعددی غیر از

۱- خطبه حضرت سجاد- ع- در شام.

۲- زخرف: ۴

۳- بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۲۸، ح ۱۲

ص: ۳۳

شجره، قرار گرفته بودند. وقتی رسول اکرم- ص- در محاذات شجره قرار گرفتند، هاتف غیبی ندایی آسمانی سر داد و حضرتش را مخاطب ساخت:

«آیا اینگونه نبوده است که قبلًا یتیم بودی و پروردگارت به تو پناه داد؟ و آیا اینگونه نبود که گمراه (گمشده) بودی و با هدایت الهی مستقیم گشتی؟ اینجا بود که در همان مکانِ شجره، رسول اکرم- ص- تلبیه معروف را در پیشگاه ربوبی ایراد نمود و اینگونه عرضه داشت: «انّ الحمد و النعمهٔ لک و الملک لا شریک لک لبیک.»

این امر مبنای حرکت از بیت المعمور بوده است، که اسوه حرکت از شجره میقات گشته و بر این اساس است که رسول اکرم- ص- احرام را فقط از آن مقطع آغاز کرد.

بررسی و تأمّل در مجموعه روایات این بابت؛ خصوصاً روایت فوق، مشعر این معناست که همه اوامر شرعی و نواهی الهی، دارای سرّی تکوینی و رازی وجودی هستند و البته هر یک در عرصه وجود، به مقدار هستی خود در جهان تشریع، مؤثرند.

همانطوری که آب در نظام هستی، درخت در عالم وجود و جماد در نشأه خارج، دارای بخشی از واقعیّت هستند و هر یک در عین حال که ضروری‌اند، امّا عهده‌دار امری منحاز و مستقل هستند که به اندازه اثر وجودی و نقش شایسته آنها تأثیر دارند. در نظام تشریع نیز مسأله به همین گونه است، با این تفاوت که یکی در آسایش تن و دیگری در فزایش جان، مؤثّر است. یکی راه را برای رسیدن به حیات فانی و دیگری طریق را برای نیل به زندگی باقی آبادان می‌سازند.

بر این مبنا تمامی شؤوناتی که در شریعت مقرّر شده، هر یک به منظور تکمیل سعادت و تتمیم هدایت تنظیم شده، و لذا، امرش، نهیش، حرکتش، وقوفش، آغازش، انجامش، همه و همه بر مبنای همان هدایت کامله الهی صورت می‌پذیرد.

و لذا اگر در جریان میقات، اینگونه آمده که حاجی لزوماً باید از مکانهای خاص، بنام «مواقیت» سفر الی اللّه خود را آغاز کند. گویای سرّی لاهوتی و رازی الهی است.

و تا انسان سالک کوی دوست نباشد و سیر عاشقانه خود را به سوی معراج الهی آغاز نکند، هرگز نه استقبال ملائک را و نه محل توقّف آنها که محاذات با مواقیت حج است مشاهده نخواهد کرد.

و همانطوری که در معراج نبوی هر قدمی که حضرت می‌زد مرحله‌ای از کمال در

ص: ۳۴

جلوی دیدگان رسول خاتم- ص- روشن می‌شد، در سفر حج نیز تنها زمانی که از میقات به قصد حج احرام بسته شود، ابواب کمال مفتوح و فیض حق مکشوف می گردد. از اینجا به آن قانون حاکم در نظام هستی که هر ظاهری را باطنی و شریعت را حقیقت است می‌رسیم، که البته نردبان وصول و سکوی عروج همانا عمل به شریعت است تا نیل به حقیقت دست دهد.

نکته‌ای که قابل دقّت است این که، گرچه روایت فوق، سرّ احرام از مسجد شجره را بیان کرده، لیکن مسجد شجره به عنوان یکی از مواقیت مورد نظر است نه تنها به عنوان یک مکان مقدس. و لذا بلحاظ سرّ و باطن داشتن همه مواقیت دیگر نیز در حکم مسجد شجره می‌باشند. و فرشتگان به استقبال بندگانی که قاصد بیت الهی هستند، تا محل مواقیت پیش آمدند؛ یعنی از آن نقطه‌ای که حرکت و سیر الهی آغاز می‌شود، و با اوّلین قدمی که حاجی در کوی دوست می‌نهد و لحظه‌ای که لباس احرام بر تن می کند، حضور ملائک و همراهی فرشتگان آسمان با خود را احساس می کند.

با این بینش، نه تنها مواقیت، امکنه‌ای مقدس و مورد نظر الهی هستند بلکه مصاحبت و همراهی ملائک برای انسانی که رهسپار کوی ولا و پویای سوی صفا است، از آن مکان خواهد بود.

البته روشن است استقبال ملائک جهت صوری و تشریفاتی نخواهد داشت، بلکه ضمن تجلیل از قاصد بیت عتیق و سالک طریق حبیب، همراهی، راهنمایی و مساعدت در این سیر الهی ضروری می‌نماید. و تنها انسانی می‌تواند وظایف و مناسک حج را آنگونه که شایسته حق است انجام دهد، که اعوان و یارانی آسمانی، او را همراهی کنند.

صاحب وسائل در جلد پنجم کتاب شریف خود در باب اوّل مواقیت، سیزده روایت ذکر کرده که بیانگر امکنه‌ای است که لزوماً نوع حجاج سراسر گیتی از آن می گذرند و از آن نقطه محرم می گردند و البته حکم ظاهری و باطنی همه آنها واحد است. فقط به اقتضای عالم طبیعت تعدّد و کثرت پذیرفته است؛ به عنوان نمونه، به یکی از آن روایات پرداخته و تذکر بدان را در این مقاله سودمند می‌دانیم.

قال ابوعبداللّه- ع-: «ان رسول اللّه- ص- وقّتَ لأهل المدینهٔ ذاالحلیفهٔ و وقت لاهل المغرب الجحفهٔ و هی عندنا مکتوبهٔ مهیعهٔ و وقت لأهل الیمن یلملم و وقت لاهل الطائف قرن المنازل و وقت لأهل النجد العقیق.» (۱)

۱- وسائل الشیعه، ج ۵، ابواب مواقیت، باب ۱، ح ۱

ص: ۳۵

امام صادق- ع- از رسول اکرم- ص- نقل می کند که: «حضرت برای اهل مدینه مکانی بنام ذاالحلیفه را به عنوان میقات، و برای اهل مغرب جحفه را- که اکنون در نزد ما به عنوان مهیعه شناخته شده- و برای اهل یمن یلملم را و برای اهل طائف قرن المنازل را و برای اهل نجد، عقیق را معرّفی فرموده است.»

امید است توفیق ولیّ توفیق، رفیق و صحبت مصاحبان کریم و فرشتگان رحیم برای همه حجاج فراهم گردد و ضمن عمل به ظواهر و انجام مناسک بهره وافی را از باطن و اسرار حج برده و راه را برای تعالی هموار سازیم.

پی نوشتها:

ص: ۳۶

منازل سلوک عرفانی در آیینه حج

حسین مظاهری

مقدمه

۱- تمامی اعمال عبادیِ شریعتِ مقدّس، جدا از صُوَر ظاهری، دارای اسرار و رازهای شگفت‌انگیزی است که مؤمنان به میزان سِعه وجودیشان از آن بهرمند می گردند.

از امام صادق- ع- سؤال شد: منظور از «قوّت» که در آیه شریفه: «خذوا ما آتیناکم بقوۀ» (۱) آمده، چیست؟ آیا مراد «قوّت جسمی» است یا «قوّت قلبی»؟

حضرت در پاسخ فرمودند: قوّت در هر دو قلمرو منظور است. (۲) آنچه در قلمرو جسم وبدنِ مکلّف است، همان احکام و آداب یک فریضه است که بیان آن به عهده «فقه» است و آنچه در قلمرو قلب اوست، همان اسرار و بطون یک فریضه است که تبیین آن به عهده «فقهِ فقه» است.

از اینرو این قلب آدمی است که به شهودِ عینی یک فریضه و اسرار نهانی یک عبادت می‌رسد و به درک آنچه که چشمان ظاهری از نظاره آن

۱- آنچه را به شما از دستورات و فرامین الهی داده‌ایم با اطمینان و قوّت بگیرید.» بقره: ۶۳

۲- عن اسحاق بن عمّار و یونس قالا: سألنا أبا عبداللَّه- ع- من قول اللَّه تعالی: «خذوا ...»، أقوةٌ فی الابدان أو قوةٌ فی القلب؟ قال- ع- : فیهما جمیعاً. المحاسن، کتاب مصابیح الظُلم، ص ۲۶۱، ح ۳۱۹

ص: ۳۷

عاجزند، نائل می‌شود.

«حجّ» نیز- که از اعظم و اهمّ عبادات الهی است- از این اصل اصیل مستثنا نیست. زیارت بیت اللَّه الحرام، صورت و قشر و ظاهری دارد که همان «مناسک حجّ» است و «علم شریف فقه» آن را تبیین نموده است، و سیرت و مغز و باطنی دارد که- فی الجمله- همان «سیر الی اللَّه و سلوک الی جناب اللَّه- عزّوجلّ-» است که «فقه اللَّه الأکبر» آن را تشریح کرده است.

۲- این سیر به جانب دوست و سفرِ عرفانی الهی، دارای منازلی است که هر منزل، خود مشتمل بر مقامات و مراتبی است، که پاره‌ای از آنها جُز برای اهل معارف الهی و اولیای کُمَّل و محبّین و مجذوبین درگاه دوست، میسَّر و حاصل نمی‌شود.

فطوبی لهم ثمّ طوبی لَهم هنیئاً لأرباب النعیم نعیمُهم (۱)

از این روست که عارف کاملِ باللَّه و مُحبّ واصل الی اللَّه، حضرت امام خمینی- قدّس اللَّه روحه الشریف- در باب اسرار نماز فرموده‌اند:

«... و هر کس از اهل سیر و سلوک الی اللَّه را نمازی است مختص به خود او و حظّ و نصیبی است از آن، حسب مقام خود؛ چنانکه سایر مناسک از قبیل روزه و حجّ نیز همین طور است ...

... و دیگران که به آن مقام نرسیده‌اند، از برای آنها حظّی از نماز آنان نیست، بلکه صاحب هر نشأه و مقامی، اگر از مَرکب عصبیّت و انانیّت فرود نیاید، انکار سایر مراتب کند و غیر از آن که خود به آن متحقق است مقامات دیگر را باطل و حشو شمارد، چنانکه مراتب و مقامات انسانیّه را نیز کسی که به آن نرسیده و از حجاب انانیّت خارج نشده انکار کند و معارج و مدارج اهل معرفت و اولیا را ناچیز شمارد ...» (۲) پس حبّذا، آن قلوبی که در سیر به سوی إله از مرکب عصبیت و انانیّت فرود آمده، با خضوع در برابر مقامات بالاتر، عزم و همّت خود را بر پیمودن سایر مراتب، تا غایهٔالقصوای عروج کمالی و معراج روحی و معنوی، جزم کرده است. خوشا آن دل که عرصه شهود اسرار فرائض الهی است و آفرین خدای بر آن عبد آزمون شده‌ای که «له قلب أو ألقی السمع و هو شهید.» (۳) ۳- آنچه در پس این مقدمه خواهد آمد، بیان مختصری است از آن

۱- پس خوشا به حال آنان، آنگاه باز هم خوشا به حالشان، گوارا باد برای صاحبان نعمت، نعمتهایشان.

۲- سرّ الصلوهٔ، ص ۵

۳- «او را دلی هوشیار است یا با توجّه کامل گوش به کلام حق می‌سپارد»، ق: ۳۷

ص: ۳۸

اسرار و رازهای شگفتِ نهفته در فریضه انسان‌ساز «حجّ» که در ضمن تبیین «منازل حجّ» به آن خواهیم پرداخت.

باشد تا خداوند قادر متعال جذوه‌ای از آتش این اسرار در دلهامان بیفکند تا از آن رهگذر، جذبه‌ای حاصل آید و حجابهای ضخیم قلبهامان به کمال انقطاع الی اللّه، یکسره خرق گردد.

انه ولیّ الهدایهٔ والتوفیق

منازل حجّ

سفر حج سفری است عرفانی و دارای سه منزل:

منزل اول: بریدن از ما سوی اللّه برای پیوند با خدا (سیر من الخلق الی الحق).

منزل دوم: ادامه و استمرار پیوند با خدا و سعی در تحکیم آن پیوند، تا نیل به مقام لقا و عبودیت (سیر من الحق فی الحق).

منزل سوم: بازگشت به میان خلق و اجتماع به منظور هدایت، پس از کامل شدن و رسیدن به مقام عبودیت (سیر من الحق الی الخلق).

منزل اول: سیر من الخلق الی الحق

این منزل خود دارای مراتب و مقاماتی است:

* توبه؛ مهم‌تر از همه مراتب، توبه است، و معنای توبه که منزلِ اول سلوک است، رجوع از شیطانها و طاغوتها به سوی اللّه، رجوع از خوی انسانی به نفس روحانی، رجوع از طبیعت به سوی روحانیت نفس، رجوع از هوا و هوس و نفس اماره به معنویت و فضائل و تدارک گذشته‌ها است که هیچ حقی از خدا و از خلق بر ذمّه او باقی نماند، و از میان مردم بیرون رود و احدی از او ناراضی نباشد جز شیطان. به این ترتیب، حقیقت بنیادین مقام توبه، چیزی جُز «رو گرداندن» و «رو کردن» نیست، سالک راه خدا، از موانع وصول به محبوب عبور کرده و رو گردان می‌شود و روی توجّه به جانب حضرت حق می‌آورد و تمام فکر و نظر خویش را به سوی او- جلّ و علا- معطوف می‌دارد.

نقطه آغاز در این رجوع، تفکّر در تبعات و آثار وحشت‌انگیز گناهان و به این وسیله،

ص: ۳۹

روشن کردن آتش ندامت در سینه و قلب است.

و همین آتش پشیمانی و در پی آن احساس نقص و کاستی و فرو ریختن است که برانگیزاننده سالک برای سلوک و نقطه عطف حرکت سالکانه او به سوی کمال و مایه تحوّل و دردمندی اوست. این است که توبه را بدون تردید، باید آغاز زندگانی جدید، به شمار آورد.

* یقظه؛ معنای یقظه توجه، آگاهی و بیداری است و در این سفر عرفانی، یقظه به معنای توجه به قدر و منزلت خانه خدا و حریم پاک اوست. توجه به توفیقی که پروردگار عالم به بنده خویش عنایت کرده است. توجه به این که در این مسافرت نباید کسی یا چیزی او را مشغول کند. آگاهی از این که اگر حج مقبولی انجام دهد به هدف و مقصود از خلقت انسان (مقام لقا و عبودیت) خواهد رسید. توجه به انجام «بایدها» و «ارزش‌ها»؛ یعنی واجبات، و اجتناب از «نبایدها» و «ضد ارزش‌ها»؛ یعنی گناهان، و این که خداوند عمل گنهکاران را نمی‌پذیرد و قبولی تمامی اعمال وابسته به تقوا است؛ «انما یتقبل اللّه من المتقین.» (۱)

و نیز توجه و اهتمام به مستحبات؛ بویژه خدمت به همنوعان. و خلاصه آگاهی و توجه به این که در این مسافرت روحانی، همانند هر حال دیگری، در محضر خداوند، پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین- علیهم السلام- است؛ «قل اعملوا فسیری اللّه عملکم و رسوله و المؤمنون» (۲)

.

از اینرو، بنیاد یقظه، بر محور توجه و آگاهی است و این بیداری حیات آفرین است که سالک و مسافر کوی دوست را برای مراتب و مقامات پسین آماده می‌گرداند.

* تخلیه؛ پس از مقام توبه و یقظه باید در منزل اول به مرتبه «تخلیه» صعود کند. مقام تخلیه آن است که دل را یکسره از صفات زشت و ناپسند و رذائل اخلاقی، خالی کند و ریشه‌های هرز صفات رذیله؛ نظیر «حسد، بخل، کبر، ریا، تملّق، شقاوت، جاه‌طلبی و ...» را که مایه تیره‌بختی و سیه‌روزی آدمی است به آتش اراده و عزم بر ترکِ این رذائل، بسوزاند و زقّوم رذیلتهای زشت را از سرزمین قلب خود به دستِ همّت بَرکَند و آن را عرصه کشتِ گلهای با طراوت فضیلتهای انسانی گرداند و بدین ترتیب از این مرتبه، به مقام «تحلیه» پا بگذارد.

* تحلیه؛ بنیادِ مرتبتِ «تحلیه»، آراستن دل به خصائص زیبا و فضائل عالیه؛ نظیر «خیرخواهی، سخاوت، گشاده دستی، تواضع، اخلاص، صداقت، رأفت، زهد و آزادگی از همه تعلّقات و ...» است. سالک راه دوست باید بکوشد تا خویشتن را به فضائل اخلاقی بیاراید و

۱- مائده: ۲۷ «همانا، فقط و فقط، خداوند از پروا پیشگان، می‌پذیرد.»

۲- «بگو عمل کنید، خداوند و فرستاده او و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند.» توبه: ۱۰۵

ص: ۴۰

مهمّ‌تر از هر فضیلتی، ملکه خلوص و اخلاص در عمل است و در این صورت است که حجّ وی، حجّ ابراهیمی خواهد بود؛ «إنّی وجّهتُ وجهی للذی فطر السموات و الأرض حنیفاً و ما انا من المشرکین» (۱)

اگر حاجیان و سالکان در این سفر عرفانی، نیّت خویش را خالص گردانند و هیچ یک از اغراض پست مادّی و دنیوی و حتی اغراض اخروی را در این عمل شریف دخالت ندهند، بلکه توجه خود را یکسره به جانب میزبان و «صاحب البیت» معطوف دارند و جز رضایت او را در نظر نیاورند؛ «الا ابتغاء وجه ربه الاعلی» (۲)

آنگاه محصول تلاش خود را در خشنودی دوست، نظاره خواهند کرد؛ «ولسوف یرضی» (۳)

و چرا به این خشنودی دست نیابند؟

که رنگ خدا بهترین رنگهاست؛ «صبغهٔ اللَّه و من أحسن من اللَّه صبغهٔ.» (۴)

و البته این متاع گرانبها بعد از گذر از ریشه‌کن نمودن رذیلتِ ریا و تظاهر، در مقام تخلیه بوسیله توجه به عواقب سوء و نتایج شوم این رذیله است که به چنگ حاجیان می‌افتد، توجه به این نکته پر اهمیت که رنگ ریا و تظاهر، آدمی را تا سر حدّ شرک ساقط می‌کند؛ «و لا تکونوا کالذین خرجوا من دیارهم بطراً و رئاء الناس و یصدون عن سبیل اللَّه و اللَّه بما یعملون محیط.» (۵)

سالک، پس از مقام تخلیه و تحلیه و مداومت و استمرار بر دو عنصر «عدالت» و «اخلاص»، می‌باید به وسیله ریاضات دینیّه بویژه تداوم در تلاوت قرآن همراه با تفکّر در آن، دعا و تضرّع به درگاه خداوند متعال و توسل و توجه به پیشگاه اهل بیت- علیهم السلام- بالأخص مصداق حاضر ولایت محمدیه، محوریت عالم امکان، ولی اللَّه الاعظم- ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء- به مقام «تجلیه» صعود کند.

* تجلیه؛ و حقیقت این مقام بالاتر از آن است که در تصوّر هر کس آید و این مرتبتی است که نصیب اوحدیّ از اولیای الهی می‌شود. در این مقام، قلب سالک به نور خدا منوّر می‌شود؛ «و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس» (۶)

تا در این سفر مبارک در سایه‌بان الطاف حق بتواند به مقام عبودیّت نائل گردد و بدین ترتیب ارزشها را از ضد ارزشها و ارزشمندان را از دون قیمتان و پاکان را از ناپاکان و خواستهای تعالی بخش خدا را از خواهشهای ذلت آفرین نفس و هوا و هوس، تمیز دهد؛ «ان تتقوا اللَّه یجعل لکم فرقاناً.» (۷)

تجلی انوار الهی با قلب سالک، نه آن می‌کند که در گفت و شنود آوریم، تنها باید به آن

۱- «من روی خویشتن به سوی آن کسی کردم که آسمانها و زمین را آفرید. من در ایمان خود خالصم و ازمشرکان نیستم.» انعام: ۷۹

۲- «مگر جستن خشنودی پروردگار والای خویش.» لیل: ۲۰

۳- «و زودا که خشنود شوی.» لیل: ۲۱

۴- «رنگ خدا و چه رنگی از رنگ خدا بهتر است؟» بقره: ۱۳۸

۵- «همانند آن کسان مباشید که سرمست غرور و برای خودنمایی از دیار خویش بیرون آمدند، دیگران را از راه خدا بازداشتند و خدا به هر کاری که می‌کنند، احاطه دارد.» انفال: ۴۷

۶- «و نوری بر او قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود.» انعام: ۱۲۲

۷- «اگر از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید برای شما وسیله‌ای برای جدایی حق از باطل قرار می‌دهد.» انفال: ۲۹

ص: ۴۱

مرتبت رسید تا طعم شیرین و روح‌افزای آن را چشید.

مجموع این مقامات پنج گانه منزل اول در کلام بلند و ارجمند امام صادق-ع- که در مصباح الشریعه از آن حضرت نقل کرده، جلوه‌گر و نمایان است:

«اذا أردت الحج فجرّد قلبک للّه- عزّوجلّ- من قبل غرمک من کل شاغل و حجب کل حاجب و فوض امورک کلها الی خالقک و توکل علیه فی جمیع ما یظهر من حرکاتک و سکناتک، و سلم لقضائه و حکمه و قدره و دع الدنیا و الراحه و الخلق و أخرج من حقوق تلزمک من جهة المخلوقین و لا تعتمد علی زادک و راحلتک و اصحابک و قوتک و شبابک و مالک، فانّ من ادعی رضا اللّه و اعتمد علی شیء صیّره علیه عدوّاً و وبالًا لیعلم انه لیس له قوه و لا حیلة و لا لأحد الّا بعصمة اللّه تعالی و توفیقه، و استعد استعداد من لا یرجو الرجوع و أحسن الصحبة و راع اوقات فرائض اللّه و سنن نبیّه- ص- و ما یجب علیک من الأدب و الاحتمال و الصبر و الشکر و الشفقة و السّخاء و ایثار الزّاد علی دوام الأوقات.» (۱) هرگاه خواستی حجّ به جای آوری، پس قلب خود را پیش از آغاز عمل از هر گونه مشغول کننده و مانع و حاجب، برای خدای متعال برکنار کن و جریان امور خویش را به خداوند واگذار و در تمام حرکات و سکنات خود، خالق خویش را وکیل قرار ده و در برابر فرمان و حکم و تقدیر او مطیع و تسلیم باش و دنیا و آسودگی و مردمان را رها کن و خود را از حقوق مردم خارج کن (تا مردم از تو طلبکار و ناراضی نباشند) و (در این راه) به زاد و توشه و یاران و توانایی جوانی و ثروت خود اعتماد مکن، زیرا آن کس که دعوی مقام رضا و تسلیم الهی کند و با این حال به چیز دیگری اعتماد کند، خداوند همان چیز را دشمن و موجب ضرر و وبال او می‌گرداند تا او بفهمد و بداند که نه او و نه هیچ کس را قدرت و تدبیری نیست مگر به عصمت و توفیق اعطا شده از جانب خداوند، و (در این سفر) به اندازه‌ای خود را آماده و مستعدّ کن که گویا امید مراجعت برای تو نیست و در مصاحبت و رفاقت و همراهی با دیگران، خوش رفتار و نیکو کردار باش و پیوسته اوقات واجبات الهی و سنن رسول محمدی- ص- را و آنچه بر تو واجب است از آداب عرفی و تحمّل و بردباری در برابر ناراحتیها و ابتلائات و شکر نعمتهای خداوندی و گشاده دستی و بخشش، مراعات نما.

از امام صادق-ع- در ادامه این روایت، بیانات گهرباری نقل شده است که در منازل بعدی از آن سود خواهیم جُست.

۱- مصباح الشریعه، باب ۲۲

ص: ۴۲

منزل دوم: سیر من الحق فی الحق

مشتمل بر اعمالی است:

۱- احرام؛ مقدمه احرام، غسل احرام است، حقیقت این غسل توبه و رجوع است؛ «اغسل بماء التوبة الخالصة ذنوبک و البس کسوة الصدق و الصفاء و الخضوع و الخشوع» (۱) در مقام احرام باید معاصی و گناهان سابق را به یاد آورد و آن را با آب توبه شستشو دهد و آنگاه لباس صداقت و صفا و خضوع و ترس را به تن کند.

احرام در حج؛ نظیر تکبیرة الاحرام در نماز است، همانگونه که نمازگزار به واسطه گفتن تکبیرة الاحرام باید تمام توجهش به جانب معشوق باشد، و از ابتدای نماز تا انتهای آن، چیزی و کسی او را مشغول نکند، همچنین است احرام حج. احرام؛ یعنی پشت کردن به دنیا و آنچه در دنیاست و رو نمودن به خدا و رضایت خدا و اجابت امر خدا، چنانکه از امام صادق-ع- نقل شده است: «أحرم من کل شیء یمنعک عن ذکر اللّه و یحجبک عن طاعته.» (۲) و نیز درگاه احرام، می‌باید متذکر مرگ و کفن و قبر شود که روزی با این هیئت خدای را ملاقات خواهد کرد و در موقع گفتن لبیک که تکمله مقام احرام است. توجه به این که خداوند او را دعوت کرده است و او با این الفاظ، حضرتش را اجابت می‌کند.

«ولب بمعنی اجابة صافیة زاکیة للّه- عزّوجلّ- فی دعوتک له متمسّکاً بعروته الوثقی.» (۳) و از تلبیات خود، قصد کنند پاسخ دادن خداوند را با نهایت صفای خاطر و خلوص نیت، در حالی که به عروة الوثقای حق و به حقیقت ایمان، تمسک می‌جوید.

۲- طواف؛ طواف تشبّهی است به فرشتگانی که پیرامون عرش خداوند دائم در طوافند؛ «و تری الملائکة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم» (۴)

همانگونه که طواف آن ملائکه، نشانه عشق آنها به خداوندست، طواف بنده نیز نشانه عشق بنده به خداست «طف بقلبک مع الملائکة حول العرش کطوافک مع المسلمین بنفسک حول البیت» (۵)؛ «آنچنانکه جسمت پیرامون بیت خدا دور می‌زند، با قلب خود گرداگرد عرش خداوند طواف کن.»

تکرار طواف به منظور پیدا شدن مقام تسلیم و عبودیت است، و با حصول این مرتبه،

۱- مصباح الشریعه، باب ۲۲

۲- «محرم شو از هر چیزی که تو را از یاد خدا منع می‌کند و از بندگی او باز می‌دارد.» مصباح الشریعه، باب ۲۲

۳- مصباح الشریعه، باب ۲۲

۴- «فرشتگان را می‌بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده‌اند و پروردگار خود را حمد می‌کنند.» زمر: ۷۵

۵- مصباح الشریعه، باب ۲۲

ص: ۴۳

دریده شدن حجابها و پس از آن آراسته شدن به زینت ذلت و مسکنت در مقابل حق، تواضع و حلم در مقابل خلق، و زهد و سخاوت و قناعت در برابر دنیا (مقام تخلیه و تحلیه) می‌باشد و در آن حال است که نور خدا در دل او جلوه‌گر می‌شود (مقام تجلیه) و راههای سلامتی یکی پس از دیگری برای او کشف می‌گردد و از ظلمتها (ظلمت صفات رذیله، ظلمت نفس اماره، ظلمت متابعت از طاغوتهای انسی و جنی، ظلمت هوا و هوس، ظلمت غم و اضطراب) به نور مطلق کشانده می‌شود و مورد عنایت خاص خداوند واقع می‌گردد که خواه ناخواه به مقام لقاء و فناء که همان انتهای صراط مستقیم است می‌رسد؛ «قد جاءکم من اللَّه نور و کتاب مبین، یهدی به اللَّه من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم.» (۱)

۳- نماز طواف؛ طواف کننده چون بواسطه طواف به مقام عبودیت می‌رسد باید نماز شکر به جای آورد. و چون بواسطه رسیدن به مقام بندگی و تذلل، معراج برای او واجب می‌شود، باید به نماز بایستد، زیرا معراج مؤمن همان نماز است، چون نماز مکالمه بین بنده و خداست. و چون توسل به اهل بیت در هر حال یک امر ضروری است، تشهد و سلامهای این نماز، به منزله مکالمه بین عبد و اهلبیت- علیهم السلام- است و این توسّل با بیعتی که پس از این نماز به وسیله استلام حجر صورت می‌پذیرد، ادامه و استمرار می‌یابد. استلام حجرالاسود و بوسیدن آن به منزله تجدید میثاق و عهد با رسول گرامی اسلام است.

امام صادق- ع- نیز فرموده‌اند که در هنگام استلام حجر این چنین گفته شود: «أمانتی أدیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاة»؛ (۲) «امانتی را که به گردن من بود (حجّ) ادا نمودم و پیمان خود را بر عهده گرفتم، تا تو در روز جزا بر وفاداری من گواه باشی.»

پس استلام حجر نیز یک میثاق قلبی است که جایگاه آن دلهای حاجیان است و نیز تجسم خضوع در برابر عزت خداوند و نشانه رضایت به تقدیر اوست «و استلم الحجر رضی بقسمته و خضوعاً لعزته.» (۳) ۴- سعی بین صفا و مروه؛ این عمل خاطره شیرینی است از پیامبر بزرگ خداوند که پروردگار عالم در قرآن او را به خُلَّت پذیرفته است؛ «و اتخذ اللَّه ابراهیم خلیلًا» (۴)

پیامبری که مقام عبودیت و تسلیم او را پروردگار عالم امضا کرده است «اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت

۱- مائده: ۱۵ و ۱۶

۲- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۰۷، ح ۱۷

۳- مصباح الشریعه، باب ۲۲

۴- «خدا ابراهیم را به دوستی خود انتخاب کرد.» نساء: ۱۲۵

ص: ۴۴

لرب العالمین.» (۱)

سعی بین این دو کوه، تجسم امیدواری زنی است که با امید به رحمت خداوند در بیابان بی آب و علف برای به دست آوردن آبی برای کودکش در تکاپوست، و با تلاطم درونی، از صفا به مروه و از مروه به صفا می‌رود و به عبارت دیگر از صداقت به مروت و مردانگی و از مردانگی به صداقت و صفا می‌رود و سرانجام با خلوصش از نظر برون به آب زمزم و از جنبه درون به آب حیات می‌رسد، و در اثر صبر و تحمل و کوشش و استقامت، خانه خدا را آباد و نسل خود را به وجاهت می‌رساند، این خاطرات اگرچه تلخ است، اما شرین است تلخی اضطراب و تلاطم ممزوج به شیرینی جوشش و نزول رحمت.

شعف که مرتبه‌ای از عشق است در حالی که با سوزندگی همراه است لذت‌آور است و در حالی که لذت‌آور است دل عاشق را و سراپای او را چون شمع می‌سوزاند. پس حاجیان باید در میان صفا و مروه درس عشق و ایثار و گذشتن از همه چیز برای خدا را از حضرت ابراهیم و یارانش بیاموزند؛ «قد کانت لکم اسوهٔ حسنهٔ فی ابراهیم و الذین معه» (۲)

و از این رو آن کس که سعی بین صفا و مروه کند و هنوز روح خودیت و منیّت، در او زنده باشد، به حقیقت سعی نرسیده است. اگر برابر برخی از روایات در این مکان شیطان بر ابراهیم-ع- مجسّم گشته و حضرتش با سعی خود او را تعقیب کرده تا از ساحت مقدس بیت اللّه دور سازد، (۳) پس حاجی سالک نیز با این عمل، حرکت ابراهیم خلیل را تکرار می‌کند و شیطان را از قلب خود که نه تنها خانه خدا که «عرش قدس الهی» است می‌راند و با هروله کردن، از هوا و هوس خود فرار می‌کند و از قدرت و شخصیت خود، تبرّی می‌جوید؛ «و هرول هرولهٔ هرباً من هواک و تبریاً من جمیع حولک و قوتک» (۴) و به این وسیله روح و درون خود را برای لقاء و دیدار یار، پاک و پاکیزه و آماده می‌گرداند «و صفّ روحک و سرّک للقاء اللّه یوم تلقاه بوقوفک علی الصفاء» (۵) و با نفی صفات و شخصیات کاذب و مجازی و ساختگی خویش، مردانه در مقابل صفات جلال و جمال پروردگارش، مقام بندگی و فقر و فنا را برقرار می‌سازد «و کن ذا مُروّهْ من اللّه تقیاً أوصافک عند المروهْ.» (۶) ۵- تقصیر؛ تقصیر توجه از عالم ملکوت، به عالم ناسوت است. توجه از لذات روحی به سوی لذات جسمی و توجه از وحدت به کثرت است. تقصیر، تحلیل بعد از تحریم است؛ به این

۱- « بخاطر بیاور هنگامی را که پروردگار به او گفت اسلام بیاور و تسلیم در برابر حق باش او فرمان پروردگار را از جان و دل پذیرفت گفت در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم.» بقره: ۱۳۱

۲- «برای شما تأسی نیکی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت.» ممتحنه: ۴

۳- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۱۳، ح ۱۲

۴- مصباح الشریعه، باب ۲۲

۵- مصباح الشریعه، باب ۲۲

۶- مصباح الشریعه، باب ۲۲

ص: ۴۵

معنا که آنچه قبل از احرام برای محرم حلال نبود، اینک به واسطه احرام، و طواف، نماز، سعی بین صفا و مروه و تقصیر، حلال شده است. تجلی نور خدا، نظر به عالم ملکوت، لیاقت نیل به مراتب یقین و دیده بصیرت، که تماماً برای او حرام بود اینک حلال شده است؛ چرا که حاجیِ سالک، صفات شیطانی خود را تقصیر کرده است و مگر نه این که «لو لا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السموات و الارض»؛

اگر نبود آن که شیاطین بر دلهای فرزندان آدم هجوم می‌برند، هر آینه دیده آنان به ملکوت آسمانها و زمین، روشن می گشت.»

۶- حرکت به سوی عرفات؛ پس از توجه به نفس و تمایلات؛ این بار توجه به خداوند، توجه به سرزمینی که جاذبه ملکوتی سراسر آن را فرا گرفته است، شتافتن به سوی جذب، جذب کهربائی یار، از دلهای بیقرار، جذب «وجودِ واقعی» «وجودْ نما» را، جذب عاشق معشوق را، و به عبارت رساتر جذب خدا بنده را، و حبذا بر این جذبه شیرین «هنیئاً لأرباب النعیم نعیمهم.»

عرفه؛ یعنی اعتراف بندگان در پیشگاه حق «و اعترف بالخطایا بعرفات.» (۱) عرفه؛ یعنی کسب معرفت، معرفت مبدأ و معاد و تجدید عهد با توحید «و جدد عهدک عند اللَّه بوحدانیته» (۲) معرفت نبوت و ولایت، معرفت آفاق و انفس، معرفت ربط آنها با خدا، (ربط حادث با قدیم) معرفت قیومیّت حق و فقر محض خلق، و به عبارت رساتر، معرفت به این که «لیس فی الدّار غیره دیّار.» (۳) عرفه؛ یعنی دیاری که انسان سالک می‌تواند با توجه و تضرع و دعا و توسل مخصوصاً به حضرت ولی عصر- عجل اللَّه تعالی فرجه الشریف- که در آن سرزمین حضور دارد و حاجیان همگی در محضر اویند به مرتبه بالای یقین برسد.

عرفه؛ جایگاه صعود از «علم الیقین» به «عین الیقین» و از «عین الیقین» به «حق الیقین» است و آن کس که در عرفات نتواند به معرفت آنچه گفته آمد، نائل شود، در حقیقت عرفات نرفته است؛ کسی که از جاذبه خدا و نبوت و ولایت- که سراسر آن سرزمین پاک را فرا گرفته است- بهره‌ای نبرد، در حقیقت عرفات او رفع تکلیفی بیش نبوده است و او از محدوده فقه به سوی قلمرو بیکران «فقهِ فقه» خارج نگشته است.

۱- «و در عرفات به گناهان خویش اعتراف کن.» مصباح الشریعه، باب ۲۲

۲- «و در عرفات، عهد خود به وحدانیت خداوند را نزد او تجدید کن.» مصباح الشریعه، باب ۲۲

۳- «در خانه، غیر از خدای، خانه نشینی نیست.»

ص: ۴۶

۷- حرکت به جانب مشعر؛ مشعر نزد خداوند متعال، از درجه خاصّی برخوردار است، از این جهت در قرآن با صفت حرام و احترام از آن یاد می‌شود: «فاذا أفضتم من عرفات فاذکروا اللَّه عند المشعر الحرام» (۱)

چنانکه گاه منزل کردن در آن دیار، (بین الطلوعین) نزد یار، برترین ساعات شبانه‌روز است و آنچه خداوند در قرآن در این مکان قدسی و در این زمان مقدس خواسته است، ذکر خداست، با یاد خدا کسب شعور و کیاست و فطانت و دقّت و ظرافت نمودن، سرایت دادن ایمان از دل به تمام اعضا و مشاعر، مشعر بما می‌آموزد آنچه از عرفه برداشت کرده‌ای در اینجا به واسطه یاد خدا در دل رسوخ ده، و از دل به چشم و گوش و زبان و تمامی اعضا جاری کن تا کلیه مشاعر، حیات دوباره‌ای پیدا کنند و به این وسیله از نردبان روح به سوی ملأ اعلی صعود کن: «و اصعد بروحک الی الملأ الأعلی بصعودک الی الجبل.» (۲) از این رو، در این سرزمین هم خدای را با اطمینان برای نیل به مقام قرب می‌خوانند: «و تقرب الی اللَّه ذا ثقهٔ بمزدلفهٔ.» (۳) ۸- حرکت به سوی منا؛ منا؛ یعنی رجاء، نیکا که این نام گویا، در هاله‌ای از نور نهفته است.

منا؛ یعنی سرزمین امید، رحمت، مغفرت، فضل، کرامت، استجابت دعا، سعادت و خیر دنیا و آخرت. و چرا چنین نباشد؟! عاشق از معشوق پس از وصل چه می‌خواهد؟! توجه، تلطّف، عنایت، ادامه.

سالک، پس از گذشتن از عرفات و مشعر و رسیدن به مقام وصل، از مولی چه می‌خواهد؟ آنچه را که او به حق مستحق آن است؛ «و لا تتمنّ ما لا یحل لک و لا تستحقه.» (۴) از این رو می‌توان گفت بهترین لذّتها در حجّ، لذت امید بنده به خدا در منا است و شاید این که منا در میان همه اعمال مدّتش بیشتر است، برای همین باشد که امید و رجاء بنده، نزد خدا، بهترین عبادات و بالاترین مقامات است.

۹- رمی جمرات؛ بنده‌ای که به مقام قرب رسیده است؛ از آنچه بیمناک است او باید که بیمناک باشد، و آنچه باید همیشه با آن در ستیز باشد، طاغوتهاست، طاغوت درون؛ یعنی نفس اماره و طاغوت برون، شیاطین جنّی و شیاطین انسی. سالک از قرآن آموخته است که:

۱- «و هنگامی که از عرفات کوچ کردید، خدا را نزد مشعر الحرام یاد کنید.» بقره: ۱۹۸

۲- «و با صعود بر کوه مشعر، از نردبان روحت به سوی ملأ اعلی صعود کن.» مصباح الشریعه، باب ۲۲

۳- «و به گاه وقوف در مشعر، به خداوند تقرب جو، در حالی که به او اطمینان می‌ورزی.» مصباح الشریعه، باب ۲۲

۴- «و در هنگام وقوف در منا، آرزو مکن آنچه را که بر تو حلال نیست و تو استحقاق آن را نداری.» مصباح الشریعه، باب ۲۲

ص: ۴۷

طاغوت درون (نفس اماره) خطرناکترین طاغوتهاست «ان النفس لأمارهٔ بالسوء الا ما رحم ربی» (۱)

پس چون وارد منا می‌شود اوّلین عملی که باید انجام دهد، رمی جمره عقبه است که شاید اشاره به طاغوت بزرگ؛ یعنی نفس اماره باشد، رمی جمره عقبه؛ یعنی طرد نفس اماره، یعنی پایمال کردن هوا وهوس؛ «وارم الشهوات والخساسهٔ والدنائهٔ والذمیمهٔ عند رمی الجمرات.» (۲) آنگاه اگر با رمی جمره عقبه پای بر نفس اماره گذارد، قدم بعدی، مقام وصل ولقاء است؛ زیرا میان بنده و خدا یک قدم بیش فاصله نیست، اگر بنده از هوا و هوس گذشت واین گام بلند را طی کرد گام بعدی گام عزم به سوی مقام لقاست. حاجیان در آن روزها که در وادی منا، رحل اقامت افکنده‌اند باید که رمی جمرات سه‌گانه کنند واین یعنی طرد طاغوت درون (نفس اماره) طاغوت برون از شیاطین جنی (ابلیس و اعوان او) وشیاطین انسی (دشمنان دین وانسانیت)، از اینرو رمی جمراتِ ثلاث، طرد همه طاغوتها واعلام جنگ وستیز بی‌پایان با آنهاست.

۱۰- ذبح قربانی؛ قربانی سنتی است که تنها از تقوا پیشگان، پذیرفته می‌شود «اذ قرّبا قرباناً فتقبل من أحدهما و لم یتقبل من الآخر» (۳)

و آن رمز گذشت و فداکاری در راه محبوب و رمز محبت و عشق است؛ چراکه به گاه قربانی نمودن، حاجی سالک حنجره هوای خویش و طمعش به مردمان را پاره می‌کند؛ «و اذبح حنجرتَی الهوی و الطمع عند الذبیحهٔ.» (۴) قربانی در منا زنده کردن خاطره بزرگ حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل- علیهما السلام- نیز هست، آنگاه که از سوی محبوب خطاب به ابراهیم- ع- امر آمد که جوانت را در منا ذبح کن و آن حضرت امر محبوب را به فرزندش حضرت اسماعیل- علیه السلام- گوشزد کرد و او با کمال رغبت پذیرفت؛ «یا ابت افعل ما تؤمر» (۵)

و هر دو با کمال شوق و عشق، تا سر حد ذبح جلو رفتند، و آنگاه از سوی محبوب ندا آمد که از امتحان پیروز بدر آمدید؛ «قد صدّقت الرؤیا.» (۶)

۱۱- حَلْق یا تقصیر؛ تراشیدن سر یا اصلاح سر و صورت؛ یعنی تراشیدن باقی‌مانده کدورتها، رذالتها و اصلاح دل از زنگار منیّتها و خودیّتها؛ زیرا سالک هرچه خودسازی کند، باز باید بداند که ریشه‌های رذالت تا عمق جان وی را فرا گرفته است. از اینرو، پس از تراشیدن سر یا اصلاح سر و صورت، که رمز ریشه‌کن کردن صفات رذیله است، اگر حاجی سالک از منزل تخلیه نگذشته باشد باید بداند که در این امتحان الهی پیروز نگشته است، گرچه رفع تکلیف از

۱- «نفس به بدیها امر می‌کند مگر آنچه را که پروردگارم رحم کند.» یوسف: ۵۳

۲- «و هنگام رمی جمرات، رمی کن خواهشهای نفسانی و خست و پستی و دیگر صفات زشت را.» مصباح‌الشریعه، باب ۲۲

۳- «هنگامی که هر کدام هابیل و قابیل عملی برای تقرب به پروردگار انجام دادند اما از یکی پذیرفته شد واز دیگری پذیرفته نشد.» مائده: ۲۷

۴- مصباح الشریعه، باب ۲۲

۵- «پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن.» صافات: ۱۰۲

۶- «آنچه را در خواب مأموریت یافتی انجام دادی.» صافات: ۱۰۵

ص: ۴۸

او شده باشد. در باب تقصیر، پیش از این سخن گفتیم.

۱۲- طواف نساء؛ بواسطه حلق یا تقصیر، آنچه برای حاجی حرام بوده حلال می‌شود، جز بوی خوش و تمتع از غریزه جنسی، و تحلیل این دو متوقف بر آن است که از منا به سوی خانه خدا بازگردد و طواف و نماز طواف و سعی بین صفا و مروه و در پایان طوافی بنام طواف نساء بجای آورد، آنگاه بوی خوش و تمتع از غریزه جنسی نیز بر او حلال می‌شود و شاید رمز آن این است که سالک هرچه از نظر مقام و منزلت بالا باشد و به مقام تجلیه و لقاء نیز رسیده باشد، تسلط او بر غریزه جنسی، احتیاج به مقام بالاتر و عنایت افزون‌تر دارد؛ «و لقد همت به و هم بها لو لا ان رأی برهان ربه» (۱)

یوسف صدیق- علیه السلام- که در امتحانات الهی یکی پس از دیگری کسب توفیق نمود امّا در برابر غریزه جنسی، احساس ناتوانی می‌کند و می‌گوید:

این خدا بود که مرا نجات داد نه خودم، و اگر او نبود در امتحان، بازمانده بودم «و الا تصرف عنی کیدهن اصب الیهن و اکن من الجاهلین» (۲)

بنابراین طواف نساء درس آموزنده‌ای است برای همه سالکان و بویژه جوانان.

۱۳- زیارت مدینه؛ پس از اتمام، مکمّل اعمال سالکان، تشرف به مدینه منوره و زیارت مرقد پیغمبر اکرم و حضرت زهرا و ائمه بقیع- علیهم السلام- است و حج بدون زیارت آنان ناقص و نظیر تمسک به قرآن منهای ولایت است، از این جهت در روایات اهل بیت- علیهم السلام- وارد شده است که زیارت مدینه منوره، اتمام حج است. (۳) در قرآن شریف از توسل به اهل بیت- علیهم السلام- با عنوان «ابتغاء الوسیلهٔ الی اللّه تعالی» یاد شده است؛ «یا ایها الذین آمنوا اتقوا اللّه و ابتغوا الیه الوسیلهٔ» (۴)

و از برترین توسلات، دعا و استغفار در مراقد و مزارات مطهر آنان است، که در حقیقت دعا و استغفار در محضر آنهاست و از موارد ویژه استجابت دعا و آمرزش گناهان عرض و انجام این اعمال در محضر منوّر آن حضرات است: «و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوک فاستغفروا اللّه و استغفر لهم الرسول لوجدوا اللّه تواباً رحیماً» (۵)

و از این جهت در روایات اهل بیت- علیهم السلام- سفارش بسیاری بر زیارت قبور اهل بیت شده است؛ از جمله: حضرت زهرا- سلام اللّه علیها- فرمودند: هر که سه روز حضرت رسول- سلام اللّه علیه- را زیارت کند، بهشت برای او واجب می‌شود (۶) و نیز در روایتی از حضرت رضا- ع- می‌خوانیم که: «زیارت حضرت رسول، زیارت

۱- «آن زن قصد یوسف را کرد، و او نیز- اگر برهان پروردگار را نمی‌دید- قصد وی را می‌نمود.» یوسف: ۲۴

۲- «و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازنگردانی، قلب من به آنها متمایل می‌گردد و از جاهلان خواهم بود.» یوسف: ۳۳

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۴ و ۲۵۵

۴- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پرهیزکاری پیشه کنید و وسیله‌ای برای تقرب به خدا انتخاب نمایید.» مائده: ۳۵

۵- «و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می‌کردند و فرمانهای خدا را زیر پا می‌گذاردند به نزد تومی‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.» نساء: ۶۴

۶- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۸۷

ص: ۴۹

خداست» (۱) و یـا در روایت دیگری از امام صادق- ع- آمـده است که: «برای هر امامی بر ذمّه پیروانش، عهـدی است و به تحقیق، زیارت قبور آن امامان، از نهایت وفاداری شـیعیان بـدان عهد است، پس هر آن کس که ائمه- علیهم السـلام- را- در حالیکه راغب در زیارت آنان باشـد- زیارت کند، آن امامان، در روز جزا شافعان وی خواهند بود. (۲) و مراعات چند چیز برای زائرانی که به این توفیق عظیم رسیده‌اند ضروری است:

۱- توجه به این که در محضر آنـان هستند، و گفتار و کردار و افکار و نیات آنها در محضـر آنها؛ «قل اعملوا فسیری اللَّه عملکم و رسوله و المؤمنون» (۳)

از این جهت باید با دلی پاک و ضـمیری خالص و با ادب در گفتار و کردار و پس از اجازه خواستن، وارد حرم مطهر شوند؛ «یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا أن یُؤذن» (۴)

و شاید بلند خواندن زیارت حتی در آنجا سزاوار نباشد چه رسد به گفتگو با دیگران؛ «لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی» (۵)

و ادب در ایستادن و نشستن باید مراعات شود؛ نظیر کسی که در محضر آنها می‌نشیند.

این آداب از آنروست که رسول اکرم و ائمه- علیه الصلوة و السـلام- اصـدق مصـادیق انسان کاملنـد و انسان کامل همواره زنـده و شاهـد است و از اینرو در محضـر انور آنـان به هنگـام اذن دخول می‌خوانیم: «و اعلم ان رسولـک و خلفائـک- علیهم السـلام- احیاء عنـدک یرزقون، یرون مقـامی و یسـمعون کلامـی و یردّون سـلامی و انـک حجبت عن سـمعی کلامـهم و فتحت بـاب فهمی بلـذیذ مناجاتهم ...» (۶) ۲- آمادگی برای رفتن به حرم، برای گرفتن فیض؛ به عبارت دیگر آمادگی برای وصل، چنانکه از علامه مجلسی- قـدس سـره- نقـل شـده است که پس از تشـرف به نجف اشـرف، پیش از زیـارت قبر مطهر امیر مؤمنان، برای آمادگی، روزها را در وادی السـلام نجف در مقام قائم- عج- و شـبها را در رواق مطهر حرم، به ریاضت مشغول شده و پس از مدتی با آمادگی به زیارت قبر مطهر نائل گشته است.

۳- توجه به این که گناه مخصوصاً حق الناس موجب دل آزردگی اهل بیت- علیهم السـلام- است و این مضـمون که هر گونه سـتم به شیعیان ما در حکم ظلم به ماست، به صورت متواتر در روایات وارد است.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۵

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۳

۳- «بگو عمل کنید، خداوند و فرستاده او و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند.» توبه: ۱۰۵

۴- «ای کسانیکه ایمان آورده‌اید وارد خانه‌های پیامبر نشوید مگر با اجازه» احزاب: ۵۳

۵- «صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید.» حجرات: ۲

۶- «و من یقین دارم که رسول و خلفـای تو در نزد تو زنده‌انـد و روزی داده می‌شونـد، مقـام مرا می‌نگرنـد و کلاـم مرا می‌شـنوند و سلاـم مرا پاسـخ می‌دهنـد و اینـک تـو بر گـوش من از کلاـم آنـان پرده افکنـده‌ای ولی بـاب التـذاذ از مناجـات بـا آنـان را بر رویم گشوده‌ای.» در اذن دخول حرمهای شریف، کتب ادعیه.

ص: ۵۰

جهت خشنود ساختن اهل بیت- علیهم السلام- به واسطه تصمیم جدی بر این که تا بتواند کمک و اعانت به همنوعان و بویژه شیعیان را ترک نکند و تصمیم جدی بر این که ظلم و اجحاف به دوستان آنها نداشته باشد و با این توبه و تصمیم وارد حرم شود.

۴- همت او در زیارات بلند باشد، فقط به خواستن حوائج دنیوی یا اخروی اکتفا نکند بلکه این گونه حوائج را به خود آنها واگذارد، «علمهم بحالنا حسبنا من سؤالنا» بلکه همت او این باشد که از نور آنها منوّر شود. از ولایت تکوینی آنها در جهت عروج استفاده کند؛ زیرا کسی می‌تواند به مقام فنا و لقاء برسد که دارای چند چیز باشد؛ بُراق برای عروج، زاد و راحله برای راه، راهنما برای گم نشدن و رسیدن به مطلوب و نور برای استفاده کردن از آن در ظلمتها.

براق این راه برای انسان بُعد ناسوتی اوست که به آن جسم می‌گویند لذا قرآن برای تقویت این براق سفارش کرده است؛ «و ابتغ فیما آتاک اللّٰه الدار الآخرهٔ و لا تنس نصیبک من الدنیا.» (۱)

زاد و راحله؛ تقوا و روح خدا ترسی است که از دیدگاه قرآن بهترین توشه است؛ «تزوّدوا فان خیر الزاد التقوی.» (۲)

و نور این راه، که انسان را از ظلمتها نجات می‌دهد، قرآن است؛ «قد جاءکم من اللّٰه نور و کتاب مبین.» (۳)

و راهنما، اهل بیت- علیهم السلام- هستند که بدون آنها هیچ موجودی به کمال نخواهد رسید و هیچ انسانی به مقام وصل نائل نخواهد شد.

و در طریق سیر و سلوک نیز افرادی که از این راهنما استفاده نکردند، بجای وصل برای آنها قطع حاصل شد و بجای هدایت، در ظلمات ضلالت گرفتار شدند و از نظر قرآن اهل بیت- علیهم السلام- و در زمان ما قطب عالم امکان و محور عالم وجود و واسطه بین غیب و شهود حجهٔ بن الحسن، المهدی الموعود- عج- هدایت این راه را به عهده دارند؛ «و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا.» (۴)

بنابر این، توسل هم یک امر لازم است و بهترین توسلات زیارت قبور مطهر آنهاست.

۱- «در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را جستجو کن و بهره‌ات را از دنیا فراموش نکن.» قصص: ۷۷

۲- «زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است.» بقره: ۱۹۷

۳- «از طرف خدا نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد.» مائده: ۱۵

۴- «و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند.» انبیا: ۷۳

ص: ۵۱

منزل سوم: سیر من الحق الی الخلق

این منزل با بازگشت از مکه و مدینه به وطن آغاز می گردد و در این منزل مسؤولیت، مشکلتر از منزل اول و دوم است؛ زیرا در این منزل وظیفه سالک، وظیفه پیامبران الهی است چرا که حاجیان سالک، اینک باید به تبلیغ رسالتهای الهی در میان دیگر مردمان بپردازند و این، عین وظیفه انبیا است؛ «الذین یبلّغون رسالات اللّه» (۱)

در منزل اول و دوم «خود سازی» بود و در این منزل «دیگر سازی» است، و دیگر سازی گرچه متوقف بر خودسازی است اما به اندازه‌ای مشکل است که پیامبر گرامی فرمود: «شیّبتنی سورهٔ هود لمکان قوله: فاستقم کما امرت و من معک»؛ (۲) «سوره هود مرا پیر کرد چرا که در این سوره آمده است تو و «یارانت» باید استقامت کنید.»

خودسازی (فاستقم کما امرت) در سوره شوری نیز آمده است (۳) ولی آنچه ریش و محاسن پیامبر- ص- را سفید کرد، دیگرسازی (و من معک) است.

حاجی سالک پس از بازگشت از مکه و مدینه، باید آنچه از آنجا به سوغات آورده است (خودسازی) عملًا به دیگران تزریق کند، گفتار و کردار و روش و منش او سرمشق برای دیگران باشد و این بهترین هدیه او برای دیگران است. حاجی سالک باید با اهتمامش به فرائض دینی و بویژه نماز، آن هم در مسجد با جماعت، اهمیت این عبادت بزرگ را به دیگران بفهماند، آن حاجی که در وقت نماز غفلت از نماز دارد و مشغول امور دنیا است، قطعاً از حج بهره‌ای نبرده است و قرآن با وی به خطاب عتاب‌آمیز، سخن می گوید؛ «فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون.» (۴)

و نیز آن حاجی که پس از حج تارک خمس باشد، نه فقط حاجی نیست بلکه از نظر قرآن، هم مشرک است و هم کافر؛ «فویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوهٔ و هم بالآخرهٔ هم کافرون» (۵)

و همچنین بانوان حج گزارنده، پس از بازگشت از حج، باید در حجاب، اسوه و الگوی دیگران واقع گردند.

مرد و زن حاجی باید اخلاق اسلامی را در خانه و در میان مردم عملًا تبلیغ کنند و عفو و گذشت و ایثار و فداکاری، شعار آنها باشد و به دیگران روش «دیگر گرایی» را که در قرآن بدان سفارش اکید شده است بیاموزند؛ «لینفق ذو سعهٔ من سعته و من قدر علیه رزقه فلینفق

۱- « پیامبران پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالتهای الهی می کردند.» احزاب: ۳۹

۲- الدر المنثور، ج ۳، ص ۳۲۰

۳- شوری: ۱۵

۴- «پس وای بر نمازگزارانی که نماز خود را به دست فراموشی می‌سپارند.» ماعون: ۴ و ۵

۵- «وای بر مشرکان، همانها که زکات را ادا نمی کنند و آخرت را منکرند.» فصلت: ۶ و ۷

ص: ۵۲

مما آتاه اللّه» (۱)

پس به راستی که این منزل سوم، بسیار مشکل است ولی پاداش آن نیز بهمان اندازه بالاست؛ «من احیاها فکأنما احیی الناس جمیعاً» (۲)

از اینرو، سالک پس از طی منزل اول و دوم، نکته‌ای را که باید در منزل سوم در نظر داشته باشد، آن است که اینک حساب وی در نزد خدا و اهل بیت- علیهم السلام- و نیز دیگر مردمان، غیر از حساب عموم مردم است و با چشم دیگری نگریسته می‌شود.

حضرت آدم- علیه السلام- ترک اولائی بیش نکرد ولی چون از خواص بود و چون آن ترک اولا سزاوار روح مقدس وی نبود، با خطاب عتاب آمیزی؛ «اهبطوا بعضکم لبعض عدو» (۳)

از آن مقام عالی (بهشت) به این مقام دانی (دنیا) سقوط کرد و نیز حضرت یوسف صدیق-ع- با آن که برای آن مقام و منزلت، در زندان متوسل به غیر از خدا شد، قریب ده سال زندان او ادامه یافت؛ «فلبث فی السجن بضع سنین» (۴)

پس اگر سالک حج گزارده به وسیله عمل ناروایش ابهت حج را در میان مردم بی‌رنگ یا کم رنگ کند، گناه او به اندازه‌ای بزرگ است که معلوم نیست موفق به توبه شود.

قرآن در مورد چنین حاجی و زائری می‌فرماید: او نظیر کسی است که همه مردم جهان را کشته باشد! «من قتل نفساً بغیر نفس او فساد فی الارض فکأنما قتل الناس جمیعا» (۵)

این است که امیر مؤمنان حج را «آزمونی بزرگ و امتحانی سخت و آزمایشی روشنگر و پاکسازیی رسا و خالص کننده» می‌شمارد. (۶) و از حضرت صادق-ع- منقول است که پس از برشمردن اسرار حج که ما در ضمن مطالب گذشته از آن استفاده جستیم، می‌فرماید:

«و استقم علی شروط حجک هذا و وفاء عهدک الذی عاهدت به مع ربک و اوجبته الی یوم القیامهٔ» (۷) پس از حج گزاردن بر اسرار و مراتب و منازل آن که در سفر سلوکی‌ات، به چنگ آورده‌ای، و نیز بر وفای عهدی که در آن سفر روحانی و عرفانی با خدای خود، برقرار کرده‌ای، استقامت پیشه کن و تا روز قیامت بر آنها پایدار باش.

۱- «آنها که امکانات وسیعی دارند باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آنها که تنگدستند از آنچه که خدا به‌آنها داده انفاق نمایند.» طلاق: ۷

۲- «و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است.» مائده: ۳۲

۳- «همگی به زمین فرود آیید در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود.» بقره: ۳۶

۴- «چند سال در زندان باقی ماند.» یوسف: ۴۲

۵- «هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته‌و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است.» مائده: ۳۲

۶- نهج البلاغه، خطبه قاصعه.

۷- مصباح الشریعه، باب ۲۲

ص: ۵۳

پی نوشتها:

ص: ۵۴

ص: ۵۵

ص: ۵۶

ص: ۵۷

فقه حجّ

ص: ۵۸

برخی احکام از دیدگاه اهل سنت

حاج مجتبی عراقی

«الحمد للّهالعلی الأعلی، والصلاهٔ والسلام علی

النبی المصطفی، و علی اهل بیته اولی الدرایهٔ و النهی.»

اما بعد

یکی از آرمانها و آرزوهای دیرینه امام راحل- رَوَّحَ اللّه روحه و عطر اللّه رمسه- ایجاد اتفاق و اتحاد و وحدت بین گروههای مسلمان بود. او جدیّت و کوشش فراوان داشت در: «اظهار یگانگی و عدم بروز و ظهور اختلاف و دوگانگی»، «رفع تشاجر و تنازع»، «ندادن اسلحه سرد و گرم به دست دشمن»، و «سرکوب کردن آنانکه با وسایل گوناگون به آتش اختلاف دامن می‌زنند و در صددند که به هر وسیله و بهانه کوچکی ایجاد نفاق و پراکندگی و تشتت بنمایند.»

او به پیروی و متابعت از سلف صالح و پیشوایان پیشین، بر زنده کردن روزگار پرافتخار گذشته جدّیت می‌فرمود، به امید آن که عقب افتادگی‌ها جبران گردد و شکستگیها التیام یابد، و عزّت و عظمت از دست رفته بازآید و حکومت «لا اله الّا اللّه، محمد رسول اللّه» در سراسر گیتی حکمفرما شود.

شالوده کار و زیربنای اصلی آن، اتحاد و اتفاق است «علیک بالجماعهٔ، فانما

ص: ۵۹

یأخذ الذئب من الغنم القاصیهٔ.»

لـذا مقرّر فرموده و أمریه صـادر کردنـد که شـیعه عموماً و ایرانیان خصوصاً، در نماز جماعت برادران أَهل سـنت شـرکت نماینـد، و صفوف آنان را فشـرده‌تر کنند، و در تمام احوال نماز، پیروی و متابعت داشـته باشـند و ... لیکن متأسفانه مشاهده می‌شود که عده‌ای از برادران ایرانی با آنکه- حسب‌الأمر- در صـفوف جماعت شـرکت دارنـد و به این امر خطیر قیام و اقـدام می‌نماینـد، از جهت عدم آشـنایی به مسائل و احکام نماز، تخلف بسـیار دارند، تا آنجا که اگر در بین چندین هزار نفر جمعیت نمازگزار، دو نفر ایرانی باشـد معلوم و مشـخص می‌گردد. از این رو تصـمیم بر آن شـد که در این مختصـر مسـائلی چنـد از نجاست، طهارت، نماز و جماعت بیان گردد. امید است مورد توجه و عنایت خاص روحانیون عالیقدر کاروانها- دامت افاضاتهم- واقع گردد، و جماعت حجاج و معتمرین را به یادگرفتن این مسائل و عمل نمودن به آن وادار کنند.

«وللَّه العزّهٔ و لرسوله و للمؤمنین»

مقدّمه

اول: در اصطلاح فقها و اهل حدیث از اهل سنت و جماعت، لفظ «مندوب» و «مکروه» بجای «واجب» و «حرام» آورده شده است.

دوم: در نقـل مسائـل، گـاهی به لفـظ «مسـتحب» آورده شـده، که به معنـای همـان واژه اصـطلاحی است ولی از آنجـایی که در بین برادران اهل سنت دیده می‌شود که در عمل کردن به آن، بسیار مواظبت دارند، لذا در شمار مسائل مندرجه نقل شد.

مسألهٔ (۱): یجوز رفع الحدث و إزالهٔ النجاسات بسائر المایعات. (حلیهٔ العلماء، ج ۱، ص ۷۱)

فذهب قوم إلی أنّ ما کان طاهراً، یزیل عین النجاسهٔ، مایعاً کان أو جامداً، فی أیّ موضع

ص: ۶۰

کانت، و به قال ابوحنیفة و أصحابه. (بدایةالمجتهد، ج ۱، ص ۸۵)

ازاله نجاست و برطرف کردن آن به غیر آب، از مایعات، نیز جایز است.

مسألة (۲): المنی طاهر فی الماء کان أو فی الجسد، أو فی الثوب، و لا تجب إزالته.

(المحلی لابن حزم، ج ۱، ص ۱۲۵)

المنی لیس بنجس. (کتاب الأمّ للشافعی، ج ۱، ص ۵۵)

منی پاک است و ازاله آن از بدن و جامه لازم نیست.

مسألة (۳): إذا بیل علی الأرض و کان البول رطباً مکانه، أو نشفته الأرض و کان موضعه یابساً فصب علیه من الماء ما یغمره حتی یصیرالبول مستهلکاً فی التراب و الماء جاریاً علی مواضعه کلها مزیلًا لریحه- الی قوله- فقد طهر ... و هکذا إذا کانت علیها عذرة، أودم، أو جسد نجس فازیل. (کتاب الأمّ للشافعی، ج ۱، ص ۵۲)

اگر زمینی که با بول یا سایر نجاسات، مانند مدفوع انسان یا خون نجس شده، اگر به مقداری آب ریخته شود که جریان پیدا کند و بوی نجس برطرف گردد، محل آن پاک می‌شود.

مسألة (۴): و مثل ذلک ما إذا کان الماء المتنجس فی طست أو قصعة ثم صب علیه ماء طاهر حتی سال الماء من جوانبه فانه یطهر علی الراجح و ان لم یخرج مثل المتنجس.

(الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۲۲)

اگر آب در طشت یا ظرف دیگر متنجس شد، در صورتی که آب پاک روی آن بریزند، بگونه‌ای که از اطراف ظرف لبریز شود، آبِ متنجّس پاک می‌شود اگر چه به مقدار آن، از ظرف سرازیر نشود.

مسألة (۵): یصح الاستنجاء بالجامد النجس. (حلیةالعلماء، ج ۱، ص ۲۱۱)

پاک کردن محل مدفوع بوسیله چیز نجس، در صورتی که خشک باشد، جایز است.

مسألة (۶): إذا وجد أَحدکم ذلک (ای المذی) فلینضح فرجه بالماء و لیتوضأ وضوء الصلاة.

(المحلی لابن حزم، ج ۱، ص ۱۰۶)

أَما الذی ینقض الوضوء و لا یوجب الغسل فهو البول و المذی و الودی.

(الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۷۹)

«مذی» (آبی که در ملاعبه با زن خارج می‌شود) و «ودی» (آبی که بعد از ادرار خارج

ص: ۶۱

می‌شود) نجس است، و وضو را باطل می کند.

مسألة (۷): کل نجاسة خارجة من البدن فانها تنقض الطهر، ک «الدم» اذا سال، و «القیء» اذا ملاء الفم. (حلیةالعلماء، ج ۱، ص ۱۹۳)

القیء من کل‌مسلم او کافر حرام، یجب اجتنابه. (المحلی لابن حزم، ج ۱، ص ۱۹۱)

القسم الرابع من النواقض: هو ما یخرج من بدن الإنسان کالقیح الذی یخرج من الدمل، او الدم الذی یخرج بسبب ذلک، او بسبب جرح او نحو ذلک، و کل ذلک نجس ینقض الوضوء.

(الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۸۶)

الحنفیّة قالوا: ان القیء نجس نجاسة مغلظه اذا ملاء الفم؛ بحیث لا یمکن امساکه، و لو کان مرة أو طعاماً أو ماءاً. (الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۱۳)

گویند: خروج خون زیاد از بدن، یا چرک و خون از دمل، یا قی کردن در صورتی که دهان پر شود، چه آنکه طعام را قی کند، یا در اثر غلبه صفراء یا بواسطه غلبه رطوبت در مزاج، آب خارج شود، همه و همه نجس و لازم الاجتناب است، و وضو را باطل می کند.

مسألة (۸): اختلف العلماء فی ایجاب الوضوء من لمس النساء بالید أو بغیر ذلک من الأعضاء الحاسة- الی قوله- و ذهب آخرون الی ایجاب الوضوء من اللمس اذا قارنته اللذة، أو قصد اللّذة، وقع بحائل أو بغیر حائل، بأی عضو اتفق، و هو مذهب مالک و جمهور أَصحابه.

(بدایة المجتهد، ج ۱، ص ۳۸)

فمن قبل امرأته أو جسها بیده فعلیه الوضوء. (کتاب‌الأمّ، ج ۱، ص ۱۵)

والحنابلة یقولون: انه ینقض مطلقا، حتی لو لمس المتوضی امه أو اخته.

(الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۸۲)

نظر به اینکه فتوای پیشوایان اهل سنت در مسأله لمس و مَس زن در کیفیت نقض وضو با آن، مختلف است، لذا سزاوار است که هنگام طواف و مقدّمات طواف از گرفتن دست زن، و یا گذاشتن دست روی شانه او جداً خودداری شود.

مسألة (۹): القهقهة تنقض الطهر. (حلیةالعلماء، ج ۱، ص ۱۹۵)

و فرض علیه ان لا یضحک و لا یتبسم عمداً، فإن فعل بطلت صلاته. (المحلی، ج ۴، ص ۷)

الحنیفة قالوا: القهقهة فی الصلاة تنقض الوضوء. (الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۸۷)

ص: ۶۲

خندیدن بصورت قهقهه موجب بطلان وضو و نماز است و لبخند (تبسّم) به صورت عمد نماز را باطل می کند.

مسألة (۱۰): قال مالک: من نام مضطجعاً أو ساجداً فعلیه الوضوء، طویلًا کان النوم أو قصیراً، و من نام جالساً فلا وضوء علیه، الا ان یطول ذلک به.

و قال أَبو حنیفة و أَصحابه: لا وضوء إلّاعلی من نام مضطجعاً. (بدایة المجتهد، ج ۱، ص ۳۷)

ذهب أَبو حنیفة إلی انه لا- ینقض النوم الوضوء الا- ان یضطجع، أو یتکیء أو متورکاً علی إحدی إلیتیه، أو إحدی ورکیه فقط، و لا ینقضه ساجداً أو قائماً أو قاعداً أو راکباً، طال ذلک أو قصر. (المحلی لابن حزم، ج ۱، ص ۲۲۴)

و ان نام قاعداً مستویاً لم یجب علیه عنده الوضوء. (کتاب الأمّ، ج ۱، ص ۱۲)

خواب به خودی خود شکننده وضو نیست، مگر در صورتی که احساس کند حدث و ریح از او خارج شده، و یا احتمال آن را بدهد. و آن در صورتی است که به پهلو یا پشت بخوابد.

مسألة (۱۱): الإسراف فی صب الماء: فان کان موقوفاً علی الوضوء منه؛ کالماء المعد للوضوء فی المساجد، فان الإسراف فیه حرام. (الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۷۶)

اسراف و زیاده روی در آب‌هایی که در مساجد برای گرفتن وضو گذارده‌اند حرام است.

مسألة (۱۲): اتفق العلماء علی أنّ ثلاثة من الاوقات منهی عن الصلاة فیها، و هی: وقت طلوع الشمس، و وقت غروبها، و من لدن تصلی صلاة الصبح حتی تطلع الشمس، و اختلفوا فی وقتین: فی وقت الزوال، و فی الصلاة بعد العصر، و ذهب الشافعی إلی ان هذه الأوقات الخمسة کلها منهی عنه إلّاوقت الزوال یوم‌الجمعة. (بدایةالمجتهد، ج ۱، ص ۱۰۴)

فی کل وقت نهی عن الصلاة فیه: و هو بعدالفجر حتی تطلع الشمس، و بعد العصر حتی تغرب الشمس. (المغنی لابن قدامة، ج ۱، ص ۷۸۹، تحت رقم ۱۰۲۶)

در پنج وقت نماز خواندن حرام است:

۱- بعد از ادای نماز صبح تا موقع طلوع آفتاب.

۲- موقع طلوع آفتاب.

۳- موقع زوال ظهر قبل از انعقاد نماز جماعت، مگر در روز جمعه.

۴- بعد از ادای نماز عصر.

ص: ۶۳

۵- موقع غروب آفتاب.

مسألة (۱۳): الأوقات الّتی نهی عن الصلوة فیها، خمسة:

وقتان نهی عن الصلاة فیها لأَجل «الفعل» و هما: بعد صلاة العصر حتی تصفر الشمس. و بعدالصبح حتی تطلع الشمس.

و ثلاثة نهی عنی الصلاة فیها لأجل «الوقت»، و هی:

اذا طلعت الشمس حتی ترتفع. عندالاستواء حتی تزول.

و عند الإصفرار حتی تغرب.

و قال ابو حنیفة: فی‌الأوقات التی نهی عن الصـلاة فیها لاجل الوقت، لا یجوز ان یفعل فیها شـیئاً من الصلوات الواجبة، سوی عصر یومه عند اصفرار الشمس، و الوقتان اللذان نهی عن الصلاة فیها لاجل الفعل لا یجوز فیها فعل النوافل، و لا فعل المنذورة.

(حلیةالعلماء، ج ۱، ص ۱۸۱- ۱۸۰)

بـه فتـوای أبی حنیفه: قبـل از غروب آفتـاب (یعنی وقـتی که آفتـاب به زردی مایـل می‌شـود) اگر نمـاز عصـر را نخوانـده است، فقط می‌تواند همان را بخواند، و به هیچ وجه نماز دیگر را نباید بخواند.

ودر بقیه وقت‌ها نمی‌تواند نماز بخواند، حتی نمازهای مستحبی و نافله و نمازهایی که نذر کرده باشد.

مسألة (۱۴): و السنة أن یقنت فی صلاة الصبح، رواه الشافعی.

و قال ابو حنیفة: لا یسن القنوت فی الصبح.

القنوت فی الصبح بعد رفع‌الرأس من رکوع الرکعةالثانیة، سنة عندالشافعی بلاخلاف.

و اما غیرالصبح من المکتوبات، فهل یقنت فیها؟ فیه ثلاثة أقوال:

الأول: إن نزلت بالمسـلمین نازلة کخوف، أو قحط، أو وباء، أو جراد، أو نحو ذلک، قنتوا فی جمیعها و الّا فَلا، و هو الصحیح المشهور الذی قطع به الجمهور.

(حلیة العلماء فی معرفة مذاهب الفقهاء، ج ۱، ص ۱۳۴)

قال ابو حنیفة و أصحابه: رفع‌الیدین للإحرام أوّلًا سنة لا فریضة، و منعوا منه فی باقی الصلوات. (المحلی، ج ۴، ص ۸۷)

ص: ۶۴

و ذهب أبو حنیفهٔ الی أنّه: لا یجوز القنوت فی صلاهٔ الصبح، و إنّ القنوت إنّما موضعه الوتر.

(بدایهٔالمجتهد، ج ۱، ص ۱۳۴)

خوانـدن قنوت در نماز (دست‌ها را مقابل صورت گرفتن و دعا خوانـدن) بگونه‌ای که در میان شـیعه معمول و متداول است (گرفتن دو دست به صورت در رکعت دوم، قبـل از رفتن به رکوع) در هیچیـک از مـذاهب چهارگـانه اهـل سـنت متـداول نیست. از این رو سزاوار است به منظور ایجاد همفکری و اتحاد، از بجا آوردن قنوت در نماز جماعت و فرادی خودداری شود.

مسألهٔ (۱۵): اما المواضع التی یصلی فیها: فإنّ من الناس من أَجاز الصلاهٔ فی کل موضع لا تکون فیه نجاسهٔ. و منهم من استثنی الحمام و المقبرهٔ و قال: هذا هو الثابت عنه علیه الصلاهٔ و السلام، لانه قد روی النهی عنهما منفردین. و منهم استثنی المقبرهٔ فقط.

(بدایهٔ المجتهد، ج ۱، ص ۱۲۰)

ان رسول اللَّه- صلی اللَّه علیه (و آله) و سلم- قال: الارض کلها مسجد إلّا المقبرهٔ و الحمام. (کتاب الأمّ، ج ۱، ص ۹۲)

قال أحمد: لا تصح الصلاهٔ فی المقبرهٔ و ان کانت جدیدهٔ. (حلیهٔ العلماء، ج ۱، ص ۵۹)

و کذلک ان صلی فی المقبرهٔ أوالحش و أوالحمام أو فی أعطان الإبل، أعاد.

(المغنی، لابن قدامهٔ، ج ۱، ص ۷۵۳، تحت رقم ۹۵۷)

و لاـ یصـلّی فی مقبرهٔ لما روی ابو سـعید- رض- أنّ النبی- ص- قال: الأرض کلها مسـجد إلّا المقبرهٔ و الحمام. (المجموع، ج ۳، ص ۱۵۷)

آقایـان حجـاج و معتمریـن از به جـا آوردن نمـاز در بقیـع- در مـدینه طیبه- و در حجـون- در مکه معظمه- و سـایر قبرسـتانها، جـداً خودداری فرمایند.

مسألهٔ (۱۶): من کان فی المسجد فاندفع الأذان (ای شرع فیه) لم یحل له الخروج.

(المحلی لابن حزم، ج ۳، ص ۱۴۷)

ولا یجوز الخروج من المسجد بعد الأذان إلّالعذر.

(المغنی لابن قدامهٔ، ج ۱، ص ۴۵۴، تحت رقم ۵۶۱)

پس از شروع اذان، خارج شدن از مسجد جایز نیست، مگر در صورتی که عذر موجّه باشد.

ص: ۶۵

مسألة (۱۷): من سمع المؤذّن فليقل كما يقول المؤذّن من أوّل الأذان الى آخره، حاشا قول المؤذن: «حيّ على الصلاة»، «حيّ على الفلاح.»

فاذا قال المؤذن: «حى على الصلاة»، قال: «لا حول و لا قوة الا باللّه.»

و اذا قال: «حى على الفلاح»، قال: «لا حول و لا قوة الا باللّه.» (المحلى لإبن حزم، ج ۳، ص ۱۴۸)

قال الشافعى: فيجب لكل من كان خارجاً من الصلاة: من قارى أو ذاكر أو صامتٍ، أو متحدث، أن يقول كما يقول المؤذّن، و فى «حيّ على الصلاة» «حيّ على الفلاح» «لا حول و لا قوة الا باللّه.» (كتاب الأمّ، ج ۱، ص ۸۸)

والمستحب لمن سمع المؤذن ان يقول مثل ما يقول، الا فى الحيعلة، فانه يقول: «لا حول و لا قوة الا باللّه.» (حلية الاولياء، ج ۱، ص ۴۵)

والمستحب لمن سمع المؤذن، أن يقول مثل ما يقول إلّافى الحيعلتين، فانه يقول: «لا حول و لا قوة إلّاباللّه العلى العظيم.» (المجموع، ج ۳، ص ۱۱۵)

سزاوار است (واجب است) هر یک از جمله‌های اذان را که مؤذن ندا می‌دهد، شنونده هم در هر جا و در هر حال که هست، همان جمله را بگوید، مگر در دو جمله «حى على الصلاة» و «حى على الفلاح» که بجای آن بگوید: «لا ـ حول و لا ـ قوة الا ـ باللّه العلى العظيم.»

مسألة (۱۸): رفع‌اليدين للتكبير مع الإحرام فى أول الصلاة فرض، لا تجزى الصلاة إلّابه.

(المحلى لابن حزم، ج ۳، ص ۲۴۳)

رفع اليدين حذو المنكبين عند تكبيرة الإحرام مندوب، و فيما عدى ذلك مكروه.

(الفقه على المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۲۵۰)

ذهب أهل الكوفة: ابو حنيفة و سفيان الثورى و سائر فقهائهم إلى أنّه لايرفع المصلى يديه الّا عند تكبيرة الإحرام فقط. (بداية‌المجتهد، ج ۱، ص ۱۳۶)

و قال ابو حنيفة و الثورى: لا يرفع يديه إلّافى تكبيرة الإفتتاح. (حلية الاولياء، ج ۲، ص ۱۱۶)

مقصود از «مندوب» و «مكروه» در اصطلاح «واجب» و «حرام» است.

*** هنگام گفتن تکبیرةالإحرام در نماز، بلند کردن دست‌ها تا برابر سینه یا گوشها واجب است و نماز بدون آن مجزی نیست. و در سایر تکبیرهای نماز از قبیل تکبیر قبل از رکوع و

ص: ۶۶

بعد از آن و همچنین در سجده‌های نماز، بلند کردن دست‌ها حرام است.

مسألة (۱۹): و السنة ان یرفع یدیه فی تکبیرةالإحرام حذو منکبیه، و هو قول مالک. و قال أبو حنیفه: یرفعهما حیال أذنیه، و یثبت مرفوعتین حتی یفرغ من التکبیر ثم یحطمهما.

(حلیةالاولیاء، ج ۲، ص ۹۵)

و یکون ابتداء الرفع مع ابتداء التکبیر، و انتهائه مع انتهائه. (المجموع، ج ۳، ص ۳۰۷)

مالک گفت: مستحب است نمازگزار هنگام گفتن تکبیرةالاحرام نماز، دست‌ها را تا برابر شانه‌ها بلند کند، و اول بلند کردن دست‌ها در اول گفتن تکبیرةالاحرام و آخر آن موقع رسیدن دست برابر شانه باشد.

و ابو حنیفه گفته: دست‌ها را تا برابر گوش بلند کند، و شروع به گفتن تکبیرةالاحرام نماید، و دست‌ها برابر گوش باشد تا تکبیرةالاحرام تمام شود سپس دست‌ها را پایین آورد.

مسألة (۲۰): أما قول «آمین» یقوله الإمام و المنفرد ندباً و سنة، و یقولها المأموم فرضاً و لابد.

(المحلی لان حزم، ج ۳، ص ۲۶۲)

فإذا فرغ من الفاتحة (أَمَّنَ) و التأمین سنة یجهر. (حلیةالاولیاء، ج ۲، ص ۱۰۷)

فإذا فرغ الإمام قراءة أمّ القرآن، قال: آمین و رفع بها صوته لیقتدی بها من خلفه.

(کتاب الأمّ، ج ۱، ص ۱۰۹)

گفتن «آمین» بر مأموم واجب است.

مسألة (۲۱): اختلفوا فی قرائة «بسم اللّه الرحمن الرحیم» فی افتتاح القرائة فی الصلاة. فمنع ذلک فی الصلاة المکتوبة، جهراً کانت أو سراً.

و قال ابو حنیفة: یقرئها مع ام القرآن فی کلّ رکعة سراً. (بدایةالمجتهد، ج ۱، ص ۱۲۶)

قال ابو حنیفة و مالک و داود: لیست من فاتحة الکتاب، ولا من سائر السور غیر النمل، و هی بعض آیة فی النمل. (حلیةالاولیاء، ج ۲، ص ۱۰۳)

قال الشافعی: «بسم اللّه الرحمن الرحیم» الآیة السابعة، فان ترکها أو بعضها لم تجزه الرکعة التی ترکها فیها. (کتاب الأمّ، ج ۱، ص ۱۰۷)

در نمازهای جهریه و اخفاتیه (در نمازهای پنجگانه) در جماعت و فرادی «بسم اللّه الرحمن الرحیم» بطور سرّی و آهسته خوانده شود.

ص: ۶۷

مسألة (۲۲): يُسَنُّ وضع اليد اليمنى على اليسرى تحت سرته أو فوقها، و هو سنة باتفاق ثلاثة من الأَئمة، و قال المالكية: انه مندوب. (الفقه على المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۲۵۱)

نظر به این که هیچ یک از ائمه اهل سنت قائل به وجوب دست روی دست گذاردن در حال نماز نشده‌اند، لذا ترک کردن تکتّف مانعی ندارد.

مسألة (۲۳): لا يحل للمصلّى ان يرفع بصره الى السماء، و لا عند الدعاء فى غير الصلاة ايضاً.

(المحلى لابن حزم، ج ۴، ص ۱۵)

نظر کردن به طرف بالا در حال نماز، و همچنین در حال دعا کردن، جایز نیست.

مسألة (۲۴): لا يمسح الحصا أو ما يسجد عليه، إلّامرّة واحدة، و تركها أفضل، و لكن يسوى موضع سجوده قبل دخوله فى الصلاة. (المحلى، ج ۴، ص ۷)

در بیابان، و در بین راه مدینه طیبه و مکه معظمه، و سایر اماکن، قبل از شروع به نماز، محل سجده را آماده کنید سپس شروع به نماز نمایید که در بین نماز محتاج به تسویه و صاف کردن محل سجده نباشید.

مسأله (۲۵): من تعمد فرقعة أَصابعه أو تشبيكها فى الصلاة بطلت صلاته.

(المحلى لابن حزم، ج ۴، ص ۴۹)

در حال خواندن نماز، انگشتان را داخل یکدیگر نمودن، و به صدا درآوردن آنها موجب بطلان نماز است.

مسألة (۲۶): أيّما رجل صلّى خلف الصف بطلت صلاته، و فرض على المأمومين تعديل الصفوف الاوّل فالاوّل، و التراص فيها، و المحاذاة بالمناكب و الأرجل.

(المحلى لابن حزم، ج ۴، ص ۵۳)

أجمع العلماء على أنّ الصف الأوّل مرغب فيه، و كذلك تراص الصفوف و تسويتها لثبوت الأمر بها عن رسول اللّه- صلى اللّه عليه (وآله) و سلم-. (بداية المجتهد، ج ۱، ص ۱۵۲)

و ينبغى للقوم اذا قاموا الى الصلاة يتراصوا، و يسدوا الفرج، و يسووا بين مناكبهم فى الصفوف. (الفقه على المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۴۳۲)

آقایان حجاج و معتمرین کاملًا مواظبت نمایند:

اولًا: تنها در صف نایستند مگر آنکه بلافاصله شخص دیگری در کنارشان بایستد.

ص: ۶۸

ثانیاً: صف نماز باید کاملًا فشرده باشد، سر انگشتان، پاها و شانه‌ها برابر و مساوی یکدیگر قرار بگیرد.

مسألهٔ (۲۷): من تختم فی السبابهٔ، أو الوسطی، أو الإبهام، أو البنصر- الا ـ الخنصر وحده- و تعمد الصلاهٔ کذلک، فلا صلاهٔ له. (المحلی لابن حزم، ج ۴، ص ۵۰)

در حال نماز در صورتی که انگشتر در دست دارید، فقط در انگشت کوچک باشد و در سایر انگشتان نباشد.

مسألهٔ (۲۸): الحنیفهٔ قالوا: یقوم عند قول المقیم «حی علی الفلاح.»

(الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۲۲۳)

قال أبو حنیفهٔ و الثوری: اذا قال المؤذن «حی علی الصلاهٔ» قاموا فی الصّف.

(حلیهٔ الاولیاء، ج ۱، ص ۸۱)

و یستحب أن یقوم الی الصلاهٔ عند قول المؤذن «قد قامت الصلاهٔ.»

(المغنی لابن قدامه، ج ۱، ص ۵۳۸، تحت رقم ۶۳۷)

بهتر آنست موقعی که گوینده اقامه گفت «حی علی الفلاح» برای نماز جماعت برخیزد.

مسألهٔ (۲۹): یحرم المرور بین یدی المصلی و لو لم یتخذه سترهٔ. (کتاب الأمّ، ج ۱، ص ۲۷۲)

و من مر بین یدی المصلی فلیرده. (المغنی لابن قدامه، ج ۲، ص ۷۶، تحت رقم ۱۲۱۹)

یحرم المرور بین یدی المصلّی و لو لم یتخذه ستره بلا عذر، کما یحرم علی المصلی أن یتعرض بصلاته لمرور الناس بین یدیه، بأن یصلی بدون سترهٔ بمکان یکثر فیه المرور ان مرّ بین یدیه أَحد، فیأثم بمرور الناس بین یدیه بالفعل لا بترک السترهٔ فلو لم یمر أحد لا یأثم، لانّ اتخاذ السترهٔ فی ذاته لیس واجباً. (الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۲۷۲)

اتفق الجمهور علی کراهیهٔالمرور بین یدی المصلّی، لما جاء فیه من الوعید فی ذلک و لقوله- علیه‌الصلاهٔ و السلام- فیه: فلیقاتله فانّه شیطان. (بدایهٔالمجتهد، ج ۱، ص ۱۸۴)

راه رفتن و عبور از بین محل ایستادن نمازگزار و محل سجده او، حرام است. در این مسأله مراعات بسیار لازم است و در نزد اهل سنت با اهمیت فراوان تلقی شده و در بعضی از روایات أَهل سنت آمده: «إنه شیطان فامنعه فإن أَبی فقاتله.»

مسألهٔ (۳۰): لا یحل للمصلی ان یفترش ذراعیه فی السجود. (المحلی لابن حزم، ج ۴، ص ۲۱)

ص: ۶۹

مکروهات الصلاهٔ: و منها افتراش ذراعیه، ای مدّها کما یفعل السبع.

(الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۲۷۵)

و یستجب أن یجافی مرفقیه عن جنبیه. (المجموع، ج ۳، ص ۴۲۹)

سزاوار نیست نمازگزار آرنج را روی زمین بگذراد؛ بلکه خوب است آنها را بالا نگاه دارد.

مسألهٔ (۳۱): من سُلّم علیه و هو فی الصلاهٔ ردّ بالإشارهٔ بیده أو برأسه. (حلیهٔالعلماء، ج ۲، ص ۱۵۵)

اگر کسی در حال نماز سلام کرد، جواب او باید با اشاره، به وسیله سر یا دست باشد.

مسألهٔ (۳۲): من زوحم یوم الجمعهٔ أو غیرها فلم یقدر علی السجود علی ما بین یدیه فلیسجد علی رجل من یصلی بین یدیه، أو علی ظهره، و یجزیه. (المحلی لابن حزم، ج ۴، ص ۸۳)

و یستثنی من ذلک (ای الارتفاع فی حال السجدهٔ) مسألهٔ قد تقضی بها الضرورهٔ عند شدهٔ الزحام، و هی سجود المصلی علی ظهر المصلی الذی أمامه، فإنّه یصح بشروط ثلاثهٔ.

(الفقه علی المذاهب الأربعه، ج ۱، ص ۲۳۳)

اگر بواسطه کثرت و فشردگی جمعیت در نماز جماعت- در روز جمعه یا غیر آن- ممکن نشد که روی زمین سجده کنید، می‌توانید روی پاها و یا به پشت شخصی که در جلوی شما نماز می‌خواند سجده نمایید.

مسألهٔ (۳۳): اختار قوم اذا کان الرجل وتر من صلاته، ان لا ینهض حتی یستوی قاعداً و اختار آخرون ان ینهض من سجوده نفسه. (بدایهٔالمجتهد، ج ۱، ص ۱۴۰)

پس از سجده دوم از رکعت اول، و سجده دوم از رکعت سوم، لازم است فوراً و بی‌درنگ از سجده برخاستن به قیام و ایستادن، و جلسه استراحت را ترک کردن.

مسألهٔ (۳۴): ثم یسجد و هو فرض، و یکبّر عند الهوی. (حلیهٔ الاولیاء، ج ۲، ص ۱۲۰)

و اذا هوی لیسجد ابتدأ بالتکبیر قائماً، ثم هوی مع ابتدائه حتی ینتهی إلی السجود و قد فرغ من آخر التکبیر. (کتاب الأمّ، ج ۱، ص ۱۱۰)

ثم یکبر للسجود، و لا یرفع یدیه، و یکون ابتداء تکبیره مع ابتداء الخطاطهٔ و انتهائه مع انتهائه. (المغنی لابن قدامه، ج ۱، ص ۵۸۹، تحت رقم ۷۱۶)

پس از رکوع به سجده رود، و در موقع سرازیر شدن، تکبیر بگوید. بدون اینکه برای

ص: ۷۰

گفتن تکبیر دست‌ها را بالا برد، ابتدا گفتن تکبیر در ابتدای سرازیر شدن و انتهای آن موقع رسیدن به سجده باشد.

مسألهٔ (۳۵): فـان کـان مأموماً لم یزد علی قول: «ربنـا و لـک الحمـد» و موضع قول: «ربنا و لک الحمد» فی حق الإمام و المنفرد بعد الإعتدال من الرکوع.

(المغنی لابن قدامه، ج ۱، ص ۵۸، تحت رقم ۷۰۸۱ و ص ۵۸۶، تحت رقم ۷۰۹۱)

مأموم یا منفرد در نماز جماعت یا فرادی پس از برخاستن از رکوع و اعتدال، فقط بگوید: «ربنا و لک الحمد.»

مسألهٔ (۳۶): اذا قضـی سـجدته الثانیـهٔ نهض للقیام مکبراً، و التکبیر واجب فی إحـدی الروایتین. (المغنی لابن قـدامه، ج ۱، ص ۶۰۶، تحت رقم ۷۳۸)

ثم یرفع رأسه مکبراً. کان- ص- اذا رفع رأسه من السجدهٔ استوی قائماً بتکبیرهٔ.

(المجموع، ج ۳، ص ۴۴۰)

در سجده دوم از رکعت اول، و سجده دوم از رکعت سوم. در موقع برخاستن به قیام، تکبیر بگوید.

مسألهٔ (۳۷): قال اصحابنا: لا تکره الصلاهٔ، علی الصوف، و اللبود، و البسط، و الطنافس، و جمیع الأمتعهٔ. (المجموع، ج ۳، ص ۱۶۴)

و تجوز الصلاهٔ علی ما اتخذ من شعر أو صوف، او و بر.

و قالت الرافضهٔ: لا تجوز الصلاهٔ إلّاعلی ما اخرجته الأرض من قطن أو کتان او قصب أو حشیش. (حلیهٔالعلماء، ج ۱، ص ۶۰)

لا بأس بالصـلاهٔ علی الحصـیر و البسط من الصوف و الشعر و الوبر و الثیاب من القطن و الکتان و سائر الطاهرات. (المغنی لابن قدامه، ج ۱، ص ۷۶۰، تحت رقم ۹۷۲)

به همه اشـیاء اعم از خـوردنی، پوشـیدنی، گیـاه، پشم، مـو، کرک و هر چیزی که پـاک باشـد جـایز است سـجده نمودن، و فقـط به چیزهای نجس سجده کردن جایز نیست.

مسألهٔ (۳۸): قال ابو حنیفهٔ: یجوز السـجود علی کور العمامهٔ، و به قال مالک و أحمد و زاد أبوحنیفهٔ، فقال: اکره ان یسـجد علی یدیه، فان سجد علیها أَجزئه- الی‌ان قال- و یقول:

«سبحان ربیّ الأعلی» ثلاثاً. (حلیهٔالعلماء، ج ۲، ص ۱۲۲)

ص: ۷۱

والمستحب ان يقول: «سبحان ربّى الأعلى» ثلاثاً. (المجموع، ج ۳، ص ۴۳۲)

أبو حنیفه گفته است: در صورتی که یک طرف عمامه آزاد باشـد و دور سرپیچیده نشده باشد، می‌توان به همان طرف آزاد سـجده کرد، و سجده کردن به پشت دست کراهت دارد ولی اگر سجده به پشت دست نمود، مجزی است.

و در سجده سه مرتبه بگوید: «سبحان ربی الاعلی.»

مسألة (۳۹): قال ابو حنيفة: إذا حنى ظهره قليلًا كفى، و لا تجب الطمأنينة، و يقول: «سبحان ربّى العظيم.» (حليةالاولياء، ج ۲، ص ۱۱۷)

مذهبنا انه يجب ان يحنّى بحيث تنال راحتاه ركبيته، و تجب الطمأنينة فى الركوع والسجود، و الإعتدال من الركوع و الجلوس بين السجدتين، و بهذا كله قال مالك و احمد و داود. (المجموع، ج ۳، ص ۴۱۰)

والمستحب ان يقول: «سبحان ربّى العظيم» ثلاثاً. (المجموع، ج ۳، ص ۴۱۱)

ابو حنیفه گفته: در رکوع، انـدک خم شـدن کفـایت می‌کنـد و آرامش بـدن در حال رکوع لازم نیست، ولی دیگران چون مالک و احمـد گفته‌انـد: در رکـوع، بقـدری خم شود که دستها به زانو برسـد، و بـدن آرامش پیـدا کنـد، و سه مرتبه بگویـد: «سبحان ربّی العظیم.»

مسألة (۴۰): ولا يصلّى فى قارعة الطريق. قال- ص- سبع مواطن لا تجوز فيها الصلاة، و ذكر قارعة الطريق، و لانه يمنع الناس من الممر، و ينقطع خشوعه بممر الناس.

(المجموع، ج ۳، ص ۱۶۲)

در کنار راه و محل رفت آمد مردم نماز خوانده نشود.

مسألة (۴۱): و السنة أن ينظر إلى موضع سجوده، و قال الشافعى: إن رمى بصره أمامه كان حقيقاً و الخشوع أَولى، و هو قول أَبى حنيفة. (حليةالعلماء، ج ۲، ص ۹۷)

سنّت مؤکّد است که در حال قیام نماز، به سجدگاه خود نگاه کند.

مسألة (۴۲): فإذا جلس للتشهد الأخير تورك، فنصب رجله اليمنى، و جعل باطن رجله اليسرى تحت فخذه، و يجعل اليته على الأرض. (المغنى لابن قدامه، ج ۱، ص ۶۱۲، تحت رقم ۷۴۹)

و السنة فى هذا القعود ان يكون متوركاً، فيخرج رجليه من جانب الأيمن و يضع اليتيه على الأرض. (المجموع، ج ۳، ص ۴۶۳)

ص: ۷۲

در آخرین تشـهد نماز (تورک) لازم است؛ یعنی پای راست را آزاد کند و کف پای چپ را زیر ران راست قرار دهد، و نشـیمن‌گاه را روی زمین بگذارد.

مسألهٔ (۴۳): أجمع العلماء علی الاسرار بالشهادتین، و کراههٔ الجهر بهما.

(المجموع، ج ۳، ص ۴۶۳)

در تشـهد نماز آهسـته خوانـدن شـهادتین (اشـهد ان لا اله الا اللّه وحده لا شـریک له و اشـهد ان محمداً عبده و رسوله) را تمام علما گفته‌اند.

و بلند خواندن آن مکروه است.

مسألهٔ (۴۴): المشـهور فی المذهب ان عزائم سـجودالقرآن أربع عشـرهٔ سجدهٔ و هو قول أبی حنیفهٔ و الشافعی. (المغنی لابن قدامه، ج ۱، ص ۶۸۳، تحت رقم ۷۴۹)

مطابق فتوای ابو حنیفه و شافعی: در چهارده سوره از سوره‌های قرآن سجده واجب است.

لذا آقایان حجاج و معتمرین مواظب باشـند در صورتی که در مسجدالحرام و یا مسجدالنبی اشتغال به قرائت قرآن دارند، در جاهایی از آن حاشیه به کلمه «سجده» برخورد کردند، از سجده کردن کوتاهی ننمایند.

مقدّمه

از نقل مسائل گذشته دو مطلب معلوم شد:

۱- بیشـتر علمـای اهـل سـنت، فقـط تکبیرهٔالا-حرام اول نمـاز را واجب دانسـته‌اند، و بقیّه تکبیرهـا- از قبیـل تکـبیر رکوع و سـجود و برخاستن از سجده- را واجب ندانسته‌اند و می‌گویند مندوب یا مستحب است.

۲- دست بلنـد کردن برابر شانه‌ها، و یا برابر گوش‌ها را در تکبیرهٔالأحرام دانسـته‌اند، و در غیر آن را اختلاف دارند و بعضـی از علما جایز ندانسته‌اند.

از این مقدمه معلوم می‌شود:

چیزی کـه بعنـوان اسـتحباب در بین شـیعه متـداول است، و در بعض روایـات جزء تعقیبـات نمـاز گفته شـده، که پس از سـلام نمـاز دست‌ها را بلنـد کننـد، و سه مرتبه «اللّه اکبر» بگوینـد از دو جهت که در مقـدمه اشاره شد با نظریه اهل سـنت مخالف است و آن را بدعت و حرام می‌دانند.

ص: ۷۳

خصوصاً با آنچه در بین بعضی از اهل سنت گفته شده که می گویند: روافض بعد از نمازشان سه مرتبه دست‌ها را بلند می‌نمایند و می گویند: «خان الأمین»! و اشخاص مغرض و سودجو و بی‌سواد این پیرایه را به شیعه و پیروان اهل بیت- صلوات اللَّه علیهم اجمعین- بسته‌اند، و بدین وسیله تنور خود را گرم و آتش فتنه را مشتعل و ایجاد نفاق می‌نمایند.

لذا واجب و لازم است که حتماً و جزماً بعد از ادای نماز جماعت و یا نماز فرادی از گفتن سه مرتبه «اللَّه اکبر» خودداری نموده، و بهانه به دست دیگران ندهند.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم. والسلام علی من اتبع الهدی

مسألهٔ (۴۵): الفاظ الأَذان، هی: اللَّه أکبر، اللَّه أکبر، اللَّه أکبر، اللَّه أکبر. أشهد أن لا اله إلّااللَّه، أشهد أن لا اله إلّااللَّه. أشهد أنّ محمداً رسول اللَّه، أشهد أنّ محمداً رسول اللَّه. حیَّ علی الصلاهٔ، حیَّ علی الصلاهٔ. حی علی الفلاح، حی علی الفلاح. اللَّه اکبر، اللَّه‌اکبر. لا اله إلّااللَّه.

هذه الصیغهٔ متفق علیها بین ثلاثهٔ من الأَئمهٔ.

و یزاد فی اذان الصبح بعد «حی علی الفلاح»، «الصلاهٔ خیر من النوم» مرتین ندباً، و یکره ترک الزیادهٔ باتفاق.

در اذان نماز شبانه روز، فقط آنچه متداول بین اهل سنت است باید گفته شود، و جمله «اشهد ان علیاً ولی اللَّه» واجب و لازم است که گفته نشود، و نیز جمله «حی علی خیر العمل» را هم نباید در اذان و اقامه آورد.

یک نصحیت دوستانه

متن حدیث از «من لا یحضره الفقیه»:

و قال الصادق- علیه‌السلام-: «اول ما یظهر القائم- علیه‌السلام- من العدل: ان ینادی منادیه، أن یسلم أَصحاب النافلهٔ لأصحاب الفریضهٔ الحجرالأسود و الطواف بالبیت.»

(الکافی، ج ۴، ص ۴۲۷، باب نوادرالطواف، الحدیث ۱)

(من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۱۰، فی نوادرالحج، الحدیث ۲۵)

امام صادق- علیه‌السلام- فرمود:

اولین عدل را که قائم آل محمد- علیه‌السلام- پس از ظهورش بدان امر می‌فرماید:

ص: ۷۴

حسب الأمر گویندگان اعلام می‌دارند: کسانی که اراده طواف مستحب دارند، و یا قصدشان استلام حجرالاسود می‌باشد لازم است مکان را جهت آنان که طواف واجب بر عهده‌شان می‌باشد واگذار نمایند، و از مزاحمت به آنان خودداری کنند.

زائر عزیز!

مسجدالحرام باب رحمت پروردگار عالمیان می‌باشد.

در این اقیانوس پهناور و بی‌پایان درهای غیرمتناهی و بی‌شمار از رحمت و نعمت دنیوی و اخروی بی‌حدّ و حساب بسوی بندگان باز است تـا جایی که اگر بطور ساده هم بنشینی و به کعبه معظمه تماشا کنی، آنهم یکی از همان درهای لطف و عطوفت و مرحمت به بنـدگان است که اجر و مزدهای گوناگون در آنست، و می‌توانی در همان انـدک نشسـتن و به یاد عظمت خداوند منان به کعبه نظر افکندن، با دامن پر برخیزی و تأمین آتیه خود و تمام بستگان را نموده، و جبران گذشته‌ها را بنمایی.

سزاوار نیست در این چند روزی که در مکه معظمه مشرف هستی کاری انجام دهی که خلاف عدل و انصاف باشد.

چرا این عدل دادگستر جهان امام زمان را انجام نمی‌دهی.

چرا ایجاد مزاحمت برای عده‌ای که در میان آنها مردان و زنان پیر و فرسوده، و اشخاص ضعیف و ناتوان هستند می‌نمایی.

چه خوب است از این عدل که حسب الأمر امام عصر اعلام می‌گردد، همین الآن با آغوش باز استقبال شود.

چه خوب است که از در انصاف وارد شده، و از بجا آوردن طواف مسـتحب، بویژه هنگام هجوم جمعیت، صـرف‌نظر نمایی، و زمینه را برای آنان که طواف واجب بر ذمّه دارند، رها نمایی.

و من اللّه التوفیق و الإستعانهٔ

ص: ۷۵

جدال در حجّ

علی حجّتی کرمانی

جدال/ گفتن: «لا و اللَّه» و «بلی و اللَّه»، و یکی از محرمات احرام است.

به دلیل آیه شریفه ۱۹۷ سوره بقره: «.. فمن فرض فیهن الحج فلا رفث و لا فسوق ولا جدال فی الحج» و روایات ۱، ۳، ۴، ۵، ۸، ۹، باب ۳۲، از ابواب «تروک الاحرام» کتاب «وسائل الشیعه» شیخ حر عاملی- ره- (۱) که مضامین مشترک آنها چنین است:

امام- ع- در پاسخ شخصی که پیرامون شرایط صحت احرام، می‌پرسد، می‌فرماید:

«آنگاه که مُحرم گشتی بر تو باد به تقوای الهی و یاد خداوند و سخن اندک مگر در مسیر خیر و نیکویی؛ زیرا کمال حج و عمره آن است که انسان زبان خود را (مگر در کلام خیر) محفوظ نگاه دارد، خدای- عزوجل- می‌فرماید:

«الحجّ أشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج» (۲)

..... و «جدال» عبارت است از خوردن سوگند، بدین شکل: «لاواللَّه» و «بلی واللَّه» ...»

۱- ج ۹، ص ۱۰۸، من منشورات المکتبه الاسلامیه بطهران.

۲- بقره: ۱۹۷

ص: ۷۶

ابوعبداللَّه، محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید (۴۱۳ ه. ق.) در کتاب خود، ضمن بر شمردن برخی از محرمات احرام، می‌نویسد: «و محرم باید از «جدال» بپرهیزد، که عبارت است از قول شخص که (سوگند یاد می‌کند): «واللَّه ما کان کذا»؛ «به خدا سوگند چنین چیزی نبود و یا آن کار انجام نگرفت» و «واللَّه لیکوننّ کذا»؛ «سوگند به خدا آن واقعه انجام پذیرفت و یا آن چیز قطعاً وجود داشت ....» (۱) و آنگاه در ذیل آیه شریفه: «... و لا فسوق و لا جدال ...» این چنین اظهار نظر می‌کند:

«یعنی الکذب و غیره من معاصی اللَّه- عزّوجلّ- و الجدال هو الیمین علی ما بیّناه ...» (۲)

و نیز «ابوجعفر شیخ الطائفه، طوسی» (۳۸۵- ۴۶۰ ه. ق.)، در زمینه «تروک احرام»، جدال را در شمار محرمات احرام آورده و فتوای به حرمت آن می‌دهد:

«و یحرم ایضاً علیه .... الجدال و هو قول الرّجل: لا و اللَّه و بلی و اللَّه» (۳)

«مولانا مقدس اردبیلی» (۹۹۳ ه. ق.) ضمن این که مفهوم «جدال» را به همان معنای مشهور؛ یعنی لا واللَّه و بلی واللَّه گرفته است، می‌گوید: «آنطور که از ظاهر روایات و اقوال فقها مستفاد می‌گردد، سوگند مزبور اعم از این که صادق باشد، یا کاذب و اعم از این که هر دو قسم را بر زبان آورد و یا تک‌تک آن دو را، از محرمات احرام می‌باشد. وی این رأی را مشهور میان اصحاب دانسته (۴) و آنگاه از «قاضی» در تفسیر «... ولا جدال» نقل کرده، مراد این است که با خدمتکاران و دوستان هم سفر خویش به مراء و جدال و دعوا پردازد؟ بدین مفهوم که در حج و در حال احرام نباید با خصومت و دشمنی و ناسزا و انتقامجویی و غضب و لجاجت، حضور داشته باشند.»

شیخ طبرسی در «مجمع البیان» نظریه فوق را ذکر نموده و آن را به «ابن عباس» و «عبداللَّه بن مسعود» و «حسن» نسبت داده است. (۵) «مقدس اردبیلی» قول ضعیف و غیر مشهور دیگری را نیز در ذیل تفسیر جمله: «ولا جدال فی الحج» آورده است که برخی گفته‌اند: نفی جدال؛ یعنی نفی خلاف و تردید در مناسک و یا اوقات حج می‌باشد! و چنین مفهومی نشأت گرفته از یک واقعه تاریخی است که گویا: قریش با سایر قبایل عرب از در مخالفت برخاسته و در «مشعر الحرام» وقوف می‌کردند و حال آن که سایرین در «عرفه»! .. و یا این که ماهها را فراموش نموده، در یک سال حج را

۱- المقنعه، فخر الشیعه، شیخ مفید- ره- مؤسسهٔ النشر الاسلامی .. بقم المشرفهٔ، ط ۲، ص ۳۹۸

۲- همان؛ یعنی دروغ و تمامی نافرمانیهای الهی، و جدال همان سوگند است بدان نحو که بیان داشتیم؛ یعنی در شکل: «واللَّه ما کان ...» و یا «واللَّه لیکونن کذا» ...

۳- النهایهٔ فی مجرد الفقه والفتاوی/ شیخ الطائفهٔ ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی/ انتشارات قدس محمدی- قم، ص ۲۱۹

۴- زبدهٔ البیان فی احکام القرآن/ مولانا احمد بن محمد الشهیر بالمقدس الاردبیلی/ تحقیق و تعلیق: محمدالباقر البهبودی/ ناشر: المکتبهٔ المرتضویه- تهران/ ص ۲۶۵

۵- همان/ ص ۲۶۶

ص: ۷۷

مقدم داشته و در سال دیگر مؤخّر؟! فقیه محدث «قطب الدین راوندی» (۵۷۳ ه. ق.) ضمن این که واژه «جدال» را به مفهوم «مخاصمه» گرفته است، در تفسیر آیه شریفه: «... ولا جدال فی الحج»، می‌نویسد.

«فالذی رواه أصحابنا انه قول «لا واللَّه» و «بلی واللَّه» صادقاً و کاذباً ...» (۱) و سپس دو قول غیر مشهوری را که «مقدس اردبیلی» نیز آورده بود، نقل می‌کند. (۲) صاحب کتاب «روائع البیان، تفسیر آیات الاحکام من القرآن» می‌نویسد:

«شارع مقدس، بسیاری از چیزها را بر محرم، حرام فرموده که برخی از آنها به وسیله کتاب (قرآن کریم) اثبات شده، و پاره‌ای دیگر به وسیله سنت ....» (۳)، سپس سه چیز؛ «جماع و انگیزه‌های آن»، «ارتکاب سیئات و نزدیکی به معاصی» و «مجادله و مخاصمه با دوستان و خدمه و دیگران» را، در ردیف محرماتی بر شمرده که اصل در تحریم آنها آیه شریفه ۱۹۷ سوره بقره می‌باشد (۴) ....

شیخ الفقها محمد حسن نجفی، صاحب جواهر ۱۲۶۶ ه. ق.) دلائل چهارگانه کتاب و سنت و اجماع منقول و اجماع محصل را برهان حرمت «جدال» مُحرم گرفته است و پس از آن که «جدال» را به همان مفهوم مشهور: «لا واللَّه و بلی واللَّه» (۵) معنا کرده، این سخن را که در لغت عرب، «جدال» به مفهوم «یمین/ سوگند» نیامده است، به هیچ انگاشته و می‌نویسد:

«هیچ منعی نیست که واژه ای در عرف شرع اقتضای معنایی را داشته باشد، که در وضع لغوی اقتضای چنین مفهومی نباشد ....» (۶)

آنگاه پس از نقل اقوال و پژوهشی در خور یک فقیه سترگ به این نتیجه می‌رسد که:

آن جدالی از محرمات احرام بشمار می‌آید که قسم به نام خدا باشد، آن هم با صیغه ای مخصوص. پس مطلق سوگند و یا مطلق قسم خوردن به نام خدا، منهای صیغه و شکل مخصوص، از محرمات احرام نیست. (۷) امّا فقیه شهیر معاصر، امام خمینی- ره- هرگونه سوگندی را با لفظ جلاله، در هر لغت و زبان و صیغه و شکلی که مرادف «لا واللَّه» و «بلی واللَّه» باشد و سوگند دهنده و یا سوگند خورنده در مقام اثبات و یا نفی چیزی باشد، از مصادیق «جدال» شمرده و از محرمات احرام دانسته‌اند و بنابر احتیاط، سایر «اسماء اللَّه»، چون «رحمان» و «رحیم» و «خالق السماوات»، را به «لفظ جلاله/ واللَّه‌یا باللَّه و یا تاللَّه» ملحق نموده و آخر الأمر این چنین فتوا می‌دهند:

۱- فقه القرآن، قطب الدین أبی الحسن سعید بن هبهٔ اللَّه الراوندی، ج ۱، ص ۲۸۴، من مخطوطات مکتبهٔ آیهٔ اللَّه المرعشی العّامه.

۲- تحت عنوان: «وللمفسرین فیه قولان ....» ر. ک. به: همان، ص ۲۸۴

۳- روائع البیان تفسیر آیات الاحکام من القرآن، محمد علی الصابونی، الاستاذ بکلیه الشریعهٔ. بمکهٔ المکرمهٔ، ط ۳، ۱۴۰۰ ه.، ج ۱، ص ۲۵۵، مؤسسه مناهل العرفان، بیروت.

۴- وی پس از نقل آیه شریفه «الحج أشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج ..» روایت ذیل را از صحیح بخاری نقل می‌کند:

«ان النبی ص قال: من حج فلم یرفث، ولم یفسق، رجع من ذنوبه کیوم ولدته امّه.»

۵- جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، امام المحققین الشیخ محمد حسن النجفی، ج ۱۸، کتاب الحج/ فی‌حرمهٔ الجدال علی المحرم، ص ۳۵۹/ دارالکتب الاسلامیه، مرتضی آخوندی.

۶- همان، ص ۳۶۱: «... لأنّه لیس یمتنع ان یقتضی العرف الشرعی مالیس فی الوضع اللغوی.»

۷- همان، ص ۳۶۴

ص: ۷۸

«سوگند به غیر «اللّه» از دیگر مقدسات، داخل در مفهوم «جدال» نیست و بنابر این از تروک و محرمات احرام بشمار نمی‌آید.» (۱) و در مسأله ۲۷ باب «تروک الاحرام» بطور صریح فتوای می‌دهند:

«در مقام ضرورت و برای اثبات حق و یا ابطال باطلی، هرگونه سوگند ولو سوگندی که از مصادیق «جدال» و با لفظ جلاله باشد، جایز است.» (۲) نکاتی پیرامون آیه شریفه ۱۹۷ سوره بقره:

بسیاری از مفسران بر آنند که مفاهیم: «فلارفث»، «ولا فسوق» و «لاجدال» در برگیرنده تمامی محرمات احرام است.

«امام فخر رازی» در تفسیر کبیر خود می‌نویسد:

«... این که پروردگار متعال واژه‌های سه گانه فوق (رفث، فسوق و جدال) را یادآور فرموده، حکمت آن این است که: در علوم عقلی به اثبات رسیده که چهار نیرو در وجود انسان به ودیعت گذارده شده است:

۱- نیروی شهوانی بهیمی.

۲- نیروی غضب سبعی.

۳- نیروی وهمی شیطانی.

۴- نیروی عقلی ملکی.

و هدف از تشریع تمامی عبادات اسلامی، غلبه بر قوای شهوانی و غضبی و وهمی، می‌باشد. پس، «فلارفث» رمز پیروزی بر نیروهای شهوانی و «لافسوق» سرّ غلبه بر غریزه غضب (که موجب تمرد و گستاخی و خشم می گردد)، و «لا جدال» اشاره به غالب آمدن بر نیروی وهم و خیال، می‌باشد ...

نیرویی که انسانِ ساخته نشده را تحریک می کند تا در ذات، صفات، اسماء، افعال و بالاخره احکام و فرامین خداوند رحمان به مراء و جدال بپردازد حال که همه شرور و بدیها و محرمات از این سه نیروی درونی انسان نشأت می گیرد، پروردگار متعال با نزول آیه شریفه:

«فلارفث ولافسوق ولا جدال فی الحج»، «حاج ومعتمر» را فرمان می‌دهد که در «سیر الی اللّه» باید از صحنه مبارزه با عوامل شرور، پیروزمند بیرون آید! البته در این آیات اسرار و رموز گرانبها و بلند مرتبه ای نهفته است که غفلت از آنها در شأن عاقلان نیست!» (۳)

۱- تحریر الوسیله، آیهٔ اللّه العظمی السید روح اللّه الموسوی الخمینی- ره-، ج ۱، کتاب الحج، ص ۴۲۳

۲- همان، ص ۴۲۴

۳- التفسیر الکبیر، امام فخر رازی، ج ۵، ص ۱۸۲

ص: ۷۹

در اینجا بدون این که در نظر داشته باشیم سخنی بر خلاف مشهور بگوییم و یا استنباطی بجز استنباط مفسران و فقیهان از مفهوم آیه ۱۹۷ سوره بقره، داشته باشیم، تنها در جوّ تفسیر «فیضی و ارشادی»، برداشتهایی «اشاره ای و یا رمزی!» از این سه رکن از ارکان مهم محرمات احرام، در افق دید خواننده تیزبین خود قرار داده و چندان اصراری هم بر پذیرش آنها نداریم!، هرچند که بر دقت و ژرف نگری و تعمق در آنچه که ذیلًا می‌آید، پای می‌فشریم:

«لا ـ رفث» مطلق رفث، نفی جنس، هرگونه تماس جنسی، حتی مقدماتش بر مُحرم حرام است. در آیه مربوط به شبهای ماه مبارک رمضان تعبیر «الرفث الی النساء» را بکار می‌برد؛ شهوت به سوی زنان (۱) امّا در اینجا قیدی ندارد، نه «الی النساء»، «بسوی زنان» و نه «مع النساء»؛ «با زنان»، و نه «بالنساء»؛ «به وسیله زنان» که در اینجا تنها «لارفث» آمده، در شکلی مطلق، تمام عیار و شامل؛ یعنی کلیه بهره برداریهای جنسی و تمامی برخوردهای شهوانی؛ از مجامعت گرفته تا نگاه شهوت آلود و شرکت در مجلس عقد! و ....

نفی تنها یک نوع معین که منحصر به مجامعت باشد نیست، بلکه نفی جنس است:

شهوت رانی، شهوت انگیزی، لذت بردن، لذت دادن، همه و همه در حال احرام، حرام است، حتی مقدمات، مؤخرات و لوازم و ... و گویا «ترک شهوت جنسی» نخستین گامِ «مُحرم» در سیر الی اللَّه است، بدین بیان که «مُحرم» منهای شهوت مساویست با «مُحرم» سرادقات الهی! اگر می‌خواهی تو را به عنوان یک مُحرم در «خانه خداو مردم»! بپذیرند، اولین قدم غلبه بر «غریزه جنسی» است. و این «گامِ» تنها، کافی نیست، چرا که شهوت منحصر به شهوت جنسی نیست! بنابر این، جهت «تشرف حضور» باید آماده گام دوّم شد که:

«و لا فسوق»، هرگونه سرپیچی از دستورات الهی و تجاوز به مرزهای دیانت، دروغ که مفتاح تمام معاصی است، دشنام دادن و به دیگران ناسزا گفتن، فخر فروشی کردن و خویشتن خویش را از دیگران برتر و بالاتر دانستن و خود را تافته جدا بافته ای از تافته‌ها و بافته‌های «ناس»، تلقی کردن! همه اینها در حال احرام حرام است و یا این که بگوییم: همه آنچه را که خدا در هر هنگام بر تو حرام کرده، در حال احرام بر «حرام بودن» آنها مجدّداً تأکید می‌کند که طبعاً حرامتر و کیفر و کفّاره‌اش هم بیشتر ... مواظب باش که «محرمی» و در صدد وصول به

۱- که در شبهای رمضان حلال است و در روز و در حال روزه حرام می‌باشد.

ص: ۸۰

مقام «مَحرمی» و تشرف به حضور حضرت حق! پس هر چه خلاف حقیقت است مگو و مکن، خود خواهی و خودسری و مفاخره ممنوع! سرپیچی از اوامر خداوندگار قدغن! می‌دانی که دشنام به «بنده خدا» شکستن حرمت حرم خداست؟! پس از زبانت صیانت کن و آن را به دروغ و ناسزا میالای که: «کمال حج و عمره تو در این است که اندک سخن بگویی و زبان خود را محفوظ نگاه داری ...» (۱) گام دیگری هنوز باقی است، در مسیر مَحرم شدن با مردم نیز مگرنه این است که به سوی «بیت اللَّه» و «بیت وضع للناس»، خانه خدا و خانه مردم، ره می‌پیمایی؟ پس:

«ولا-جدال»: با احدی گستاخی مکن! و برای اثبات و یا رد چیزی قسم نخور، نه سوگند دروغ که خود حرام است و فسوق! و نه سوگند راست، «بلی واللَّه ولا واللَّه» چه دورغ باشد و چه راست، برای تو که در حال احرام به سوی حرم امن الهی رهسپاری، حرام است.

گفتیم «جدال» تنها در انحصار «لا-واللَّه وبلی واللَّه» نیست و بنابر این حدیث «لا حلف الّا باللَّه» نظر به اسم «اللَّه» ندارد، بلکه سایر اسامی مبارک پروردگار، چون: رحمان، رحیم، خالق و رازق را نیز شامل می‌گردد و چه اشکال دارد که بگوییم: تفسیر «جدال» به سوگند در شکلی ویژه: «ولا واللَّه و بلی واللَّه»، از باب ذکر نمونه است و الّا اطلاق آیه شریفه، تمامی اجناس و انواع ستیزه و نزاع و مجادله را شامل است و از همین رو در برخی از روایات در زمینه «تفسیر جدال»، ناسزا گویی نیز به عنوان یکی از مصادیق جدال، آمده است: «... وسباب الرجل الرجل.» (۲) بنابر این با تمسک به اطلاق: «... ولا جدال فی الحج»، آیا نمی‌توان گفت که: جنس «نزاع، دعوا، مجادله و ستیزه جویی» منع گردیده است، حال چه مشتمل بر قسم باشد (راست یا دروغ) که نوعاً هم هست، چه نباشد. پس تمامی انواع بدزبانی، ناسزاگویی، تهمت، غیبت، استهزاء و مسخره، یاوه گویی و اهانت را نیز شامل می‌گردد.

«... ولا جدال ...» مفهوم گسترده جدال باشد، حرمت ستیزه و گستاخی با هر کس و حتی با هر چیز!، با خودت، با مردم، با حیوانات و گیاهان.

در ادامه آیه مربوط به «محرمات احرام» آمده است:

«وتزوّدوا فانّ خیر الزاد التقوی و اتقون یا اولی الالباب.» (۳)

مفسران، از جمله شیخ طبرسی (متوفی سنه ۵۴۸ ه. ق.) در تفسیر آیه فوق دو وجه را

۱- ... وقلّهٔ الکلام ... فانّ تمام الحج والعمرهٔ ان یحفظ المرء لسانه ... ر. ک. به: وسایل الشیعه، ج ۹، ص ۱۰۸، حدیث معاویهٔ ابن عمّار از امام جعفر صادق- ع-.

۲- اسرار، مناسک وادّله حج، محمد صادقی، ص ۱۶۲

۳- بقره: ۱۹۷

ص: ۸۱

یادآور شده‌اند:

وجه نخست این است که گروهی بـدون زاد و توسـعه جهت مناسـک حـج راهی مکّه می‌شدنـد و خود را «متوکله»! می‌نامیدنـد. که فرمان آمد با خود بار و طعام و وسایل سـفر بردارید و هزینه و مخارج سفر حج را بر دوش دیگران نیاندازید و «کَلٍّ» بر مردم نشوید! و در عین حال بدانید که بهترین توشه انسانی تقوا و پرهیزکاری است.

وجه دوّم: آیه شـریفه در مقام بیان این حقیقت است که کردار نیکو و اعمال صالح را زاد و توشه برگیرید و برای خود ذخیره سازید که والا ـترین توشه و ذخیره تقوای الهی است. (۱)و احـدی در شأن نزول آیه مزبور داسـتانی را نقل کرده است که وجه اوّل را مورد تأیید قرار می‌دهد:

«اهالی سـرزمین یمن در حالی که شـعار می‌دادند: ما متوکلان هستیم!، بدون زاد و توشه، به حج می‌آمدند و آن‌گاه که به مکه وارد می‌شدند، از مردم گدایی می‌کردند؟! و به همین جهت آیه نازل شد که: «وتزوّدوا ...» (۲)

امـام فخر رازی پس از آن‌کـه می‌گویـد: مراد از «تزوّدوا»، برگرفتـن زاد و تـوشه تقـوایی است، (۳) و در حقیقـت وجه دوّم را تـأیید می‌کند، در تقریر نظر خود، این چنین می‌گوید:

«برای آدمی دو سـفر است، سفری در دنیا و سفری از دنیا. سفر در دنیا لاجرم نیاز به زاد و توشه و مال و مرکب و غذا و شراب دارد. سفر از دنیا نیز احتیاج به زاد و توشه دارد و آن دوستی و شـناخت آفریـدگار جهان و پشت کردن مطلق به غیر اوست ... «توشه سـفر از دنیا» به مراتب برتر و بالاتر از «زاد سفر در دنیا» است.

چون:

۱- توشه دنیا تو را از گرفتاریها و شداید موهوم و خیالی نجات می‌بخشد و حال آنکه توشه آخرت تو را از کیفر و عذاب قطعی رها می‌کند.

۲- زاد دنیا تو را از گرفتاریهای موقت و پایان پذیر خلاصی می‌بخشد، در حالیکه زاد آخرت تو را از عذاب جاودانه رها می‌کند.

۳- توشه دنیا تو را به لذائذ همراه با دردها و بیماریها می‌رساند، امّا زاد آخرت تو را به لذتهای خالی از درد و رنج نائل می‌کند

۴- زاد دنیا تو را به دنیایی می‌رساند که لحظه لحظه در حال فنا و زوال و پایان

۱- مجمع البیان فی تفسیر القرآن/ امین الاسلام الشیخ ابوعلی مفضل بن الحسن الطبرسی/ ج ۱/ ص ۲۹۴

۲- اسباب الزول/ واحدی/ ص ۳۷

۳- تزودوا، تزودوا من التقوی ...

ص: ۸۲

پـذیرفتن است، در حالی که توشه آخرت تو را به سـرایی می‌رسانـد که لحظه لحظه در حال روی آوردن و نزدیک شدن و رسـیدن است.

۵- زاد و توشه دنیـا تو را به شـهوات و نفسانیـات سوق می‌دهـد، ولی توشه و زاد آخرت تو را در آسـتانه قرب و جلاـل و جبروت و کبریایی خداوندی، قرار می‌دهد ...

پس به اثبـات رسـید که: «ان خیر الزاد التقوی». آنگـاه خداونـد «اولو الالبـاب صاحبـان عقول خالص از شوائب» را مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید:

شما که با خرد ویژه خویش، حقایق امور را می‌دانید، به حکم عقل بر شـما واجب است این زاد و توشه را تحصـیل کنید: «واتقون یا اولی الالباب» از عصیان و نافرمانی من دوری گزینید.

«اعشی شاعر» در تقریر همین مفهوم چنین می‌سراید:

اذا انت لم ترحل بزاد من التقی ولاقیتُ بعد الموت مَنْ قد تَزَوّدا

ندمتَ علی ان لا تکون کمثله و انک لم تُرصِد کما کان ارصدا

آنگاه که با زاد و توشه‌ای از تقوا بسوی آخرت کوچ نکنی و پس از مرگ فردی را ملاقات کنی که چنین سـرمایه‌ای را داراست، از اینکه چون او نیستی و همانند وی مترصد سـفر آخرت نبودی، پشیمان خواهی شد! (۱) البته با توجّه به این که آیه «وتزوَّدوا فان خیر الزاد التقوی» در ذیل آیه مربوط به حج و محرمات احرام آمده، شاید اشاره لطیفی به این حقیقت باشد که در ماجرای شـگفت انگیز اعمال و مناسک حج، موارد فراوانی وجود دارد جهت تحصـیل سـرمایه های معنوی که صاحبان عقل نباید از آنها غفلت ورزند، در آنجا جلوه‌های ویژه‌ای از الطاف و عنایات خداونـدگار را می‌توان مشاهـده کرد! در آنجا صـحنه‌های زنـده فداکاریهای ابراهیم- ع- قهرمان یکتاپرستی و محمد- ص- خاتم پیامبران جلوه‌گر است، در آنجا یک دوره تاریخ عبرت‌انگیز اسـلام، مجسم است و آنها که روحی بیـدار و انـدیشه‌ای زنده و خردی باز دارند (اولو الالباب) برای تمامی عمر خود از این سـفر بی‌نظیر روحانی توشه‌های معنوی برخواهند گرفت .. واللَّه اعلم ..

۱- التفسیر الکبیر، امام فخر رازی، ج ۵، ص ۱۸۴

ص: ۸۳

پی نوشتها:

ص: ۸۴

ص: ۸۵

تاریخ و رجال

ص: ۸۶

آنچه در پی می‌آید بخش دوّم از پژوهشی است که جناب آقای سید عطاءاللّٰه مهاجرانی درباره سلمان پارسی صحابی جلیل القدر رسول اللّٰه- ص- نگاشته‌اند، بخش اوّل را در شماره پیشین خواندیم. از این که نام نویسنده بزرگوار در فهرست اشتباه ثبت شده بود و در آغاز مقاله نیامده بود اعتذار می‌جوییم.

سلمان (۲)

سید عطاءاللّٰه مهاجرانی

روزبه در روزگار ایران ساسانی

موقعیت ممتاز دهقانان و نیز تساهل نسبت به مسیحیان، دو مشخّصه دوران پادشاهی خسرو اول (۵۳۱ تا ۵۷۹ م.) و پادشاهی هرمزد فرزند خسرو انوشیروان است.

پادشاهی هرمزد یازده سال طول کشید. (از سال ۵۷۹ تا ۵۹۰ م.) خسرو انوشیروان از تقویت دهقانان و مسیحیان دو هدف عمده داشت. نخست تضعیف خانواده‌های پرقدرت اعیان و دوم تضعیف روحانیان زردشتی. این دو گروه همواره با یکدیگر ارتباطی ویژه داشتند و به عنوان عامل تعیین کننده و تصمیم‌گیرنده در برکناری پادشاهی و نصب پادشاهی دیگر عمل می‌کردند. گرایش خسرو انوشیروان به دهقانان می‌تواند از خانواده مادری او که دهقان بودند نیز تأثیر پذیرد. (۱) پیش از خسرو اول نیز تلاشی برای محدود کردن قدرت و اعمال اراده

۱- طبری می‌گوید قباد کواد در سر راه خود به نزد خاقان در نیشابور با راهنمایی زرمهر فرزند سوخرا، قباد بانیواندخت دختر دهقان نیشابور ازدواج می‌کند. نگاه کنید به: نولدکه، تاریخ ایرانیان و عربها، ص ۲۱۱ تا ۲۱۲ و نیز، مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۴۰

فردوسی نیز گفتگوی قباد با دهقان را نقل کرده است. دهقان می‌گوید نژادش به فریدون می‌رسد:

ز دهقان بپرسید آنگه قباد که ای نیکبخت از که داری نژاد

بدو گفت کز آفریدونِ گرد که از تخم ضحاک شاهی ببرد

نگاه کنید به: شاهنامه فردوسی، به تصحیح رستم علی اوف مسکو، ۱۹۷۰ م. ج ۸ ص ۴۰ پادشاهی قباد، بیت ۱۷۹ و ۱۸۰

اخبار الطوال، ص ۶۵

نکته قابل توجه این است که دینوری دهقان را اهل قریه‌ای در نزدیکی اهواز و اصفهان می‌داند. بغدادی در ترجمه شاهنامه دختر را از خانواده دهقانی اهل اردستان در نزدیکی اصفهان معرفی می‌کند. فردوسی نیز دهقان را منطقه‌ای نزدیک اهواز می‌داند.

ص: ۸۷

موبدان موبد و اعیان برداشته شده بود. تلاش‌هایی محدود و ناموفق؛ به عنوان نمونه یزدگرد اول کوشید قدرت روحانیان و اعیان را کاهش دهد. این تصمیم به برکناری او انجامید و یزدگرد بزهکار نام گرفت. قدرت بی‌مهار روحانیان زردشتی در تار و پود زندگی مردم رخنه کرده بود.

زندگی مردم چنان بود که در شبکه پیچیده امور مذهبی، روحانیان به ناچار در تمامی امورشان دخالت می‌نمودند، به قضاوت می‌پرداختند. فهرست‌های نجومی ترتیب می‌دادند و با رؤیت شعله آتش مقدس از آینده خبر می‌دادند. زندگی هر فرد به مراسم دقیق و کوچکی وابسته بود. در هر گامی که برمی‌داشت ممکن بود ناپاک شود و می‌بایست بلادرنگ ناپاکی را از وجود خود زایل کند و این خود موجب می‌گشت که کاهنان دائماً در زندگی افراد و بویژه افراد ساده و عامی دخالت کنند. این مداخلت و مراسم تطهیر یا پادیاب، مستلزم مخارجی بود که بر دوش مردم قرار داشت و منبع درآمد و ثروت روحانیان به شمار می‌رفت. (۱)

انوشیروان به روشنی دریافته بود که گسترش نهضت مزدک در میان مردم ریشه در ستم و بهره‌وری روحانیان و اعیان دارد. او هم نهضت را سرکوب کرد که قدرت پادشاهی آسیب نبیند و هم کوشید ریشه‌های عدم رضایت را از میان بردارد. جالب است بدانیم که قباد نیز چنین اندیشه‌ای داشت. او نیز کوشید با تکیه بر دهقانان و ترویج آیین مزدک، سررشته گسسته امور را خود در دست بگیرد. لیکن از آنجا که در روزگار او دهقانان به عنوان یک طبقه اجتماعی نمی‌توانستند به عنوان یک تکیه‌گاه مطلوب عمل کنند. قباد در برابر اتفاق روحانیان و اعیان شکست خورد.

انوشیروان پس از سرکوب نهضت مزدک به سازماندهی دهقانان می‌پردازد و از سوی دیگر قدرت موبدان موبد را کاهش می‌دهد. کاهش قدرت روحانیون زردشتی و کاهش اقتدار اعیان، با توسعه موقعیت و قدرت دهقانان میسّر می‌شود. موقعیت دهقانان را در این دوره با توجه به اطلاعاتی که در داستان زندگی سلمان آمده است، می‌توان از چند جهت بررسی نمود:

الف: موقعیت اقتصادی

ب: موقعیت سیاسی، حکومتی

ج: موقعیت دینی و فرهنگی

د: موقعیت نظامی

۱- تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز تهران: پیام، ۱۳۵۴ ص ۸۵

ص: ۸۸

دهقانـان در منطقه خود صـاحب ملـک، اراضـی کشـاورزی، باغ و اصـطلاحاً صاحب ضـیاع و عقار بودنـد، چنانکه سـلمان نیز اشاره می‌کند که پدرش او را در جوانی گاه برای سرکشی به املاک می‌فرستاد. دهقانان نماینده حکومت و رئیس ده بودند که مسؤولیت جمع‌آوری مالیـات نیز برعهـده آنان بود. این نکته از این جهت نیز اهمیت قابل ملاحظه‌ای دارد که انوشـیروان هم نظام مالیاتی و هم نظـام تقسـیمات کشوری و نیز سازمانـدهی ارتش را دگرگون کرد. از این رو دهقانان در متون درجه اوّل گاه به معنای رئیس و امیر منطقه و فرمانـده نظـامی منطقه نیز گفته می‌شود. چنانکه بارتولـد نیز معتقـد است: امرای جزء را نیز دهقان می‌گفتنـد. کریسـتن سـن معتقد است: «اسواران» را که گل سرسبد لشگر ساسانیان بشمارند، باید از این طبقه دانست ...

اغلب اسواران در زمـان صـلح در املاک خود زیسـته و مشـغول زراعت و اداره امور رعایای خویش بودهانـد. (۱) از ایـن رو داوری مرحوم مینوی که دهقانان را بریء از امور نظامی می‌داند، دقیق نیست. آشـنایی استراتژیک سـلمان با امور نظامی، خود نشانه روشنی است که دهقانان در سازمانـدهی نظامی کشور نقش و مسؤولیت داشـته‌اند گیرشـمن معتقد است سواره نظام در دوره ساسانی به دو بخش سواره نظام سـنگین و سواره نظام سـبک تقسـیم می‌شـده است. سواره نظام سـبک همان کمانـداران نجبای کوچک- در برابر نجبای بزرگ- بودنـد. (۲) در بخش دوم به تنـاسب معنـای دهقـان و مرزبـان اشـاره شـد که مسؤولیت دقیق نظامی دهقانان را تبیین می‌نماید.

در مـورد نقش دینی و فرهنگی دهقانـان، ایـن نکته بسیار مهمّ، در داسـتان زنـدگی سـلمان آمـده است که می‌گویـد: او مسـؤولیت نگهبانی از آتش را برعهـده داشـته است، که آتش مبادا خاموش شود. این مسؤولیت لزوماً برعهـده پـدر سـلمان که دهقان‌جی بود، قرار داشــته اسـت. فردوسـی در شاهنـامه خـود مکرر از دهقـان نـام می‌برد، دهقـان دانـا، دهقـان پرمـایه، دهقـان جهاندیـده، دهقـان سخنگوی، دهقان سراینده و ... گواهند که دهقانان نگهبان فرهنگ و آداب و رسوم نیز بوده‌اند. (۳) برتلس معتقد است که دهقانان نگهبانان داسـتانهای ملی ایران، داستانهای باستانی بوده‌اند. (۴) یعقوبی در تاریـخ خود در توضیـح پادشاهان پارس و نقد مطالبی که از دید و داوری او

۱- ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۶۸ و ۱۶۹

۲- ر. گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه دکتر محمد معین تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵ ص ۳۷۶

۳- ولـف، در فرهنـگ شاهنـامه خود دهقـان را رئیس ده و مالـک بزرگ زمین یـا زمینـدار بزرگ مطرح‌کرده است. نگـاه کنیـد به: ۱۹۳۵،.، ۴۰۶:

۴- ا. ی. برتلس، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه یحیی آرین پور تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ ص ۲۷ و ۲۸

ص: ۸۹

مورد پـذیرش نیست، از دهقانـان به عنوان گروهی که چنین داسـتانها یـا ادّعاهـایی را بـاور ندارنـد نام برده است. (۱) نقش دینی و فرهنگی دهقانـان بـا امر داوری و قضا یعنی فصل خصومت در میان مردم اثر جـدّی‌تری می‌یافت. (۲) پیداست ضرورت داشته است که دهقانان به عنوان تکیه‌گاه نظام حکومت انوشـیروان و نیز هرمز چهارم از هر جهت آموزش و تربیت لازم را ببینند. مرحوم مینوی درباره تربیت و آموزش دیهگانان مطلبی را در کتاب «تاریخ و فرهنگ» نقل می‌کند که قابل توجه است:

«دیهکانـان در هر وقـت و زمـان بـایستی پیش معلمیـن دینی بخـوبی تربیـت دیـده و تهـذیب یـافته باشـند.» (۳) علامـه مجلسـی در بحارالانـوار، در نقـل رویـارویی علی- ع- بـا خـوارج، دهقـان فارسـی، آن حضـرت را از جنـگ بـا خوارج و حرکت به سوی آنـان بازمی‌دارد. می‌گوید طوالع ستارگان نحس است و ... شروع می‌کند به توضیح اطلاعات نجومی خود که مثلًا مرّیخ در برج ثور است و ... که نشـانه‌ای از آشـنایی دهقانـان بـا نجوم و هیأت است. (۴)هرمزد چهـارم، جانشـین انوشـیروان، در یـک دهه‌ای که پادشاهی می‌کنـد. در تقویت بیشتر دهقانـان و مبـارزه بـا اعیان و روحانیان می‌کوشـد. او حتّی برخلاف انوشـیروان که باور داشت حکومت بر «اجساد» است نه بر «قلبها»، می‌کوشـید از حکومت چهره‌ای عدالتخواهانه بروز دهد. به روایت فردوسی هرمزد افراد مؤثر دربار را که در زمان انوشـیروان نفوذ گسترده‌ای داشـتند مثل ایزد گشـسب و برزمهر و ماه آذر را برکنار و زنـدان می‌کنـد. ایزد گشـسب موبدان موبد بود. پیداست هرمزد با دسـتگیری او می‌خواسـته قدرت موبدان موبد را به عنوان یک نهاد، تضـعیف نماید.(۵) آرنولد توین‌بی دربـاره قـدرت روحـانیون زردشتی و سلسـله مراتب آنـان تفسیر قابـل توجهی دارد. می‌گویـد نظام قـدرت سلسله مراتبی روحانیان زردشتی در ایران ساسـانی، هم عرض و همسـان قـدرت پادشـاه بود. در واقع دو نهـادِ قـدرتِ متوازی وجود داشت. همین توازی در قـدرت کلیسـا و امپراتوری رم و نیز قـدرت فراعنه و روحـانیون مون رِ- در تبس در مصـر نیز وجود داشت.(۶)تساهل نسبت به دیگر ادیان، بویژه مسیحیت در دوران هرمزد، نیز ادامه یافت. به حدی که مسـیحیان معمولًا هرمزد را تحسـین می‌کردند و شـیوه رفتار او با مسیحیان را

۱- ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۶ ج ۱، ص ۱۹۳

۲- داستان رستم و سهراب، مقدمه مینوی، ص ۹

۳- مجتبی مینوی، تاریخ و فرهنگ تهران: خوارزمی، ۱۳۵۲، ص ۴۹۲

۴- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۳۶ و نیز ج ۴۰، ص ۱۶۶ و ۱۶۷

۵- شاهنامه فردوسی، ج ۸، ص ۳۱۹، پادشاهی هرمزد

همی‌خواست هرمزد کزین هر سه مرد یکایک برآرد بناگاه گرد

همی بود زایشان دلش پرهراس که روزی شوند اندرو ناسپاس

بایزد گشسب آن زمان دست آخت به بیهوده بر بند و زندانش ساخت ...

۶- ۱-،،)،،:.. (، ۴۶۹۱، : ۱۳۶

ص: ۹۰

می‌ستودند.(۱)تساهل نسبت به مسیحیان در دوران خسرو اوّل و هرمزد چهارم در ایران همزمان بود با سختگیری ژوستی نین امپراتور روم نسبت به دیگر ادیان و حتی فلاسفه و دانشمندان. ژوستی نین در سال ۵۲۹ م. آکادمی فلسفه و فرهنگ یونان را در آتن تعطیل کرد.

بسیاری از فلاسفه و متفکّرین به عنوان پناهنده به دربار ایران ساسانی آمدند. (۲) در این دوران که در واقع دوران تجدید حیات ایران) (۳) revitalisation» بود. ترجمه از زبان‌های یونانی و نیز سانسکریت رواج تمام داشت. چنانکه می‌دانیم برزو یا روزبه یا بزرگمهر کتاب کلیله و دمنه را در همین روزگار به پهلوی ترجمه کرد. علاوه بر ترجمه بسیاری از کتب پهلوی که برجای مانده است در همین دوره تألیف شده است. چنانکه عده‌ای معتقدند حتی نامه تنسر نیز متعلق به دوره انوشیروان است.

سلوک هرمزد با مسیحیان و سختگیری او با اشراف و روحانیان موجب شد که هیربدان؛ یعنی روحانیان زردشتی، نامه‌ای به هرمزد نوشتند و از او خواستند که به ترسایان بتازد، هرمز نوشت: همچنانکه تخت پادشاهی ما تنها به دو پایه پیشین و بی‌دو پایه پسین باز نایستد، پادشاهی ما نیز با تباه ساختن ترسایان و پیروان کیش‌های دیگر به جز کیش ما، استوار و پایدار نباشد. پس دست از ترسایان کوتاه کنید و بکارهای نیک روی آورید تا ترسایان و پیروان کیش‌های دیگر آن را ببینند و شما را بر آن بستایند و از جان، هواخواه کیش شما باشند. (۴) عدم رضایت اشراف و روحانیان و گسترش حملات از مرزهای مختلف ایران، جنگ با ترکان و رومیان و سرانجام مرگ هرمزد باعث شد که تحولات اجتماعی و اقتصادی که تجدید حیات ایران نام گرفته است فرو ریزد. پس از آن دهقانان نیز، اهمیت خود را از دید حاکمیت از دست دادند. گرچه پایگاه اجتماعی و سیاسی آنان در نظام حکومتی تا حمله اعراب مسلمان باقی ماند. لیکن آنان به دلیل عدم رضایت از دربار، همکاری روشن و مؤثری با اعراب فاتح داشتند.

در جستجوی پسر انسان

باب برزویه طبیب به روشنی نشان می‌دهد که در روزگار انوشیروان افرادی همان برزویه و یا حتی بزرگمهر دچار چه دغدغه و بحران‌هایی بودند. برزویه سرنوشتی مثل سلمان

۱- ۱-،، ۶۸۹۱ :۳) ۱ :) ۲۶۱

۲- ۲-، : ۱۶۱

۳- ۳-.: ۳۵۱

۴- تاریخ ایرانیان و عربها، ص ۳۸۸

ص: ۹۱

دارد. منتهی او از راهی دیگر و بـا انگیزه‌هـای دیگر حرکت و کـوچ می‌کنـد و به هنـد می‌رود و کلیله و دمنه را می‌آورد. پـدرش از لشـکریان بود و مـادرش از علمـای دین زردشت. او سـخت مورد علاقه و محبت خانواده‌اش بود. تشویق پـدر و مادر و آموزش علم طبّ، او را خرسـند و راضـی نمی‌کند او در جسـتجوی یقین گمشده است. سـلوک او شروع می‌شود. تصویری که برزویه از روزگار خود می‌دهد مورد توجه ماست:

«در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی بتراجع آورده است و همّت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته با آنچه ملک عادل انوشـیروان کسـری بن قبـاد را سـعادت ذات ... می‌بینم که کارهـای زمـانه میـل به ادبـار دارد و چنـانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی، و افعال سـتوده و اخلاق پسـندیده مدروس گشـته و راه راست بسته، و طریق ضلالت گشاده، و عدل ناپیدا و جور ظاهر، و علم متروک و جهل مطلوب، و لؤم و دنائت مستولی و کرم و مروّت منزوی، و دوستیها ضعیف و عداوتها قوی، و نیک مردان رنجور و مستذّل و شرّیران فارغ و محترم ... چون فکرت من بر این جمله به کارهای دنیا محیط گشت و بشناختم که آدمی شریف‌ترِ خلایق و عزیزتر موجودات است، و قـدر ایّام عمر خویش نمی‌داند و در نجات نفس نمی‌کوشد ... تا سـفر هندوسـتان پیش آمد، رفتم و در آن دیار هم شرایط بحث و استقصا هر چه تمامتر تقدیم نمودم و بوقت بازگشتن کتابها آوردم که یکی از آن کتابها این کتاب کلیله و دمنـه است.» (۱) برزویه جوان، درصـدد و در جسـتجوی نجـات نفس خویش است. و ناخرسـند از روزگـار خود. شـگفت این که بزرگمهر نیز در مقدمه حکیمانه و پرنکته‌ای که بر کلیله و دمنه نوشته، همین مضمون رامطرح کرده است که:

«اگر چنانکه باژگونگیِ روزگار است کاهلی بـدرجتی رسـد یا غافلی رتبتی یابـد بـدان التفات ننماید، و اقتدای خویش بدو درسـت نشـناسد. چه نیک بخت و دولت‌یار او توانـد بود که تقبل به مقبلان و خردمندان واجب بیند تا به هیچ وجه از مقام توکّل دور نماند، و از فضـیلت مجاهدت بی بهره نگردد.» (۲) بزرگمهر در متنی که به زبـان پهلوی از او برجای مانـده است نیز نسـبت به زمانه خود و شاهان ستمکار تعریض دارد:

«اکنون، من چون کامم کوشـش به پارسایی ورزیـدن و پرهیز از گناه کردن (بود)- جز آنچه از کنش و فرمایش خداونـدان زمان، و دشـپاد شاهان برخاسـته و بدان چاره‌ای ندارم.»(۳) روزبه- سـلمان- نیز نمی‌توانست ذهن جسـتجوگر و بی‌تـاب خود را در خـانه و با آداب و

۱- کلیله و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: دانشگاه تهران ۱۳۵۵ ص ۴۴ تا ۵۸

۲- همان، ص ۴۱

۳- یادگار بزرگمهر، ترجمه دکتر ماهیار نوّابی

نگاه کنید به: ماهیار نوّابی، مجموعه مقالات، به کوشش محمود طاووسی شیراز، مؤسسه آسیایی ج ۱، ص ۳۰۶

ثعالبی انگیزه جستجوی برزویه را به گونه‌ای دیگر ذکر می‌کند. می‌نویسد: در دربار انوشیروان ۱۲۰ طبیب از ملیتهای مختلف، ایرانی و رومی و هندی وجود داشـتند که برزویه برجسته‌ترین آنان بود. برزویه بیش از همه طبیبان، اهل جستجو و پژوهش در کتب بود. به مطلبی برمی‌خورد کـه در کوههـای هنـد درخت شـگفتی وجـود دارد که آن درخت این خاصـیت را دارد که مردگـان را زنـدگی می‌بخشد. این موضوع در ذهن برزویه همواره دوران می‌کند و او در جسـتجوی چنین درخت یا داروی شفابخشی- مهرگیاه- به هند می‌رود. پیرمردی به او می‌گوید:

حفظـت شـیئاً و غـابت عنـک اشیاء! آن درخـت رمزی اسـت، مراد از کـوه دانشـمندان‌اند و درخـت کلاـم آنـان اسـت و مردگـان،

نادان‌هایند و تمامی آن حکمتهای زندگی بخش در کلیله و دمنه است.

نگاه کنید به: الثعالبی، غرر اخبار ملوك الفرس و سیرهم، به کوشش و ترجمه فرانسوی زوتنبرگ پاریس–، ۱۹۰۹ ص ۶۲۹ و ۶۳۰

این نکته نیز شایسته توجه است که در متن عربی مقدمه برزویه، تفاوتهایی با متن ترجمه نصرالله منشی مشاهده می‌شود. نگاه کنید به: عبدالله بن مقفّع، آثار ابن مقفع بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۹ م. ص ۶۶ و ۶۷

دکتر زرین کوب احتمال داده‌اند مقدمه منسوب به برزویه ممکن است تا حدی نیز انعکاس ناخرسندیهای عبداللّه بن مقفع در عهد عباسی باشد.

نگاه کنید به: دکتر عبدالحسین زرّین‌کوب، تاریخ مردم ایران تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴ ص ۴۹۹ و ۵۰۰

ص: ۹۲

رسوم آئین زردشت راضـی و خرسند سازد، سلمان در شناخت آئین زردشت و رعایت آداب آن، سعی بلیغ نمود. او همواره مسؤول آتشکده جی بود، که مبادا آتش خاموش شود. (۱) چنانکه در نهایهٔ المسؤول آمده است:

«در خـدمت مجوسیّه می‌بـودم و آتش مجوس می‌افروختـم کـه هرگز یـک لحظه بـاز نمی‌مرد» آتش مجوسـیت؛ یعنی همـان آتش مقـدس آئیـن زردشت که مردن آن به تعبیر «ارداویراف نـامه» گنـاهی بزرگ است و پـادافره‌ای سـنگین دارد. (۲) واژه مجـوس، به معنای آیین زردشت است گرچه در لسان العرب و قاموس المحیط وجه نامگذاری غیرقابل پذیرشی درباره این واژه آمده است، (۳) لکن در این که مجوسیّت به مفهـوم آتش‌پرسـتی است، آنـان نیز تردیـد نداشـته، ابن منظور شاهـدی نیز نقـل کرده است که: «کنـار مجـوس تسـتعر اسـتعاراً» واژه مجـوس، از همـان واژه مُغ یعنی روحـانی و عـالم دین زردشت گرفته شـده است. این واژه در یونـانی Magos و در لاتین Magus و در ارامی مجوشا می‌باشـد. (۴) در روایات شـیعی درباره آیین مجوس و مجوسی بودن سلمان در مرحله نخست زندگی، نکاتی مطرح شده است:

الف: در جلد ۲۲ بحارالانوار دو روایت با دو مفهوم مخالف آمده است که سـلمان نخست مجوسـی بود بعد مسلمان شد. و دوم این که سـلمان مجوسـی نبود. (۵) در توضیـح روایـت دوّم که سـلمان مجوسـی نبـود، آمـده است که گرچه در ظـاهر او مشـرک به نظر می‌آمد اما در درون و باطن مؤمن بود.

ب: در گفتگوی مفضّـل بـا امـام صـادق-ع- مفضـل از امام صادق-ع- درباره آئین مجوس می‌پرسـد. ایشان مجوسـیّت را تمجّس، گرایش پیدا کردن به سـریانیت می‌دانند: لانّهم تمجّسوا فی السـریانیه ... سـریانی بیشتر به عنوان یک زبان و یک خط مطرح است تا عنوان یک آئین، که البته این زبان و خط در ایران نیز وجود داشته است چنانکه مانی کتاب معروف خود را به زبان سریانی نوشت و نصیبین مرکز چنین زبان و خطی بود که سلمان نیز سالها در مهاجرت بزرگ خود در آن شهر زیست.

در برخی منابع معتبر و قابل توجه درباره گرایش دینی سـلمان و مردم جی نکته‌ای مطرح شده است که شایسـته تأمل است. برحسب روایت ابن عساکر در تاریخ دمشق و حافظ

۱- در داستان زندگی سلمان، او درباره پیشینه زردشتی بودن خویش می‌گوید:

«واجتهدت فی المجوسیّهٔ حتی کنت قطن النار الذی یوقدها لایترکها تخبو ساعهٔ.»

نگاه کنید به: ابن اسـحاق، سیرهٔالنبی، ج ۱، ص ۱۳۹ و ابن هشـام، ج ۱، ص ۲۲۸ و ۲۲۹ و تاریـخ بغداد ج ۱، ص ۱۶۵ و ذکر اخبار اصفهان ج ۱، ص ۴۹ و البداء و التاریخ. ج ۵، ص ۱۱۰ و ابی هیثم اصفهانی، دلائل النبوه ج ۱، ص ۲۵۹ و ابن کثیر، السیرهٔ النبویهٔ، ج ۱، ص ۲۹۶ و ۲۹۷ و الطبقـات الکبیر، ج ۴، ص ۵۳ و صـفهٔ الصـفوهٔ، ج ۱، ص ۵۲۳ و کتـاب الثقـات، ج ۱، ص ۲۴۹ و طبقـات المحدّثین باصبهان ج ۱، ص ۲۰۹ و نهایهٔ المسؤول فی روایهٔ الرسول، ج ۱، ص ۳۶۴

۲- در فصل ۳۷ ارداویراف نامه آمده است:

۱- و دیـدم روان مردی چنـد و زنی چند که نگونسار آویخته شده بودند ۲- تن ایشان را مار و کژدم و دیگر خرفستران می‌جویـدند ۳- و پرسیدم و این روان کدام مردمان است ۴- سـروش اهلو و آذرایزد گفتند: «این روان آن مردمانی است که در گیتی پرهیز آب و آتش نکردند و ایمنی به آب و آتش بردند و آگاهانه آتش را کشتند.»

نگاه کنید به: ارداویراف نامه، فیلیپ ژینیو، ترجمه ژاله آموزگار تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۲، ص ۶۹

۳- ابن منظور و فیروزآبادی مجوس را معرّب منج‌کوش؛ یعنی کسـی که گوشهای کوچک دارد عنوان کرده‌اند! نوشـته‌اند نخستین

کسی که آئین مجوس را مطرح کرد گوشهای کوچکی داشت!

نگاه کنید به: لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۱ و قاموس المحیط، ج ۲، ص ۳۶۵ و المنجد.

۴- برهان قاطع، ج ۴، ص ۱۹۶۹ و:...

۱۰۶۵: ۱۹۹۲،،

۵- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۷ و ص ۳۴۸

ص: ۹۳

ابونعیم اصفهانی در حلیهٔالاولیاء و المزّی در تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، سلمان می گوید که:

«و کان اهل قریتی یعبدون الخیل البلق و کنت اعرف انهم لیسوا علی شیء ...» «(۱)

«مردان قریه من اسبان سیاه و سپید را می‌پرستیدند و من می‌دانستم که آن باور، اعتباری و ارزشی ندارد.»

آیا پرستش اسب به عنوان یک اندیشه و رسم انحرافی در آئین زردشت یا در میان مردم مطرح شده است؟ چنانکه در فصل آخر ارداویراف نامه، از قانون‌های نادرست یا راههای نادرست در کیش مزدیستان سخن گفته شده است: «تو (ارداویراز)، به مزدیستان بگو که راه اهلایی (/ پارسایی) یکی است. راه پوریوتکیشی (/ کیش پیشینیان) و دیگر راهها بیراهه‌اند ... به همان دین بایستید که زردشت سپیتمان از من پذیرفت و گشتاسب در جهان رواج داد. قانون درست را نگاه دارید و از قانون نادرست بپرهیزید ...» (۲) دکتر زرین کوب نیز با توجه به متن ارداویراف نامه، پدید آمدن رسمهای نادرست و شک و خبط بسیار در دنیای مزدیستان را امری محتمل می‌انگارد. (۳) روزبه- سلمان- به صراحت می گوید که چنین رسمی- پرستش اسبان ابلق- از دید و داوری او اعتباری نداشته است. واقعیت این است که چنین رسمی نمی‌تواند بدون هیچگونه زمینه و وجهی پیدا شود و روایت ابن عساکر و ابی‌نعیم و المزّی نیز نمی‌تواند یکسره بدون دلیل باشد.

در اوستا به کرّات به این مضمون برمی‌خوریم که اسب موجودی شایسته توجه و نیز مقدس است. وصفی که برای خورشید به عنوان چشم اهوره مزدا در اوستا، در خرده اوستا ویسنه آمده است، خورشید تیز اسب است؛ مثل: خورشید تیز اسب را می‌ستاییم (۴) علاوه بر آن در تیریشت درباره تشتر آمده است که او «به پیکر اسب سپید زیبایی با گوشهای زرّین و لگام زرنشان در فروغ پرواز کند»، علاوه بر آن تشتر به صراحت به اهوره مزدا در جنگ با اپَوش دیو و دغدغه شکست می گوید:

«اکنون مردمان مرا در نماز نام نمی‌برند و نمی‌ستایند، چنان که دیگر ایزدان را در نماز نام می‌برند و می‌ستایند.» (۵) پلوتارک معتقد است که ایرانیان ستاره تشتر را که بسیار مورد علاقه آنان بوده است،

۱- تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۲۹؛ حلیهٔ الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۰؛ تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۱۱، ص ۲۴۸

۲- ارداویراف نامه، ص ۹۴

۳- دکتر عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴ ص ۴۸۵

۴- اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دولتخواه تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۰ ج ۱، ص ۱۶۶ و نیز ص ۱۲۹ و ۹۸ و ۱۰۹ و ج ۲، ص ۴۰۳ و ۵۹۱ و ۶۳۴

۵- همان، ج ۱، یشتها، تیریشت، ص ۳۳۳ و ۳۳۴ و نیز ص ۳۳۰ و ۳۳۱

ص: ۹۴

می‌پرستیده‌اند. (۱) آیا پرستش اسبان سیاه و سفید نشانه‌ای از پرستش تبشتر Tistryce, Tistar اوستا نیست؟ ایزدی که سرور همه ستاره‌هاست و در شایسته ستایش و نیایش بودن همسنگ هرمزد آفریده شده است. (۲) این نکته نیز شایسته توجه است که در ادیان کهن، پرستش اسب به دلیل نقش درجه اوّلی که اسب در زندگی پیشینیان داشته است، وجود دارد. (۳) چنانکه تصویر و ویژگی‌هایی که در شاهنامه فردوسی درباره اسب رستم- رخش- و اسب سیاوش- شبرنگ- و اسب خسرو پرویز- شبدیز- آمده است به روشنی گواه است که اسب موجودی مقدّس و گاه مثل رخش همسنگ کار و عمر رستم نقش مؤثر دارد. و یا همانند شبرنگ، اسب سیاوش دانای راز است. (۴) تمامی این موارد نشانه‌های قابل تأمّلی هستند که نمی‌توان از آن سخن که مردم قریه سلمان- مردم جی- اسبان سیاه و سپید را می‌پرستیده‌اند به شتاب گذشت. وقتی روزبه می گوید، پرستش اسبان سیاه و سپید توسط مردم قریه‌اش از دید او امری بی‌اعتبار بوده است، بروشنی پیداست که در ذهن او جوانه‌های شک نسبت به آئین زردشت و باورهای مردم روزگار او درخشیده است.

گرچه ذهبی، در سیر اعلام النبلاء در روایت داستان زندگی سلمان، در موردی که اشاره به پرستش اسبان ابلق شده است آن روایت را مخدوش و بی‌اعتبار و راوی را متروک می‌داند. (۵) واقعیت این است که در اندیشه و باورهای آئین زردشت در روزگار سلمان، موارد قابل توجّهی وجود داشته است که هر کدام شک برانگیز و دغدغه آفرین بوده و اندیشه روزبه جوان را به خود مشغول می‌داشته است، به عنوان مثال آیا برخی رسوم؛ مثل تطهیر با گمیز ورزاوِ اخته- بول گاو- به تعبیر وندیداد می‌توانسته است با اندیشه و باور روزبه تناسب و همخوانی داشته باشد، (۶) رسم یا باوری که مورد تعریض و طعن ابی العلاء معرّی نیز قرار گرفته است:

عجبت لکسری و اشیاعهم و غسل الوجوه ببول البقر (۷)

آیا رسم ازدواج با محارم نمی‌توانسته است مثل علامت سؤال در ذهن روزبه مطرح شود؟ (۸) علاوه بر آن عدالت و مِهر آرمان هر جوان و هر انسانی است. سرکوب خونین

۱- هاشم رضی، فرهنگ نامهای اوستا تهران، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۴۶ ج ۱، ص ۳۶۸

۲- مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران تهران، توس، ۱۳۶۲ پاره نخست، ص ۳۱

۳- در دائرةالمعارف دین، در ذیل اسب، در بررسی ادیان یا باورهای پیشینیان به موارد متعددی اشاره‌شده است. از جمله نقشی که اسب درباور و زندگی مردم آسیای مرکزی داشته است، نگاه کنید به:

،،،،،۱۹۸۷

۲۴۵ -۲۳۸،: ۷: ۴۶۸ -۴۶۳،: ۶:

۴- رخش اسبی دو رنگ است، سپید و سرخ:

تنش پر نگار از کران تاکران چو داغ گل سرخ بر زعفران

رخش رستم را از نزدیک شدن اژدها در هفتخوان آگاه می کند. در خوان نخست او با شیر می‌جنگد، رستم با او سخن می گوید:

چنین گفت با رخش کای نیک کار مکن سستی اندرگه کارزار

چنان گرم شد رخش آتش گهر که گفتی برآمد ز پهلوش پر

ویژگی‌هایی که در شاهنامه در توصیف رخش آمده است شباهت شگفتی به توصیف کرده سوّم بند ۱۰ دین یشت دارد. نگاه کنید به اوستا، ج ۱، ص ۴۶۳

شبرنگ اسب سیاوش نیز سرنوشتی شگفت دارد. سیاوش در آستانه قربانی شدن با او سخن می گوید:

خروشان سرش را به بر درگرفت عذار و فسارش ز سر برگرفت

به گوش اندرش گفت رازی دراز که بیدار دل باش و با کس مساز

نگاه کنید به: شاهنامه، به کوشش خالقی مطلق، تهران: روزبهان، ۱۳۷۰؛ ج ۲، ص ۳۴۷ داستان سیاوش، بیت ۲۱۴۸ و ۲۱۴۹

۵- شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق صلاح‌الدین المنجد، مصر، دارالمعارف، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۸۶ تا ۳۸۹

البته وقتی ذهبی حدیث را منکر تلقی می‌کند، متعین نیست که آیا تمامی اجزاء حدیث مورد نظر او بوده است یا بخشی از آن، ذهبی، عبداللّه بن عبدالقدوس را که روایت از طریق او نقل شده است، متروک می‌داند.

منابع معروف رجالی، مانند اسدالغابه، صفة الصفوه، الاصابه، الاستیعاب، الانساب و کتاب الجرح و التعدیل و معجم رجال الحدیث هیچگونه اشاره‌ای به عبداللّه بن عبدالقدوس الرازی نشده است. سکوت منابع رجالی می‌تواند مؤیّد اشاره و نظر ذهبی باشد.

نظامی در وصف شبدیز سروده است:

سبق برده ز وهم فیلسوفان چو مرغابی نترسد ز آب طوفان

زمانه گردش و اندیشه رفتار چو شب کاراگه و چون صبح بیدار

نهاده نام آن شبرنگ شبدیز برو عاشق‌تر از مرغ شب‌آویز

۶- اوستا، ج ۲، ص ۸۶۸ ...

«سپس تن و جامه آلوده خویش را چهار بار با گمیز- بول گاو- و دوبار با آب آفریده بغ بشوید.»

۷- طه حسین و مصطفی سقا و ابراهیم الابیاری و ... تعریف القدماء بابی العلاء قاهره: الدار العربیّه للنشر و الطباعه ۱۹۶۵ م./ ۱۳۸۵ ه. ص ۱۸۷ البته این نکته قابل توجه است که این شعر بسیار معروف ابی العلاء در دیوان لزوم ما لایلزم که در سه جلد توسط ندیم عدی تصحیح شده است نیامده است.

۸- در ارداویراف نامه، از صفت خواهران ویراز صحبت شده که: هر هفت خواهران برای ویراز همچون زن‌بودند.

نگاه کنید به: ارداویراف نامه، ص ۴۳

ص: ۹۵

مزدکیان توسط خسرو اول، فضای اجتماعی و سیاسی ناشی از آن سرکوب، نفس مطرح شدن پرسشها و تردیدهای توسط مزدک در آئین زردشت می‌توانسته است زمینه منطقی طرح آن‌گونه پرسشها و تشکیکها توسط روزبه باشد. گرچه برخی محققین بدون این که مستند قابل قبول و حتی کوچکترین مستند قابل ذکری را مطرح کنند. از مزدکی بودن روزبه در دوره نخست زندگی‌اش در ایران سخن گفته‌اند. (۱) نکته دیگری که برانگیزه روزبه در جستجوی مسائل می‌افزود. شیوه پدر روزبه- دهقان جی- بود که برغم مهر و دوستی بسیار که روزبه را مثل دختران جوان در خانه نگاه می‌داشت و عملًا سدّی در راه جستجو و شناخت و آشنایی او با جامعه فراهم کرده بود. سلمان از خانه ماندنش تعبیر به زندانی بودن در خانه نموده است. آیا پدر روزبه نگران فرزند عزیز خود بوده و نمی‌خواسته است در معرض دنیای پرتحول و شبهه برانگیز خارج خانه قرار گیرد؟

از سوی دیگر او از طرف پدرش مسؤول نگهبانی از آتش است که نمیرد. دهقان جی بدون توجه به آتش سوزان دیرینی که در جان پسرش شعله می‌کشد، بدون دغدغه نسبت به فرو مردن چنان آتشی روزبه را نگهبان جسم آتش و صورت آتش کرده بود.

دهقان جی، به عنوان کارگزار حکومت، نگران بوده است که مبادا فرزندش گامی بردارد یا باوری پیدا کند که مخالف و مغایر موقعیّت او باشد. راه آسان؛ یعنی حبس روزبه در خانه را برگزیده است. گاهی هم اگر به ضرورت، روزبه از خانه بیرون می‌رود او با دغدغه در انتظار فرزند می‌ماند.

نکته بسیار با اهمیت، مسؤولیت سلمان در نگهبانی از آتش است. او به صراحت می‌گوید آن چنان در آئین زردشت کوشید تا نگهبان آتش شد. برای نگهبانی آتش یا به تعبیر متون کهن آذربان می‌توان دو فرض را در نظر گرفت.

۱- سلمان از آتشکده خانوادگی خود نگبهانی می‌کرده است، ۲- او نگهبان آتشکده جی بوده است. چنانکه می‌دانیم ایرانیان هم آتشکده خانوادگی داشتند و در خانه خود آتش افروخته‌ای را پاس می‌داشتند و نیایش می‌کردند و هم آتشکده‌های شهر و منطقه خویش که برخی از آنان شهرت بسیار داشته‌اند. نکته جالب این است که آتشکده خانوادگی در یونان و رم و هند نیز وجود داشته است. «تجسّم آتش خانواده یا اجاق خانواده در یونان باستان الهه

۱- احسان طبری، برخی بررسیها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، ص ۱۴۸ احتمال مزدکی بودن یا سیاسی بودن علّت مهاجرت روزبه توسط آقای شاملو هم مطرح شده است. نگاه کنید به: کتاب کوجه، ج ۷، ص ۱۱۴۵، نویسنده معتقد است مهاجرت سلمان علل سیاسی داشته است. چنانکه گفته شد این نظریه‌ها یا احتمال‌ها چون پشتوانه پژوهشی ونیز مستندی ندارند، اعتباری هم ندارند.

ص: ۹۶

هستیا Hestia بود. هستیا خواهر زئوس خدای خدایان به شمار می‌رفت. پدرش کرنوس Cronus و مادرش رآ Rea بود. وی الهه و دوشیزه‌ای بود که برخلاف زن- خدایان دیگر یونانی که تجسم مطلق شهوترانی و افراط در امور شهوانی و بی‌عفّتی بودند، تجسّم شرم و عفّت به شمار می‌رفت ... در آغاز معبد هستیا، همان پرستش گاه‌های خانوادگی بود. هر خانواده‌ای دارای پرستشگاهی بود که آتش مقدس در آن همواره فروزان بود. چون فردی از خانواده ازدواج کرده و تشکیل کانون خانوادگی جدیدی می‌داد، طی مراسمی، شعله‌ای از آتش خانوادگی را بدو می‌دادندتا آتش کانون تازه را با آن بیفروزد. اما هنگامی که در تمدن و مدنیت اقوام آریایی، چون هند، ایران، یونان و روم طلیعه شهرنشینی آشکار گشت و خانواده گرد هم آمده، تشکیل اجتماعات بزرگی را دادند، آتشگاه‌ها و معابد بزرگ برپا شد.» (۱) در روم الهه آتش خانوادگی، وستا نام داشت. در آتشگاههای خانوادگی و آتشکده‌های بزرگ، (۲) در هند برای آتش Ngne آگنی یا اگنی Agni سه جایگاه قائل بودند. از این رو یکی از القاب آگنی در هند، تریش ذشت Trishazashtha می‌باشد ... آتش دارنده سه جایگاه است.

جایی در آسمان، جایی در زمین و جایی میانه آبها. هندوان آتش را اثی‌ثی Atithi می‌خواندند؛ یعنی مهمان، در واقع آتشی که در آتشگاه هر خانواده‌ای می‌سوخت، هم عنوان مهمان را داشت، چون ساکنان خانه موظّف بودند با کمال جدیّت و کوشایی از آن پرستاری و پذیرایی کنند. (۳) در خرده اوستا به نگهبانی از آتش اشاره شده است که برنا و دانایی به نگهبانی آتش گماشته می‌شوند. علاوه بر آن چنانکه در آتش نیایش آمده است، می‌توان دریافت که به آتشکده خانوادگی توجه شده است.

«سزاوار و برازنده نیایش باشی درخانه مردمان ... برنایی به نگهبانی تو گماشته شود، دانایی به نگهبانی تو گماشته شود، ای آذر ای آفریده اهورمزدا، فروزان باش در این خانه، فروزان باش در این خانه تا دیر زمان، تا رستاخیز بزرگ ...» (۴) با توجه به جوانی روزبه و این که به صراحت می‌گوید پدرش از سر مِهر او را در خانه نگهداری می‌کرد. می‌توان احتمال داد که مراد از نگهبانی آتش توسط روزبه، نگهبانی آتش خانوادگی بوده است. روزبه می‌بایست ساعت به ساعت به آتش سرکشی کند تا نمیرد. علاوه بر نگهبانی ازآتش، او در خانه شاهد آتش نیایش نیز بوده است. در خرده اوستا ازنیایش‌های

۱- فرهنگ اعلام اوستا، ج ۱، ص ۳۰ و ۳۱

۲- همان، ص ۳۴

۳- همان، ص ۳۸ و ۳۹

۴- خرده اوستا، گزارش دکتر حسین وحیدی، تهران: بنیاد فرهنگی سرن سروشیان، ۱۳۶۸ ص ۳۲ و ۳۳ گزارش آقای دکتر وحیدی با گزارش آقای دولتخواه، تفاوتهای قابل توجهی دارد. نگاه کنید به: اوستا، ج ۲، ص ۵۷۷ تا ۶۵۰ دفتر پنجم، خرده اوستا

ص: ۹۷

پنجگانه به گاه بامداد و نیمروز و پسین و شب و نیمه شب صحبت شده است. (۱) علاوه بر آن در یسنه، هات (۶۲) نیایشی ذکر شده است که معمولًا بندهایی از آن به عنوان آتش نیایش خوانده می‌شده است. شباهت قابل ملاحظه‌ای نیز بین این یسنه و خرده اوستا وجود دارد.

«ای آذر اهوره مزدا! ... برنایی به نگاهبانی تو گماشته باد! (دین) آگاهی به نگاهبانی تو گماشته باد ... تا تو در این خانمان فروزان باشی. تا تو هماره در این خانمان فروزان باشی.

تا تو در این خانمان روشن باشی ...» (۲) روزبه، تلاش تمام داشت تا آئین مزدیستا را چنانکه بایست دریابد. نگهبانی آتش خانوادگی نشانه‌ای از تلاش هموارهٔ او بود. امّا دغدغه‌های بسیار نیز درجان او شکفته بود.

پسر انسان

پسر انسان، تعبیری که عیسی مسیح- علیه‌السلام- برای بیان آوارگی خود بکار برده است. در باب ۸ انجیل متی آمده است: «عیسی بدو گفت روباهان را سوراخها و مرغان هوا را آشیانها است. لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.» (۳)زندگی مسیح و کلمات او تبیین شوق انگیزی از مهر، عدالت، راستی و ایثار است. در گفتگوی تاریخی که پیلاطس با مسیح داشت، گویی تمام آئین مسیحیت وقتی از سرچشمه درست وحی جوشیده است در عبارتی از مسیح موج می‌زند.

«عیسی جواب داد ... از این جهت من متولّد شدم و به جهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم و هر که از راستی است سخن مرا می‌شنود، پیلاطس به او گفت راستی چیست؟ ...» (۴) راستی دغدغه همواره انسان بوده و هست. مراد انسانی است که به حقیقت می‌اندیشد و در جستجوی یقین گمشده و طمأنینه جان خویش است. به قول حافظ این ندا را شنیده است که:

تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفیر ندانمت که درین دامگه چه افتادست

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

شکوه و رونق زندگی دهقان جی برای روزبه جلوه‌ای نداشت. آتش همواره فروزان آتشکده خانگی نیز به شعله فروزان دل و اندیشه او مددی نمی‌رساند. خانه‌نشینی اجباری او،

۱- خرده اوستا، ص ۱۰ سروش واژ

۲- اوستا، ج ۱، ص ۲۴۰ و ۲۴۱

۳- انجیل متی، باب ۸، آیه ۲۱

تعبیر پسر انسان درکتاب اعمال رسولان، باب ۷ آیه ۵۶، در کتاب خرقیال نبی نیز این تعبیرآمده است، که مرا گفت ای پسر انسان بر پایهای خود بایست تا با تو سخن گویم ...

نگاه کنید به کتاب حزقیال نبی، باب ۲، آیه ۱ و باب ۳، آیه ۱ ...

۴- انجیل یوحنّا، باب ۱۸، آیه ۳۸

ص: ۹۸

آتش خواست و جستجو را در او تیزتر می‌نمود.

گرچه زندانی بودن روزبه در خانه، البته از سر مهر و لطف پدر، در صورت ظاهر ممکن است نشانه‌ای باشد که دهقان نگران بوده است مبادا گزندی به جان فرزندش برسد. امّا در واقعیت امر، می‌تواند اماره‌ای بر دغدغه او نسبت به روح جستجوگر روزبه باشد. بدون تردید دهقان جی بخوبی می‌دانسته است که روح ناآرام حقیقت‌جوی روزبه به مثابه مرغی است که سر بر قفس می‌کوبد. او می‌دانست که رواج اندیشه‌های مختلف، اندیشه مزدکی که گرچه بر خشن‌ترین وجه سرکوب شده بود اما بدیهی است که بذرهای اندیشه مزدک نابود نشده بود.

عدالت مضمون و مقوله‌ای است که هیچگاه کهنه نمی‌شود. اندیشه دینی مسیحیت نیز در ایران رواج داشت، آتشکده خانگی همواره فروزان دهقان جی نشانه روشنی است که او زردشتی دیندار و مؤدب به آداب زردشتی‌گری بوده است. آیا دهقان جی این دغدغه را نداشته است که مبادا روزبه در تماس و ارتباط یا آشنایی با دنیای برون خانه، اندیشه و باورش رنگی دیگر بگیرد و یا تبدّل بپذیرد؟

زمینه‌ای فراهم می‌شود. همزمان با گام نهادن به بیرون خانه، روزبه از درون نیز گامی به سوی برون جان خود برمی‌دارد. روزبه می‌گوید: «پدرش اراضی کشاورزی بسیاری داشت.

او خود مشغول کار دیگری بود. به من گفت: برو و به املاک سرکشی کن. این سرکشی بطول هم نیانجامد. زیرا تو از آن اراضی و آب و درخت مهمتری! از خانه خارج شدم که به اراضی پدرم سر بزنم. گذرم به کنیسه‌ای افتاد.» (۱) در ترجمه رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی، کنیسه، کلیسا ترجمه شده است: «در راه که می‌رفتم مرا کلیسایی پیش آمد، آوازی و غلبه‌ای از آن کلیسا شنیدم، مرا هوس برخاست تا فرود آیم و و بروم به کلیسا و تماشای نصاری کنم.

چون در رفتم به میان ایشان، بعضی را دیدم انجیل می‌خواندند و بعضی را دیدم که دعا و تضرّع می‌کردند و بعضی را دیدم که به نمازمشغول بودند، مرا آن حالت از ایشان خوش آمد، شغل پدر و مزرعه فراموش کردم. با ایشان بنشستم و پرسیدم که دین شما دینِ کیست؟ گفتند دین عیسی- علیه‌السلام- است و دیگر پرسیدم که اهل این دین کجا بیشتر باشند و اصل دین کجا بیشتر باشد؟ گفتند در شام. آنکه مرا هوس دین ترسائی برخاست و آتشْ پرستیدن بر دل من سرد شد و با ایشان مشغول شدم تا نزدیک شب درآمد.» (۲)

۱- ابن اسحاق، سیرةالنبی، ج ۱، ص ۱۳۹ و ۱۴۰

۲- سیرت رسول‌الله، ترجمه و انشای رفیع‌الدین اسحاق بن محمّد همدانی، به تصحیح دکتر اصغر مهدوی تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱ ج ۱، ص ۱۹۰

ص: ۹۹

پیداست ابن اسحاق کنیسه را به عنوان معبد مسیحیان بکار برده است. (۱) ریشه این واژه از واژه آرامی Kenas یا سریانی Knas به معنای فراهم آمدن و جمع شدن است. از این رو محل جمع شدن برای عبادت را کنیسه خوانده‌اند. در اکدی قدیم dd, Acadian این واژه یعنی KNS و Kanasun به معنای خم شدن و تعظیم کردن نیز آمده است. (۲) از چگونگی واقعه اطلاع دقیقی در دست نیست. تنها می‌توان دریافت که نماز و نیایش و کلمات مسیحیان روزبه را دگرگون می‌کند. او ظرفیت و زمینه‌ای مناسب برای دگرگون شدن داشت. آن کلمات مثل بارش باران بر صحرای سبز به او آرامش دیگر می‌بخشد. آغاز سیر و سلوک روزبه است برای پرواز از غربت غربی خویش. (۳) در کتاب اکمال‌الدین، شیخ صدوق، شکل آشنایی و رویارویی روزبه با مسیحیان به طریق متفاوتی ذکر شده است.

شیخ صدوق به نقل از علی بن مهزیار، به نقل از پدر علی بن مهزیار، از امام موسی بن جعفر- علیهماالسلام- نقل می‌کند که: روزبه همراه پدرش در روز عید به صومعه‌ای می‌رود.

می‌بینند فردی در صومعه فریاد می‌زند که: اشهد أنّ لا اله الا اللّه و أنّ عیسی روح‌الله و أنّ محمداً حبیب‌الله. نام محمد- ص- و وصف او در تار و پود و گوشت و خون سلمان رسوخ می‌کند، به گونه‌ای که دیگر میلی به غذا و آشامیدنی نمی‌یابد ... (۴)

بهرحال روایت اسلام سلمان، یکی از روایتهای مشهور است که در کتب شیعی بدان توجه شده است. البته به نظر، زمانی علی بن مهزیار جزء راویان متأخر حدیث سلمان قرار می‌گیرد. (۵) نکته قابل توجه این است که لوئی ماسینیون در نقل خبر سلمان و شنیدن مواعظ راهب در کهف در پاورقی اشاره‌ای به لفظ فارقلیط یا Paraclet می‌نماید. (۶) این واژه یک واژه کلیدی است، فارقلیط که معرب واژه یونانی Parakletos به معنای تسلّی بخش یا شفیع آمده است. کسی است که مسیح موعود را خبر داده است. چنانکه مانی نیز خود را فارقلیط می‌خواند.

امام فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه ۶ سوره صف:

«و اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انّی رسول‌الله الیکم مصدّقاً لما بین یدی من التوریهٔ و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه أحمد ...»

عباراتی و آیاتی را از باب ۱۴ و ۱۵ ۱۶ انجیل یوحنا نقل می‌کند که در آن آیات مسیح- علیه‌السلام- به آمدن فارقلیط و تسلی دهنده- نجات دهنده- بشارت می‌دهد. (۷) نکته قابل

۱- در اقرب الموارد کنیسه به عنوان معبد مسیحیان، کنیس: معبد یهودیان، جامع، معبد مسلمان، هیکل: به عنوان‌معبد بت‌پرستان مطرح شده که در زمان نویسند، سعید الخوری الشرتونی اللبنانی، بکار می‌رود. نگاه کنید به: اقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۱۰۷

فیروزآبادی در قاموس، کنیسه را اعم از معبد یهودیان و مسیحیان و کفار تلقی می‌کند. نگاه کنیه به: القاموس المحیط، ج ۲، ص ۳۶۰

ابن منظور در لسان العرب، کنیسه را معبد یهودیان و معرب کنشت می‌داند. از قول جوهری نقل می‌کند که کنیسه معبد مسیحیان است. نگاه کنید به: لسان العرب ج ۱۲، ص ۱۶۶.

۲- دکتر محمد جواد مشکور، فرهنگ تطبیقی عربی با زبانهای سامی و ایرانی تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران، ۱۳۵۷ ج ۲، ص ۷۷۹

۳- این تعبیر را هانری کربن در مورد سلمان بکار برده و او را صورتِ نوعی «غریب» دانسته است.

نگاه کنید به:،،

۲۶۴، ۱۷۱– ۱۷۰:،: ۱ ۱۹۷۱،

۱۱:، ۱۱،

۴– کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۱۶۲، و بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۵۵

علی بن مهزیار، از دید رجال حدیث، فردی مورد وثوق تلقی می‌شود. روایات بسیاری نیز از قول او در کتب روائی شیعه آمده است. غیر از باور داشتن به ثقه بودن علی بن مهزیار، دلیل دیگری برای پذیرش قول او در دست نیست. در مورد علی بن مهزیار نگاه کنید به:

معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۹۲ تا ۲۰۵

و رجال النجاشی، ج ۲، ص ۷۴ تا ۷۶

نکته قابل توجه در رجال نجاشی اشاره به مسیحی بودن پدر علی بن مهزیار است که مسلمان می‌شود. می‌گوید گفته شده است که علی نیز در کودکی اسلام آورد.

۵– روایت یا خبر سلمان هفت یا هشت نوع نقل شده است:

۱– روایت ابی اسحق السبیعی در گذشته در سال ۱۲۷ ه.

۲– روایت اسماعیل السدی درگذشته در سال ۱۲۷ ه.

۳– روایت عبیدالمکتب در گذشته در سال ۱۴۰ ه.

۴– روایت ابن اسحاق در گذشته در سال ۱۵۰ ه.

۵– عبدالملک الخثعمی در گذشته در سال ۱۸۰ ه.

۶– روایت سیار العتری در گذشته در سال ۱۹۹ ه.

۷– روایت علی بن مهزیار در گذشته در سال ۲۱۰ ه.

نگاه کنید به: شخصیّات قلقه فی الاسلام، ص ۱۳

۶– ۱–: ۴۱

۷– امام فخر رازی، التفسیر الکبیر، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۵ ه.– ۱۹۸۵ م. ج ۲۹، ص ۳۱۴ و ۳۱۵

ص: ۱۰۰

توجه این است که این واژه درترجمه‌های فارسی به «تسلی دهنده» و در ترجمه عربی به «المعزّی» تبدیل شده است. در ترجمه سریانی کتاب مقدس، این واژه فارقلیط حفظ شده است. در باب ۱۴ انجیل یوحنا در ترجمه فارسی آمده است: «لیکن تسلّی دهنده؛ یعنی روح‌القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد. او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتیم به یاد شما خواهد آورد» (۱) و «لیکن چون تسلّی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم آید؛ یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد.» (۲) آیا روزبه در آن کنیسه در شنیدن آیات انجیل، نام فارقلیط- احمد- را شنیده است؟ آیا مسیحیان به لحاظ دشواری‌ها مدام آیات امید روشن نسبت به آینده را زمزمه می‌کرده‌اند؟

چنانکه اشاره شد، از جزئیات اطلاع دقیقی نداریم اما می‌دانیم همین ملاقات موجب شد تا آتش دیگری در جان روزبه شعله برافروزد و آتش آئین مزدیستا و باور اونسبت بدان آتش و آیین، در درونش افسرده شود.

پی نوشتها:

۱- انجیل یوحنّا، باب ۱۴، آیه ۲۷

۲- همان، باب ۱۵، آیه ۲۷

ص: ۱۰۱

ص: ۱۰۲

ص: ۱۰۳

ص: ۱۰۴

ص: ۱۰۵

ص: ۱۰۶

نقش ایرانیان در حرمین شریفین

محمد جواد طبسی

نژاد ایرانی از دیر زمان به عنوان نژادی پرجوش و تلاش، فرهنگ دوست و خدمتگزار شـناخته شده و به این صفات معروف است. از این روست که در عالم جای خود را باز کرده و حضور فعالانه و مؤثری داشته‌اند.

هرجا نامی از عمران و آبادانی و فن معماری و هنری به میان آید، خدمتگزاران و هنرمندان این خطّه می‌درخشند.

هرجا سخن از علم و دانش و پیشرفت فرهنگی باشد، ایرانیان مشعلداران آن هستند.

و بالأخره هرجا آماری از خدمات اجتماعی داده شود، نام ایرانیان در آن به چشم می‌خورد.

ناگفته نماند که حضور این مردم با فرهنگ و اصـیل، در برخی مناطق؛ همانند حرمین شریفین و عتبات عالیات، بیشتر و جدّی‌تر بوده است. بـدیهی است که دلیل آن، چیزی جز عشق و علاقه به حرم امن الهی و تربت پاک و مقدس رسول اللَّه- صـلّی اللَّه علیه وآله و سلّم- و محبت به أهل بیت عصمت و طهارت- علیهم‌السلام- نبوده است.

شواهد تاریخی بخوبی نشانگر آن است که ایرانیان در زمانها و دورانهای مختلف،

ص: ۱۰۷

نقش کلیدی را در مکه مکرمه و مدینه منوره ایفا کرده‌اند؛ از امارت و حکمرانی بر شهر مکه گرفته تا تصدی پست قضاوت و فتوا و کرسی تدریس و خطابه وتعلیم اطفال در مسجد الحرام.

همچنین از تعمیر مسجدالحرام و پوشش پرده کعبه و بازسازی دیگر مساجد این دیار گرفته تا آبرسانی به مکه و عرفات و راه‌اندازی چشمه‌ها و قنات‌ها و خدمات پزشکی و طبابت و ... که اینها همه، نشانه مجد و عظمت نژاد اصیل و با کفایت ایرانی است. اینک بطور اختصار به نام و نام مشاغلی که ایرانیان در مکه مکرمه عهده‌دار آن بوده‌اند، اشاره می‌نماییم:

الف- ولایت و امارت مکه مکرمه

ولایت و حکمرانی شهر مکه یکی از مسائل مهم و پیچیده تاریخ حجاز است.

همانگونه که از کتب تاریخ برمی‌آید، برای تصرف این شهر، همواره جنگ و گریزهایی راه افتاده است. به همین جهت مکه گاهی به دست مصر و گاهی عراق و زمانی به دست یمن و ...

اداره می‌شده است. همچنین گاهی علویان انقلابی و گاه مکّیان و غیر آنان به اداره شهر می‌پرداختند.

و از میان دهها نفری که قبل و بعد از اسلام بر مکه ولایت داشته‌اند، گروهی از ایرانیان می‌باشند که از باب نمونه به نام چند نفر از آنان بسنده می‌کنیم:

۱- حسن بن سهل

از جمله کسانی که از طرف مأمون بر ولایت مکه گماشته شد، حسن بن سهل (۱) برادر فضل بن سهل بود. البته او مستقیماً عهده‌دار این امر نبود، بلکه مأمون آنگاه که در سال ۱۹۸ هجری برادرش امین را کشت، حسن بن سهل را بر ولایت آنچه که طاهر بن حسین از کورالجبال و عراق و فارس و اهواز و حجاز و یمن فتح کرده بود، منصوب کرد. (۲)

۲- هیثم بن معاویه عتکی خراسانی

هیثم پس از برکناری زیاد از ولایت مکه، در سال ۱۴۱ هجری، حکمرانی این شهر مقدس و طائف را عهده‌دار شد و حکومتش تا سال ۱۴۳ هجری ادامه یافت. (۳)

۱- مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲- شفاءالغرام، ج ۲، ص ۱۸۴؛ الکامل فی‌التاریخ، ج ۵، ص ۴۱۳.

۳- همان، ج ۲، ص ۱۷۷؛ العقدالثمین، ج ۴، ص ۴۵۴.

ص: ۱۰۸

۳- محمد طغج

در زمان مستکفی عباسی، جماعتی بر مکه ولایت داشتند که از جمله محمد بن طغج معروف به اخشید صاحب مصر و دو فرزندش ابوالقاسم انجور؛ یعنی محمود و ابوالحسن علی بودند. (۱) شهید مطهری نام این سه نفر را جزو خراسانیانی ثبت می‌کند که در مصر و آفریقای شمالی حکومت می‌کرده‌اند. (۲) ب- ریاست علمی و مذهبی مکه مکرمه

مکه مکرمه تاکنون شخصیتهای علمیِ بزرگ و نامداری را به خود دیده است. از آنجا که برخی از آنان عالی مقام و بزرگوار بوده‌اند به آنها لقب «شیخ مکه»، «شیخ الحرم» و «امام الحرمین» داده شده است.

از جمله تعدادی از ایرانیان می‌باشند که بدین لقب مشهور گشته‌اند:

۱- عمر بن عبدالمجید میانشی

تقی‌الدین مکی درباره‌اش می‌نویسد:

«نزیل مکهٔ و شیخها و خطیبها ...»

منصور بن سلیم از او با عنوان «فقیه» یاد کرده و گوید:

در مصر و مکه حدیث گفت و خطیب آنجا شد، او عالمی پرهیزکار و فرد موثقی بود. (۳)

۲- محمد بن ابراهیم بن منذر

شیخ حرم شریف ابوبکر نیسابوری، فقیه و مجتهد و حافظ در سال سیصد و نه یا ده در مکه وفات یافت. (۴)

۳- محمد بن ابراهیم بن یوسف نیشابوری

در مکه اقامت گزیده و شیخ حرم شد و در سال ۳۴۸ هجری وفات یافت. (۵)

۱- العقدالثمین، ج ۱، ص ۱۷۰؛ مرآةالحرمین، ج ۱، ص ۳۵۹.

۲- خدمات متقابل ایران و اسلام، ص ۳۹۷.

۳- العقدالثمین، ج ۶، ص ۳۳۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۵۷.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۴۹۰.

۵- تذکرهٔ الحفاظ، ج ۳، ص ۷۸۲.

ص: ۱۰۹

۴- عبدالجبار اصفهانی

ابو موسی مدینی از او روایت کرده و درباره‌اش می گوید:

سالها شیخ‌الحرم بوده، و در سال پانصد و بیست و یک، در مکه مکرمه وفات یافت. (۱)

۵- سعید بن منصور

ذهبی می‌نویسد:

سعید بن منصور؛ حافظ، امام، شیخ‌الحرم ابو عثمان خراسانی. (۲)

۶- سعد بن علی بن محمد زنجانی

ابو سعد سمعانی می‌نویسد:

(وی) مجاور مکه مکرمه گردید و شیخ‌الحرم شد. او صاحب کرامات و آیات بود و هرگاه وارد مسجدالحرام می گردید، مردم طواف را رها کرده و دست او را بیش از حجرالأسود می‌بوسیدند! (۳) ج- قضاوت در حرمین شریفین

نام تعدادی از ایرانیان در کتب و تراجم مشاهیر مکه و مدینه به چشم می‌خورد که به عنوان قاضی حرمین و یا قاضی شهر مکه ذکر گردیده‌اند، که برخی از بروجرد و برخی دیگر از نیشابور و یا نهاوند می‌باشند: ۱- احمد بن محمد بن عبداللّه نیشابوری

وی قاضی حرمین و شیخ حنفیها در زمان خودش بشمار می‌رفته و حدود دوازده سال قضاوت حرمین را عهده‌دار بوده است. (۴)

۲- طاهر بن محمد بن طاهر بروجردی

سبکی در طبقات خود می‌نویسد:

(او) فقه را از شیخ ابو اسحاق شیرازی گرفته ... سپس به مکه منتقل شد و در آنجا ساکن

۱- العقدالثمین، ج ۵، ص ۳۲۴.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۸۶.

۳- تذکرهٔ الحفاظ، ج ۳، ص ۱۱۷۴.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۲۵؛ العقدالثمین، ج ۳، ص ۱۴۵.

ص: ۱۱۰

گردید و قضاوت آنجا را عهده‌دار شد. (۱)

۳- عبدالملک بن أبی مسلم بن أبی نصر نهاوندی قاضی مکه ... (۲)

د- حدیث و روایت در مکه مکرمه

در حرمین شریفین محدّث و راوی بی‌شماری بوده که تعداد قابل توجهی از آنان ایرانی بوده‌اند. درباره برخی از آنها تصریح شده است که در مکه حدیث می‌گفته‌اند و در مورد برخی دیگر تصریح نشده است. گرچه بزرگان اهل حدیث و اصحاب سنن و صحاح از آنها روایت کرده و حدیث نقل نموده‌اند. درباره اینان، تعابیر زیبایی شده؛ از قبیل فقیه، مجتهد، حافظ، شیخ‌الحرم، بارع، صالح، قاضی، زاهد، ثقه، امام، محدّث، خطیب و ....

و چون تعداد اینان زیاد است، فقط به ذکر نام و سال وفاتشان بسنده می‌کنیم:

۴۶- محمد بن احمد بن ابی بکر خراسانی، متوفای ۵۴۲ هجری. (۳) ۴۷- محمد بن ابراهیم بن منذر نیشابوری، متوفای ۳۰۹ یا ۳۱۰ هجری. (۴) ۴۸- محمد بن احمد بن عبداللّه بن محمد قاشانی، متوفای ۳۷۱ هجری. (۵) ۴۹- محمد بن احمد بن محمد قزوینی صوفی، متوفای ۸۱۱ هجری. (۶) ۵۰- محمد بن ابراهیم بن فخار اصبهانی، متوفای ۴۹۹ هجری. (۷) ۵۱- عبدالجبار اصبهانی، متوفای ۵۲۱ هجری. (۸) ۵۲- عبدالرحمن بن عبدالصمد نیسابوری، متوفای ۵۴۹ هجری. (۹) ۵۳- محمد بن مقاتل کسائی مروزی، متوفای ۲۲۶ هجری. (۱۰) ۵۴- سلمهٔ بن شبیب نیسابوری، متوفای ۲۴۶ هجری. (۱۱) ۵۵- سعد بن علی بن محمد زنجانی، متوفای ۴۷۱ هجری. (۱۲) ۵۶- سعید بن منصور بن شعبه خراسانی، متوفای ۲۲۷ هجری. (۱۳) ۵۷- شعیب بن حرب مدائنی خراسانی، متوفای ۱۹۷ هجری. (۱۴) ۵۸- اقبال بن عبداللّه حبشی قزوینی. (۱۵) ۵۹- خضر بن حسن بن محمود ثابتی اصفهانی، متوفای ۷۴۳ هجری. (۱۶)

۱- العقدالثمین، ج ۵، ص ۵۹.

۲- همان، ج ۵، ص ۵۱۶.

۳- همان، ج ۱، ص ۲۸۸.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۴۹۰.

۵- العقدالثمین، ج ۱، ص ۲۹۸- ۲۹۷.

۶- همان، ج ۱، ص ۳۸۶.

۷- همان، ج ۱، ص ۴۰۵.

۸- همان، ج ۵، ص ۳۲۴.

۹- همان، ج ۵، ص ۳۶۳.

۱۰- همان، ج ۲، ص ۳۶۲.

۱۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۲۵۶.

۱۲- همان، ج ۱۸، ص ۳۸۵.

۱۳- العقد الثمین، ج ۴، ص ۵۸۶؛ سیر اعلام‌النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۸۶.

۱۴- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۰۶.

۱۵- العقد الثمین، ج ۳، ص ۳۲۵.

۱۶- همان، ج ۴، ص ۳۱۴.

ص: ۱۱۱

۶۰- داود بن عجلان مکی خراسانی. (۱) ۶۱- سعد بن عبداللّه اسفراینی، متوفای ۷۸۶ هجری. (۲) ۶۲- محمد بن هبهٔاللّه ابو نصر شیرازی، متوفای ۴۹۵ هجری. (۳) ۶۳- احمد بن اقبال قزوینی. (۴) ۶۴- احمد بن حمدویهٔ بن موسی نیسابوری، متوفای ۳۱۵. (۵) ۶۵- ابراهیم بن حسین شیرازی. (۶) ۶۶- ابراهیم بن طهمان بن سعید خراسانی، متوفای ۱۶۳ هجری. (۷) ۶۷- عبدالمجید بن عبدالعزیز مروزی، متوفای ۲۰۶ هجری. (۸) ۶۸- عبدالمحسن بن ابی العمید ابهری، متوفای ۶۲۴ هجری. (۹) ۶۹- عمر بن عبدالمجید میانشی، متوفای ۵۸۱ هجری. (۱۰) ۷۰- هدیهٔ بن الوهاب مروزی، متوفای ۲۴۱ هجری. (۱۱) ۷۱- یوسف بن ماهک بن بهزاد فارسی، متوفای ۱۱۳ هجری. (۱۲) ۷۲- صالح بن محمد اصبهانی متوفای ۷۵۷ هجری. (۱۳) ه- مقام «استادی قراءت» در مکه مکرمه

برخی از ایرانیان مجاور در مکه مکرمه افتخار عنوان «مُقرئ» (۱۴) بودن را پیدا کردند؛ بطوری که با عنوان «مُقرئ أهل مکه» مشهور و معروف شدند. بلکه دو تن از آنان، بالاترین سمت را در مقامِ استادی قراءت، کسب کردند؛ تا آنجا که از قرّاء سبعه شده و شهرت جهانی یافتند.

آنان عبارتند از:

۱- ابن کثیر مکّی

ابو معبد عبداللّه بن عمرو بن عبداللّه بن زادان فیروزان بن هرمز مکی داری ... ابو معبد عطار داری فارسی‌الأصل. گویند وی از آن گروه ایرانیان بود که خسرو ایران آنان را برای فتح حبشه، با کشتیهایی به یمن گسیل داشت ... ابو عمرو علا گفته است که من قرآن را نزد ابن

۱- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۶۷.

۲- العقد الثمین، ج ۴، ص ۵۳۱.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۱۹۶.

۴- العقد الثمین، ج ۳، ص ۱۸.

۵- همان، ج ۳، ص ۳۶.

۶- همان، ج ۳، ص ۲۱۱.

۷- سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۳۷۸؛ طبقات الحفاظ، ص ۹۶.

۸- العقد الثمین، ج ۵، ص ۴۹۲.

۹- سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۲۵۹.

۱۰- العقد الثمین، ج ۶، ص ۳۳۴.

۱۱- همان، ج ۷، ص ۳۶۷.

۱۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۶۸.

۱۳- العقد الثمین، ج ۵، ۲۹.

۱۴- مقرء کسی است که از استاد خود قراءات مختلف را یاد گرفته و آن را در اختیار دیگران قراردهد. ر. ک: چهارده روایت در قراءت قرآن مجید، ص ۱۲.

ص: ۱۱۲

کثیر و مجاهد ختم کردم. ابن کثیر به زبان عربی بیش از مجاهد تسلط داشت و تا هنگام وفات، امام قاریان مکه بود. (۱)

۲- نافع

ابو عبداللَّه نافع بن أبی نعیم مدنی، مکنی به «ابو رُویم» می‌باشد. طبق روایت اصمعی و نیز حافظ ابی نعیم (در تاریخ اصفهان) و ابن ندیم، نافع اصفهانی الأصل بود و در مدینه می‌زیست و در همانجا به سال ۱۷۶ یا ۱۹۶ هجری قمری درگذشت.

ابن جزری می‌نویسد: نافع یکی از قرّاء سبعه و عالمی نام‌آور و ثقه و صالح و از اهالی اصفهان می‌باشد و قراءت را از جماعتی که به هفتاد نفر می‌رسد فرا گرفته است. (۲)

۳- احمد بن اقبال قزوینی مکّی

وی بهمراه پدر سالها در مکه اقامت گزید و جمعی از فضلای وقت؛ همانند ابنِ عساکر و ابن خلیل و دلاصی را درک کرد. درباره‌اش گفته شده که همانند او کم دیده شده که بر اقراء آنهمه صبر و حوصله از خود نشان داده باشد. (۳)

۴- احمد الشریف خراسانی

سخاوی پس از اعطای لقب «مقریء» به احمد شریف خراسانی، می گوید:

«کان دیناً خیراً مقرئاً مقیماً برباط الشیرازی ....» (۴)

۵- ابو عبداللَّه کازرینی

محمد بن حسین بن محمد بن آذر بن بهرام فارسی ابو عبداللَّه کازرینی مقریء اهل مکه. (۵)

۶- احمد بن محمد بن عبداللَّه فارسی، مقریء مکه. (۶)

۷- صالح بن محمود اصبهانی

یکی از مقرئین به قراءات سبع و مدرسین در مسجدالحرام بوده است. (۷)

۱- چهارده روایت در قراءت قرآن مجید، ص ۱۸.

۲- همان، ص ۱۵.

۳- العقد الثمین، ج ۳، ص ۱۸.

۴- التحفهٔ اللطیفه، ج ۱، ص ۲۸۰.

۵- العقد الثمین، ج ۲، ص ۶.

۶- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۵۰.

۷- العقد الثمین، ج ۵، ص ۲۹.

ص: ۱۱۳

۸- معروف بن مشکان

معروف به ابوالولید مکّی، قاری أهل مکه .. صاحب مغنی در قراءات می‌نویسد:

(نامبرده) مولای عامر بن نفیل کندی، و از خطّه فارس است که کسری آنها را در کشتی فرستاد، تا حبشیان را از یمن طرد کنند. (۱)

و- امامت در مسجدالحرام

پیش از این در مسجدالحرام امامهای متعددی وجود داشته است، بلکه باید گفت که هر مذهبی برای خود امامی راتب داشت. (۲) و ما در اینجا- هرچند که جستجوی کامل نکرده‌ایم امّا- نام سه نفر از ایرانیان را که سالها امامت مقام ابراهیم را عهده‌دار بوده‌اند می‌آوریم:

۱- زاهر بن رستم اصبهانی

تقی‌الدین مکی درباره‌اش می‌نویسد: (وی) اصفهانی‌الأصل بوده و در بغداد متولد گردیده است. سالهای زیادی امامت مقام ابراهیم را عهده‌دار بود تا این که از امامت عاجز شده و ملازم منزل خود گردید. (۳) ۲- عبدالمحسن بن أبی العمید أبهری

وی به عنوان امام راتب در مقام ابراهیم بود، تا این که وفات یافت. (۴) ۳- عبدالملك بن أبی مسلم نهاوندی

او نیز به عنوان امام مقام ابراهیم تعیین شده بود. (۵) ز- تدریس در مکه و مسجدالحرام

از جمله مناصب و مشاغلی که ایرانیان مجاور در مکه مکرمه، بدان اشتغال داشتند، تدریس در مدارس مکه بوده و بلکه برخی از آنان کار تدریس در مسجدالحرام را نیز به عهده

۱- همان، ج ۷، ص ۲۴۲.

۲- جهت تحقیق بیشتر به کتاب تاریخ مکه، ج ۱، ص ۳۳۲ مراجعه شود.

۳- العقد الثمین، ج ۴، ص ۴۲۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۱۷.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۲۵۹.

۵- العقد الثمین، ج ۵، ص ۵۱۶.

ص: ۱۱۴

داشته‌اند. تقی‌الدین مکی به نام سه تن از آنان اشاره می‌کند:

۱- عبدالرحمن بن عبدالصمد نیسابوری

وی معروف به ابوالقاسم اکّاف، از اهالی نیشابور بوده و فقه را از ابو نصر بن ابی‌القاسم قشیری گرفته است ... و مختصرِ ابو محمد جوینی را در مکه تدریس می‌کرد. او در سال ۵۴۹ وفات یافت. (۱)

۲- صالح بن محمود کرومی اصبهانی

او یکی از مقرئین به قراءات هفتگانه و مدرّس در حرم شریف بوده ... که در سال ۷۵۷ در مکه وفات یافت و در قبرستان معلاهٔ دفن گردید. (۲)

۳- حسن بن علی بن محمود نهاوندی (نجیب‌الدین حنفی)

میورقی از عبدالمحسن بن علی ... نقل می‌کند که: امروز (۶۶۶ هجری) نجیب‌الدین حنفی، مدرس حنفی‌ها در مکه مکرمه می‌باشد. (۳) ح- اذان در مسجدالحرام

از آنجا که عده‌ای از ایرانیان علاقه خاصی به اذان گفتن در مسجدالحرام را داشته‌اند، برخی از آنان از طرف شیوخ حرم، به عنوان رئیس اذان‌گویان و برخی به عنوان مؤذن در مسجدالحرام تعیین گردیده‌اند. بعد از کمی دقت و مروری گذرا بر حالات این افراد، به نتیجه می‌رسیم که همه آنها از اهالی کازرون می‌باشند.

تقی‌الدین مکی به نام و شرح حال هر یک از آنان اشاره کرده و ما از باب اختصار فقط به ذکر نامشان اکتفا می‌کنیم:

۷۳- عبداللَّه بن علی بن محمد بن عبدالسلام بن ابی المعالی کازرونی. (۴) ۷۴- عبداللَّه بن علی بن عبداللَّه کازرونی. (۵) ۷۵- ذاکر بن عبدالمؤمن بن أبی المعالی کازرونی. (۶)

۱- همان، ج ۵، ص ۳۶۳.

۲- همان، ج ۵، ص ۲۹.

۳- همان، ج ۴، ص ۱۶۵.

۴- همان، ج ۵، ۲۱۳.

۵- همان، ج ۵، ص ۲۱۲.

۶- همان، ج ۴، ص ۳۶۲.

ص: ۱۱۵

۷۶- احمد بن عبدالسلام کازرونی. (۱) ۷۷- احمد بن علی بن محمد کازرونی. (۲) ۷۸- محمد بن عبداللّه بن علی کازرونی. (۳) ۷۹- محمد بن عبدالسلام بن ابی المعالی کازرونی. (۴) ۸۰- محمد بن علی بن عبداللّه بن علی کازرونی. (۵) ۸۱- عبدالسلام بن ابی المعالی کازرونی. (۶) ۸۲- عبداللطیف بن محمد بن حسین کازرونی. (۷) ۸۳- علی بن عبداللّه بن علی بن محمد کازرونی. (۸) ۸۴- عبدالمؤمن کازرونی. (۹)۸۵- علی بن محمد بن عبدالسلام کازرونی. (۱۰) ۸۶- احمد بن عبداللّه بن قاسم بن نافع بن ابی بزه، که به بشاربزی نامبردار و مکنی به ابوالحسن بوده است. وی مؤذن مسجدالحرام بوده و اصلًا ایرانی و از مردم همدان می‌باشد. (۱۱)

ط- خدمت در حرمین شریفین

ایرانیان این افتخار را دارند که خدمات و کمک‌های فراوانی را بخصوص به حرم امن الهی و مردم آن دیار انجام داده‌اند که گوشه‌ای از آن خدمات در تاریخ به ثبت رسیده است:

* خدمات اجتماعی

۸۷- تعمیر مسجدالحرام

ابراهیم بن محمد بن علی فارسی استرآبادی از جمله کسانی بود که در سال ۴۶۶ به مکه مشرف شد و خدمات چشمگیری را در مکه بخصوص در مسجدالحرام انجام داد.

و براساس نقل صاحب مرآةالحرمین، وی مواضعی از مسجدالحرام را که ویران شده بود، با صرف مبلغ سی‌هزار دینار تعمیر کرد. (۱۲)

۱- همان، ج ۳، ص ۸۱.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۰۸.

۳- همان، ج ۲، ص ۶۹.

۴- همان، ج ۲، ص ۱۲۱.

۵- همان، ج ۲، ص ۱۵۶.

۶- همان، ج ۵، ص ۴۳۱.

۷- همان، ج ۵، ص ۴۸۸.

۸- همان، ج ۶، ص ۱۸۳.

۹- همان، ج ۶، ص ۲۰۳.

۱۰- العقد الثمین، ج ۶، ص ۲۳۳.

۱۱- چهارده روایت در قرائت قرآن مجید، ص ۱۸.

۱۲- مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۲۸۳؛ العقد الثمین، ج ۳، ص ۲۶۱.

ص: ۱۱۶

۸۸- تعمیر و بازسازی حجر اسماعیل

محمد بن علی اصبهانی وزیر؛ از جمله کسانی بود که حجر اسماعیل را بازسازی و تجدید ساختمان کرد. (۱)

۸۹- تعویض ناودان کعبه

از جمله خدمات شیخ ابوالقاسم رامشت فارسی که از اعیان و تجار ایرانی به شمار می‌رفت، تغییر ناودان کعبه بود که در سال ۵۳۷ پس از مرگش توسط خادم او نصب گردید. (۲)

۹۰- بازسازی خانه خدا

در سال هزار و سیصد و نه سیل داخل مسجدالحرام و کعبه معظمه شد که آب به اندازه قامتِ انسان بالا آمد. در این جریان، تقریباً دو سوّم کعبه از طرف ناودان ویران گردید. در این برهه از زمان تنها کسی که خود را آماده تعمیر کعبه نمود؛ سید ما؛ زین‌العابدین کاشانی، از شاگردان محمد امین استرآبادی و از مجاورین بیت‌اللّه الحرام بود. (۳)

۹۱- پوشاندن کعبه معظمه

در سال ۴۶۶ هجری ابراهیم بن محمد بن علی فارسی استرآبادی، به هنگام تشرّف به مکه مکرمه، ملاحظه کرد که سالهاست خانه خدا پوشش و پرده ندارد، پس کعبه را از پارچه سفیدی که بافت هند بود، پوشانید. (۴) همچنین رامشت بن حسین فارسی، که از اعیان و تجار ایرانی بود، در سال ۵۰۲ هجری قمری کعبه را پرده پوشانید، و این زمانی بود که پرده از طرف خلیفه، به خاطر جنگی که با پادشاه سلجوقی داشت، نرسید. قیمت این پرده هیجده‌هزار مثقال مصری بود. (۵)

۹۲- بازسازی مساجد مکه مکرمه

از جمله مساجدی که در مکه مکرمه، به دست ایرانیان بازسازی شد؛ مسجد تنعیم، خَیْف و مسجد جبل‌الرحمه می‌باشد.

۱- العقد الثمین، ج ۲، ص ۲۱۲.

۲- مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۳۷۵.

۳- روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۷۱.

۴- تاریخ مکه، ج ۱، ص ۲۲۰.

۵- العقد الثمین، ج ۴، ص ۳۸۶؛ تاریخ مکه، ج ۱، ص ۲۱۹؛ مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۲۸۳.

ص: ۱۱۷

ابراهیم بن محمد بن علی فارسی استرآبادی، مسجدی را که عایشه در تنعیم از آنجا احرام بست بازسازی و تجدید ساختمان کرد. (۱) و محمد بن علی اصفهانی وزیر، مسجد خَیْف را در منا و همچنین مسجدی را که برفراز جبل‌الرحمه در عرفات است بازسازی کرد. (۲)

۹۳- وقف خانه برای فقرای مجاور

وقف خانه و رباط در اطراف مسجدالحرام، برای فقرا و مستمندان مجاور خانه خدا، یکی دیگر از خدماتی است که عده‌ای از ایرانیان عهده‌دار آن بوده‌اند که برخی از آن خانه‌ها در قسمت صفا و برخی دیگر نزدیک باب الحزوره و یا در کوچه حجر بوده است.

یکی از این خانه‌ها را شاه شجاع بن محمد بن مظفر یزدی پادشاه فارس (۳) و دوّمین آن را رامشت بن حسین بن شیرویه فارسی معروف به «رباط رامشت» (۴) و سومین خانه را ابراهیم بن محمد اصفهانی (۵) وقف کردند.

۹۴- وقف املاک در عرفات

خدمت ارزنده دیگری که ایرانیان به میهمانان خدا و زائران بیت‌اللّٰه‌الحرام کرده‌اند، وقف حدود پنجاه مورد ملک در عرفات است که توسّط عبدالسلام بن ابی المعالی کازرونی انجام پذیرفت. (۶)

۹۵- ایجاد استراحتگاههای موقت در بین راه

عبدالعزیز بن علی بن عثمان بن محمد اصفهانی معروف عجمی که یکی از تجار مکه مکرمه بوده، اموال و زمینهای زیادی در مکه و وادی «مر» و «هده» بدست آورد و در هده جایگاهی را برای استراحت موقت زائرانی که پیاده به طرف خانه خدا می‌رفتند ساخت و وقف نمود. (۷)

۹۶- راه‌اندازی چشمه بازان

چشمه بازان به همت یکی از مشایخ عجمِ مجاور مکه مکرمه؛ بنام دانیال بن علی بن سلیمان بن محمود لرستانی کردی راه‌اندازی شد. وی تلاش زیادی برای ایجاد این چشمه

۱- همان، ج ۳، ص ۲۶۱.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۱۲.

۳- التحفة اللطیفه، ج ۲، ص ۲۱۰.

۴- العقد الثمین، ج ۴، ص ۳۸۵؛ تاریخ مکه، ج ۱، ص ۲۱۹.

۵- همان، ج ۳، ۲۳۹.

۶- همان، ج ۴، ص ۴۳۱.

۷- همان، ج ۵، ص ۴۵۴.

ص: ۱۱۸

کرد و سفرهایی بدین منظور به مصر و عراق نمود تا نظر صوبان نائب‌العراقین را برای شرکت در این کار جلب کند. سرانجام به کمک او چشمه را در سال ۷۲۶ هجری جاری ساخت. (۱) تقی‌الدین مکی راه‌اندازی چشمه بازان را به خلیفهٔ بن محمود کیلانی نسبت داده است. (۲)

۹۷- آبرسانی به صحرای عرفات

از کارهای عظیمی که محمد بن علی اصفهانی در مکه مکرمه انجام داد این بود که جهت رفاه حال زائران خانه خدا، آب را به عرفات رساند.

تقی‌الدین مکی در شرح حال محمد بن علی اصفهانی می‌نویسد:

«و أجری الماءَ إلی عرفات ... و کان یعطی أهل مکهٔ کل سنهٔ مالًا عظیماً لیجروا الماء إلی عرفات.» (۳)

«آب را به عرفات برد .. در حالی که اهل مکه همه سال مخارج زیادی را برای رساندن آب به عرفات متحمل می‌شدند.»

۹۸- احداث دیوار برای شهر مدینه

از آنجا که مردم مدینه سالیان درازی از حملات و غارتگری اعراب به تنگ آمده بودند، محمد بن علی اصفهانی با احداث دیواری در اطراف این شهر، مردم آن سامان را از نگرانی بیرون آورد.

همچنین تقی‌الدین مکی می‌نویسد:

«و بنی علی مدینهٔ رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و سلم- سوراً و کان الأعراب تنهبها و تغیر علیها فکان الخطیب یقول علی‌المنبر: اللهم صن حرم من صان حرم نبیک- صلّی اللّه علیه و سلّم- و هو محمد بن علی الإصبهانی ...» (۴)

«در اطراف شهر پیامبر خدا- ص- دیواری احداث کرد؛ زیرا اعراب اطراف مدینه همیشه به شهر حمله کرده و اموال مردم را غارت می‌کردند و- خطیب به عنوان تقدیر از این عمل- بر منبر می‌گفت: خدایا! حرم کسی را که حرم پیامبر تو را مصون کرد مصون بدار، و منظورش محمد بن علی اصفهانی بود ...»

۱- همان، ج ۴، ص ۳۴۳.

۲- همان، ج ۴، ص ۳۲۰.

۳- همان، ج ۲، ص ۲۱۲.

۴- همان.

ص: ۱۱۹

* خدمات فرهنگی

ایرانیان علاوه بر خدمات علمی؛ از قبیل حدیث و روایت و تدریس در مسجدالحرام، خدمات فرهنگی دیگری نیز در حرمین شریفین ارائه کرده‌اند که به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

۹۹- تأدیب و تعلیم کودکان در مسجدالحرام

دو تن از ایرانیانی که این خدمت را نسبت به کودکان مکه مکرمه انجام داده‌اند عبارتند از: ۱- محمد بن اسماعیل بن حسین شیرازی، که مدتی عهده‌دار تعلیم و تأدیب کودکان در مسجدالحرام، زیر گلدسته باب العمره بوده است. (۱) ۲- مؤمن بن محمد کازرونی مکی، که او نیز مؤدب اطفال در حرم شریف بوده است. (۲)

۱۰۰- وقف کتابهای نفیس و گرانبها

شاه شجاع بن محمد بن مظفر یزدی؛ سلطان خطه فارس .. در حرم مدنی آثاری از خود به یادگار گذاشت ... از جمله آنها: کتابخانه‌ای است که مشتمل بر بهترین کتابها و گرانبهاترین آنها می‌باشد .. (۳)

۱۰۱- تألیف کتاب

از ایرانیان معروف و مشهور در مکه مکرمه، بیشترین وقت خود را صرف تألیف کتاب کرده و از این راه خدمتی به اسلام نمودند. اینک نام دو تن از کسانی را که موفق به این کار شدند می‌آوریم:

۱- شیخ مجدالدین فیروزآبادی

سباعی در تاریخ مکه می‌نویسد:

«و قد ألّف کتابه القاموس فی منزله بمکهٔ بجوار الصفا ..» (۴)

شیخ مجدالدین فیروزآبادی صاحب قاموس، کتاب خود را در منزلش، در مکه نزدیک

۱- همان، ج ۱، ص ۴۱۳.

۲- همان، ج ۷، ص ۳۱۴.

۳- التحفهٔ اللطیفه، ج ۲، ص ۲۰۹.

۴- تاریخ مکه، ج ۱، ص ۳۲۷.

ص: ۱۲۰

صفا تألیف نمود که خود صاحب قاموس این مطلب را در آخر کتابش یادآوری کرده است. (۱) ۲- محمد امین استرآبادی

میرزا محمـد امین استرآبادی که از علمای اخباری است، کتاب خود «الفوائـد المـدنیّه» را هنگامی که مجاور قبر پیامبر اسـلام- ص- بود، تألیف نمود. (۲)* خدمات هنری

سباعی می‌نویسد:

شیـخ عیسـی که اصـل او از شـیراز است، معروف به زیبایی خط می‌باشـد، و تمام آن خطوط و نقش و نگارهایی که در زمانش، در مسجد، نوشته شده، همه‌اش را او نوشته است. (۳)* خدمات پزشکی

از بین ایرانیان مجاور در مکه مکرمه، نام دو تن در تاریخ ثبت گردیده است که خدمات شایسـته‌ای را به مردم مکه؛ از نظر طبابت و برطرف کردن نیازهای دارویی و معالجه دیگر بیماریهای مردم؛ از قبیل شکسته‌بندی و غیره انجام داده‌اند:

۱- محمد بن اسحاق شیرازی معروف به غیاث‌الدین ابرقوهی، که تقی‌الدین مکی در شرح حال او می‌نویسد:

«و کان له معرفهٔ بالطب و له فیه تألیف حَسَن و انتفع به‌الناس فی ذلک کثیراً بمکهٔ و کان یحسن الیهم فیما یحتاجونه من الأدویه و غیر ذلک.» (۴)

«او (غیـاث الـدین ابرقـوهی) دارای شـناخت و معرفت در طب بود و در این زمینه کتـابی تـألیف نمود که مردم مکه از آن بهره‌هـای فراوان بردند. او کمک دارویی زیادی به مردم نمود.»

۲- محمد بن عبداللَّه بن علی کازرونی، که نامبرده نیز عهده‌دار شـغل شکسته‌بندی در مکه مکرمه بود. (۵)این بود نمونه‌ای از صدها خدمت و شـغلی که ایرانیان در حرمین شـریفین داشـته‌اند. ناگفته نماند که ما در صدد جسـتجوی کامل در این زمینه نبودیم. بدیهی است که

۱- القاموس المحیط، ج ۴، ص ۴۱۸.

۲- اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۳۷.

۳- تاریخ مکه، ج ۲، ص ۴۶۷.

۴- العقد الثمین، ج ۱، ص ۴۰۹.

۵- همان، ج ۲، ص ۶۹.

ص: ۱۲۱

ایرانیان افتخار خدمت به حرمین شریفین، بیش از آنچه گفته شد داشته‌اند. که در صورت تمایل می‌توانید به کتب مربوط و تاریخ و رجال مکه مراجعه نمایید ..

پی نوشتها:

ص: ۱۲۲

ص: ۱۲۳

ص: ۱۲۴

ص: ۱۲۵

آل سعود و عربستان سعودی

مشایخ فریدنی

مقدّمه

در عربستان سعودی تاکنون سرشماری دقیقی نشده است و شاید هم این کار ممکن نباشد. (۱) تعداد سکنه این کشور را حدود ده میلیون نفر تخمین می‌زنند که غالباً در صحاری نجد و حجاز و احساء و بیابانهای کشورهای همسایه ییلاق و قشلاق می کنند. مساحت قلمرو سعودیان تقریباً یک میلیون و هفتصد و پنجاه کیلومتر مربع است که بیش از دو سوم آن را ریگزارهای نفود (۲)و رَبْع الخالی (۳) و صحراهای لم یزرع و کوهستانهای خشک فراگرفته است و رودخانه قابل ذکر و باران کافی و رطوبت و بطور کلی آب و هوای مساعد ندارد. بیش از نیمی از سکنه این کشور صحرانشین و دامدارند و زیر چادر به سر می‌برند و پیوسته در حال کوچکند.

قسمتهایی از مرزهای خاکی سعودی هنوز مشخص نشده و به صحاری کشورهای همسایه می‌پیوندد.

این کشور از شمال به اردن و عراق و از مشرق به دریای سرخ و از جنوب به خلیج

۱- برای اطلاع از تاریخ جغرافیای عربستان و شرح احوال آل سعود رجوع شود به: راهنمای آرامکو، ۸۱- ۳. ۱۹۶۰،.

۲- نفود به فتح اول در لغت به معنی نابود کننده و تمام کننده آب و توشه است و نام ریگزار وسیعی است که‌قسمت اعظم شمال شبه جزیره عربستان را فراگرفته است.

۳- رَبع خالی به فتح را در لغت یعنی منزلگاه و جایگاه خالی از سکنه، و نام صحاری وسیعی است که تمام اراضی مرکزی و قسمت وسیعی از زمینهای شرقی عربستان را فراگرفته است. این صحرا و صحرای نفود را دهناء یعنی روغن مالی شده رنگ برنگ نیز می گویند- معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۹۳ نویسنده در مأموریت حجاز این دو صحرا را با اتومبیل پیمود.

ص: ۱۲۶

عدن و اقیانوس هند و کشورهای یمن و حضرموت و مسقط و عمان و از مشرق به خلیج فارس و دریای عمان و امارات و قطر و بحرین و شارجه (شارقه) و ابوظبی و عجمان و رأس الخیمه و فُجَیره و القوین و کویت و عراق منتهی می‌شود.

عربستان در طول تاریخ و تا دهه سوم قرن بیستم هرگز روی امن و آسایش ندیده و هیچ وقت همه قبایل و اراضی آن، زیر سلطه یک حکومت درنیامده بود. شیوخ عشایر عرب در صدر اسلام و در عهد خلفای اموی و عباسی و خواندگاران عثمانی فقط گاهی به اسم با سلطان و خلیفه بیعت می‌کردند، امّا در عمل سر به هیچ قانون حتی قوانین اسلام فرو نمی‌آوردند. نخستین بار که تمامی قبایل عرب زیر سلطه یک حکومت درآمدند و امن و نظام در صحاری عربستان مستقر گشت و مناطق پراکنده شبیه جزیره به هم پیوست، در عهد دولت عبدالعزیز ابن سعود (۱) در نیم قرن اخیر بود.

امروزه عربستان به استانهایی چون نجد، حجاز، احساء، تهامه، عَسیر و نجران ...

تقسیم می‌شود که علی رغم اختلاف منطقه و اقلیم همه به وسیله حکمران سعودی اداره می‌شود. نجد قلب صحرا و موطن آل سعود و منشأ فرقه وهابی حنبلی است. در شمال نجد، منطقه جبل شَمَّر واقع است که در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میدان تاخت و تاز آل رشید بوده است. در جنوب شرقی جبل شَمَّر، ناحیه قصیم و وادی ذوالرُمَّه و اراضی نجد واقع است. شهرهای عُنَیْزَه و دِرْعِیَّه و بُرَیْدَه، موطن آل سعود و منشأ فرقه وهابی در نجد است. شهرستان سُدَیْر و شهر مَجمَّعه در جنوب شرقی قصیم (۲) می‌باشد. آبادیهای نجد عموماً در واحه‌ها و وادیها و شعاب جبال طُوَیْق بنا شده‌اند. ناحیه وَشْم در جنب وادی مَحْمِل و شهر ریاض پایتخت عربستان هر دو در ناحیه عارِض واقعند. حجاز را گاهی استان غربی عربستان می‌نامند و شهرهای مکه و مدینه و یَنْبُع و جدَّه و طایف از بلاد حجاز به شمار می‌روند. شهر نظامی جیزان- جازان- در ناحیه عسیر در تهامه و در ساحل دریای سرخ است. ابْها که هشت هزار پا از سطح دریا ارتفاع دارد مرکز ناحیه عَسِیر خاص، می‌باشد و شهر تاریخی نجران در مرز یمن واقع است. احْساءِ و قطیف و ظَهْران (۳) و خُبَر و دَمّام در ساحل خلیج فارس قرار دارند و اکثریت سکنه آنها شیعی مذهبند. نفت عربستان از این منطقه استخراج می‌شود و عمدتاً از بندر نفتی «رأس التَنوره» و از خلیج فارس صادر می‌گردد.

۱- اعلام زرکلی ج ۴، ص ۱۴۳.

۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۶۷- برای اطلاع از تاریخ و جغرافیای نجد نیز به همین کتاب، ج ۵، ص ۲۶۱ وتاریخ نجد نوشته امین ریحانی و سایر کتابهایی که در منابع این مقاله صورت داده شده مراجعه شود.

۳- این شهرها در منطقه نفت خیز عربستان واقع است و مرکز فعالیت شرکت «آرامکو» می‌باشد.

ص: ۱۲۷

شهرها و استانها و اراضی عربستان غالباً به نامهای باستانی یا به اسم عشایری که در آنها ساکنند خوانده می‌شود. این تقسیمات حدود مشخصی ندارند بخصوص که اهالی آنها مرتباً در حال کوچند و نسبت جمعیت این کشور با مساحت آن از پنج نفر در هر میل مربع کمتر است. در این کشور کشاورزی و صنعت عمده‌ای- غیر از نفت- وجود ندارد و فقط یک عُشر از مجموع اراضی آن قابل زراعت می‌باشد.

استعمار انگلیس در جزیرةالعرب

سالهای اول قرن بیستم، دوران اوج سیاست استعماری و فعالیّتهای اقتصادی و ژئوپلیتیک انگلستان در خاورمیانه و خلیج فارس بود. خطر پیشرفت سریع آلمان در منطقه که تا عراق و خلیج فارس پیش آمده بود و راه هند را به خطر می‌انداخت، دولت انگلیس را بر آن داشت تا از سویی داردانل و باب المَنْدَب و سایر تنگه‌ها و معابر و بنادر راه هند را در کنترل خود درآورد و از سوی دیگر قدرت خویش را در خلیج فارس و دریای عمان تثبیت و بی‌رقیب و دولتهای منطقه را فرمانبردار خویش سازد. در همین مسیر «لرد کرزن» نایب‌السلطنه انگلیس (در مستعمرات هند) به سال ۱۳۲۱/ ۱۹۰۳ به خلیج فارس آمد و شیخ کویت و سایر مشایخ کنار خلیج را تحت الحمایه دولت متبوع خود ساخت و راه‌دریایی خلیج فارس و دریای عمان را بر روی آلمان و سایر دول اروپایی بست. (۱) دولت انگلیس در سال ۱۳۲۲/ ۱۹۰۴ با شتاب اختلافات خود را با فرانسه و روس رفع کرد و با آن دو دولت، اتحادیه‌ای برای رویارویی با آلمان تشکیل داد. در سال ۱۳۲۵/ ۱۹۰۷ روس و انگلیس برای بریدن پای آلمان از خاورمیانه و خلیج فارس، طبق معاهده‌ای مناطق نفوذ و فعالیت خود را در ایران و سایر بلاد منطقه قسمت کردند. دولت انگلیس برای تأسیس پایگاه مطمئنی در منطقه، از طرفی شریف حسین پادشاه حجاز را به وسیله کلنل لورنس فریب داد و به فکر تاسیس دولت متحد اسلامی و اتحاد اسلام و عرب انداخت و از طرف دیگر دفتر اتحاد اسلام «پان اسلامیزم» را در لندن تأسیس نمود و سر رشته ارتباط سران و دولتمردان کشورهای مسلمان را در دست خود گرفت.- همان دفتری که بعدها بیشتر منادیان وحدت اسلام باآن سرو کار پیدا کردند- بنا به اصل «فَرِّق تَسُدْ/ تفرقه بینداز تا در مقام

۱- برای تفصیل قرارداد ۱۹۰۷ رجوع شود به تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود، ج ۷، ص ۲۰۳۳ به بعد، تهران، ۱۳۳۲ ه. ش.

ص: ۱۲۸

ریاست باقی بمانی» دنیای اسلام را تجزیه و تضعیف کرد و به بهانه‌های ناسیونالیستی، آنها را به جان هم انداخت و دولتمردان مسلمان را زیر بال خود گرفت. بعد هم که آلمان در برابر او سرسختی نشان داد، جنگ جهانی را به راه انداخت که حاصل آن شکست آلمان و عثمانی و روی کار آمدن دولتهای دست‌نشانده و احزاب نژادپرست و تقویت قومیت عربی ... و مآلًا سیادت انگلستان بر خاورمیانه عربی بود. خانم گِرتُورد بل منشی سرپرسی کاکس کمیسر عالی انگلیس در بغداد، ضمن نامه‌ای که به پدرش نوشته سیاست بریتانیا را در خاورمیانه ضمن یک جمله چنین خلاصه کرده است: «پدر، از بس که شاه ساختم خسته شدم!» (۱) مبانی سلطنت آل سعود

در سال ۱۳۲۰/ ۱۹۰۲ عبدالعزیز بن عبدالرحمان معروف به ابن سعود (۲) و ملقب به شاهین صحرا (۳) در بیست سالگی خود با اقدامی اسطوره مانند موفق شد ریاض را تصرّف کند و سلطنت عربستان سعودی را بنیان نهد. مبانی دولتی که وی تأسیس کرد- و پیشینه آن به قرن هجدهم میلادی می‌پیوندد- بر شمشیر و محمل حکومت او ترویج مذهب حنبلی وهابی بود. (۴) یک روحانی متعصب نجدی به نام شیخ محمد بن عبدالوهاب در اواسط قرن هجدهم موفق شد تحصیلات «سلفی» (۵) و نظرات نوظهور خود را در نجد ترویج کند و امیر شهر دِرعیَّه را مرید و طرفدار خود سازد. در سال ۱۱۵۷/ ۱۷۴۴ بین این عالم نجدی و امیر محمد ابن سعود، (۶) امیر دِرعیه پیمانی بسته شد که به موجب آن، امیر سعودی از سوی خود و اعقاب خویش پشتیبانی و اطاعت از شیخ و اعقاب او و سایر علمای وهابی را برعهده گرفت و شیخ نیز قبول کرد که خود و اولاد و پیروانش پیوسته راهنما و مدافع و یاور امیر سعودی باشند و تمام نیرو و نفوذ خود را در حمایت از آن خاندان به کار برند. این همان پیمان است که عبدالعزیز و سایر ملوک سعودی و نیز مشایخ آل شیخ پیوسته محترم شمرده‌اند. ابن عبدالوهاب و فرزندانش تا امروز حامی جدی سلطنت سعودی و عهده‌دار امور شرعی و فرهنگی و قانونی و قضائی بوده‌اند و شاهان سعودی پیوسته فرمان پذیر ایشان بوده و به حکم و فتوای شورای دینی وهابی به شاهی می‌رسند یا از سلطنت- چنانکه درباره سعود بن عبدالعزیز عمل شد- خلع می‌گردند.

۱- نامه‌های خانم گروترود بل، ج ۲.

. ۱۹۲۷. ۶۲۱، ۲..

۲- سُعود به ضم اول در لغت مصدر است به معنی میمنت و مبارکی و نام جدّ خاندان سعودی است.

۳- صقرالجزیرهٔ، که نام کتاب احمد عبدالغفور عطار است.

۴- برای اطلاع از عقاید وهابیّه رجوع شود به: ابجد العلوم، ص ۸۷۱؛ ابن بشر/ ۱ و ۸۹؛ تاریخ نجد الحدیث ۲۱؛ الفکرالسّامی، ج ۴، ص ۱۹۶؛ الأعلام، ج ۷، ص ۱۳۷؛ عبدالوهاب ۱۰ ...

۵- سلفیّه یا اصحاب سلف صالح فرقه‌ای از مسلمانانند که فقط به سنّت و سیره بزرگان صدر اسلام عمل می‌کنندو از تجدّد و تغییر و تبدیل سنّت رسول‌اللّه- ص- و صحابه اجتناب می‌ورزند. معروفترین علمای این فرقه ابن تیمیه شیخ‌الاسلام احمد بن عبدالحلیم ۶۶۱- ۷۲۸ ه. ق. است که شیخ محمد بن عبدالوهاب از او پیروی کرده است.

۶- محمد بن سعود بن محمد بن مرخان فرحان- ف ۱۱۷۹ ه. ق.- نخستین امیر معروف سعودی- صقرالجزیرهٔ، ج ۱، ص ۵۲؛ قلب جزیرهٔالعرب ۳۲۷ ...

ص: ۱۲۹

شیخ محمد بن عبدالوهاب (۱۱۱۵- ۱۲۰۶/ ۱۰۷۳- ۱۷۹۲)

محمـد بن عبدالوهاب بن سـلیمان بن علی نجدی تمیمی مکنّی به ابن عبدالوهاب، در تاریکترین ادوار تاریخ نجد در شـهرکی به نام عُیَیْنَه- نزدیک ریاض- در خانواده اهل علم متولـد شد. او بنیانگذار یک فرقه مذهبی حنبلی است که مخالفانش پیروان او را مُدَیِّنه- یعنی دین سـازان- یـا وهـابیّه خواندنـد ولی خود شـیخ نـام هم مسـلکان خویش را اهـل توحیـد و موحـدین گـذاشت. پـدرش شـیخ عبدالوهاب عالمی نیکنام بود و در عیینه امور شرعی و قضایی و تدریس را برعهده داشت. او شخصاً تعلیم و تربیت محمّد را زیر نظر گرفت و محمّد که هوش و اسـتعداد بسـیار داشت هنوز ده ساله نشده بود که تمامی قرآن و بسـیاری از احادیث صـحاح سته را از بر کرد و وقتی بیست ساله شد تمامی علوم شـرعی و ادبی رایج در نجد را فراگرفته بود. در آن موقع توجهش به محیط وحشی و عقاید جاهلی و بـدوی اعراب درنـده‌خوی خونخوار عُینیه و سایر بلاد نجـد جلب شد و معتقد گردید که معتقدات عراب حجاز ازاسـلام به دور و پست‌ترین نوع بت‌پرستی و خرافه‌گرایی است. پس تصـمیم جدّی به مبارزه مسلّحانه و بی‌امان با بعضی رسوم و کارهای رایج در بلاـد اسـلامی گرفـت. او سـاختن بقعه وگنبـد بر مزارات و پـا گرفتن و گـچ‌کاری و سـنگ‌انداختن بر قبـور و ایسـتادن و زیـارت خوانـدن در مقابر و سـفرهای زیارتی- غیر از سـفر مکه و مـدینه و بیت‌المقـدس (۱)- و اسـتعمال دخانیـات و سـینه‌زنی و قمه‌زنی و زنجیرزنی ... و بطور کلی هر رسم و عادتی که به تشـخیص وی در عهد رسول‌الله و سـلف صالح نبوده، بدعت و حرام و مرتکب آن را واجب‌القتل دانست و فتوا داد که برای محو این عادات و رسوم باید شمشیر به دست گرفت و جهاد کرد.

رؤسای قبایل و شیوخ و علمای نجد- از جمله برادر شیخ محمد که شیخ سلیمان نام داشت- با او به مخالفت پرداختند و کار را چنان بر او تنگ کردند که مجبور شد زادگاه خویش را ترک کند و به «حُرَیْمِلاء» برود (۱۱۳۹/ ۱۷۲۶) ولی در حریملاء هم کسی گوش به حرف او نـداد و ناگزیر شـد به حجاز سـفر کنـد. در مکّه حج را به سـنّت حنابله سـلفی ادا کرد و در مدینه چندی در حوزه درس عبـداللّه بن ابراهیم بن سـیف نجـدی و محمـد حیات سِـنْدی حضور می‌یافت. بعد از راه شام به نجد بازآمد و سپس به بصـره رفت. بصریان که سخنان شیخ را مخالف معتقدات خود دیدند، بر او شوریدند و او را مجبور ساختند با پای برهنه و شکم گرسنه

۱- روایت کرده‌انـد که رسول اللّه- ص- در مرض موت فرمود: «لعنـهٔ اللّه علی الیهود و النصـاری اتّخـذوا قبورانبیائهم مساجـد» یعنی لعنت خـدای بر یهود و نصارا باد که قبور پیغمبران خویش را مسـجد گرفتنـد، محمـد تقی سپهر، ناسخ التواریخ، جلد اول، از کتاب دوم ص ۵۴۴، تهران ۱۳۱۴ ه. ق.، عبداللّه بن محمد بن عبدالوهاب، مختصـر سیرهٔ الرسول، ص ۴۶۱، قاهره، ۱۳۷۹ ه. ق. ... و سـایر منابع و اهل سـنت ادعا می‌کنند که در حدیث نبوی است: «لاتُشَدّ الرحالُ الالثلاثهٔ، مسـجدالحرام و مسجدالأقصـی و مسـجدی» یعنی جز برای مسـجدالحرام و مسجدالأقصـی و مسـجد من نباید بار سفر بست- وهابیه و حنابله از این گونه احادیث استفاده کرده بنای بر قبور و وقوف بر قبور را جایز نمی‌دانند.

ص: ۱۳۰

راه صحرا در پیش گیرد. اگر مردی به نام ابوحُمَیْدان به داد او نرسیده و بر خر خود سوارش نکرده بود در بیابان تلف می‌شد. بعد به ایران آمد و چندی در اصفهان به تحصیل ادامه داد.

سپس به کربلا و نجف رفت. گرچه در ایران و عراق زمینه مساعـدی برای قبول دعوت وهابی نیافت امّا دیـدن پاره‌ای رسوم مذهبی، او را در پیکاری که در پیش داشت استوارتر ساخت.

مورخان نجدی چیزی از سفر ابن عبدالوهاب به ایران ننوشته‌اند و گویند وی از بصره به زبیر و احسا و از آنجا به حریملاء بازگشت. (۱) اما علمای اسلام در حریملاء درصدد قتل وی برآمدند و محمد ناچار گریخته و به عُیَیْنَه پناه برد. در عیینه بخت به او روی آورد و عثمان بن حَمَد بن مَعْمَر امیر آن شـهر او را در خانه خود پذیرفته خواهرش را به همسـری وی داد و او پس از سالها رنج و مجاهده در عمر سی و هشت- نه سالگی سر بر بالین آسایش نهاده صاحب خانه و خانواده و پشتیبان گردید.

اتفاقاً همسرش نیز زنی باهوش و کارآمد بود و به شوهرش کمک بسیار کرد.

شیخ در عیینه مذهب خود را آشـکار کرد و جمعی به دعوت او درآمدند. او اعلان کرد هرکس از مذهب حنبلی سلفی پیروی نکند از اسـلام خـارج و واجب‌القتـل است. نخستین اقـدام او آن بود که به دستیاری پیروانش درختهای مقدسـی را که زنان بر آنها دخیل می‌بسـتند کنـد و سوخت. بعـد بقعه زید بن الخطاب (۲)- برادر عمر بن الخطـاب- را که در جنگ با مسـلمیه کـذاب شـهید شـده و زیارتگاه بود ویران کرد. زن شوهرداری هم نزد شـیخ به گناه زنا اعتراف کرد که به حکم وی سـنگسار شد. او در عیینه حوزه درس فقه دایر کرد و خود به تدریس پرداخت ...

علمـای عیینه و سـایر بلاـد نجـد که دعوت شـیخ را در حـال پیشـرفت دیدنـد نامه‌هایی به سـلیمان بن محمـد امیر احساء نوشـته خطر روزافزون وهابیان را گوشزد و رفع این غائله را تقاضا کردند.

سلیمان نامه‌ای به امیر عیینه- که از امیر احساء مدد مالی می‌گرفت- نوشـته دسـتور تبعید شـیخ و قتل او را در صورت مقاومت صادر کرد. محمـد بن عبـدالوهاب وقتی از این دسـتور خبر یـافت و دانست که دیگر کاری از دست برادر همسـرش ساخته نیست ناچار به درعیه گریخت و مقدر بود که آن شـهر موطن و مدفن او باشد و در آنجا سـنگ بنای دولت سعودی را کار بگذارد (۱۱۵۷/ ۱۷۴۴) امیر درعیه محمد بن سعود- بنیان‌گذار سلطنت سعودی- وجود شیخ را وسیله مناسبی برای دست‌اندازی به شهرهای همسایه و امتداد قدرت در نجد یافت. او به دیدار شیخ

۱- صقر جزیرهٔ العرب، ج ۱، ص ۲۸.

۲- ابوعبدالرحمان زید بن الخطاب- برادر بزرگ عمر بن خطاب- از اجلّه صحابه رسول‌اللّه بود و قبل از عمرمسلمان شد. در غزوات رسول‌اللّه حضور داشت و در جنگ با مسیلمه کذّاب در عهد خلافت ابوبکر به شـهادت رسید ۱۲ ه. ق. قبرش در یمامه تا زمان ابن عبدالوهاب زیارتگاه بود؛ طبقات ابن سعد، ج ۳ ص ۲۷۴ در هشت مجلد با فهرست، ایران ۱۳۲۱ ه. ق.

ص: ۱۳۱

رفت و به تشویق همسرش (موضی) پیمانی با او منعقد کرد که خود و جانشینانش پیوسته حامی و مبلّغ مذهب وهابی باشند. شیخ نیز از سوی خود و اعقابش قول داد که هرگز دست از یاری و پشتیبانی سعودیان برندارند. ابن عبدالوهاب بعد از امضای این پیمان تا نزدیک نیم قرن که زنده بود در درعیّه ماند و در آنجا خط و قواعد خروج هول‌انگیز وهابی را مشخص کرد.

در چارچوب مسلک ابداعی خود پایه‌های سلطنت سعودی را محکم ساخت و به تأیید محمد بن سعود و بعد از او پسرش عبدالعزیز و سپس سعود بن عبدالعزیز همت گماشت و آنان را به جنگ و کشتار مخالفان برانگیخت و موجب پرشدن خزانه سعودی و وسعت قلمرو سعودیان در نجد و حجاز و عراق و خلیج فارس و سایر بلاد عرب گردید. خود شیخ در بیشتر جنگهای وهابیان سلاح در دست شرکت می‌کرد او هنوز زنده بود که هیبت وهابیان سراسر عربستان و خاورمیانه را فراگرفته بود. و پیروان بی‌ترحّم خود را- که مانند خوارج یا قرامطه یا پیروان صاحب الزنج کوچکترین نشانی از مهر و شفقت نداشتند- «الاخوان» یا «اخوانُ مَن اطَاع اللّه» (۱) می‌نامید و موفق شد از راهزنان نجدی دستجاتی با انضباط و جنگاورانی وحشت‌آفرین بسازد که توانستند مسیر تاریخ را در عربستان تغییر دهند. او روز آخر ذی قعده سال ۱۲۰۶/ ۱۷۹۲ بعد از عمری دراز، بیش از نود و یک سال، (۲) در درعیه فوت کرد و همانجا به خاک سپرده شد، بدون اینکه بر قبرش بقعه‌ای بسازند یا امروز مکان دفن او معلوم باشد.

تألیفات بسیاری از محمد بن عبدالوهاب برجای مانده که مشهورترین آنها به عناوین ذیل است: کتاب التوحید، رساله کشف الشبهات، تفسیر سورهٔ الفاتحهٔ، اصول الایمان، تفسیر شهادهٔ انْ لا اله الا اللّه، معرفَةُ العبد ربَّه و دینه، المسائل التی خالف فیها رسول‌الله اهل الجاهلیهٔ، فضل الاسلام، نصیحهٔ المسلمین، معنی الکلمهٔ الطیّبهٔ، الأمُر بالمعروف و النهیِ عن المنکر، مفید المستفید، مجموعهٔ الخطب، رسالهٌ فی انّ التقید جایز لاواجبٌ، کتاب الکبائر ... که همه به چاپ رسیده و جملگی در اثبات مذهب حنبلی سَلفی است.

اولاد شیخ- معروف به آل الشیخ- پیوسته مورد احترام شاهان سعودی بوده و سمت مفتی بزرگ و وزیر فرهنگ و آموزش و رئیس دانشگاه و قاضی محاکم دادرسی را برعهده دارند. دعوت وهابی و چگونگی انتشار و آثار آن از زمان حیات شیخ تا امروز پیوسته از مسائل بحث‌انگیز دنیای اسلام بوده است.

پیروانش او را پیشوای انقلاب فکری مسمانان و راه‌گشای مصلحانی چون شهاب الدین

۱- یعنی برادران کسی که از خدای اطاعت کند.

۲- ابن بشر سال ولادت شیخ محمد را- ۱۱۱۱- نوشته و بنابراین هنگام مرگ ۹۷ سال داشته است.

ص: ۱۳۲

آلوسی و سید جمال‌الدین افغانی و شیخ محمد عبده مصری و جمال‌الدین قاسمی شامی و خیرالدین تونسی و صدیق حسن‌خان بهوپالی هندی و امیر علی هندی و شیخ محمد اقبال لاهوری و أبوالأعلی مودودی لاهوری (۱) ... می‌دانند ولی سایر مسلمانان، بخصوص شیعیان، بشدّت با این عقیدت و مؤسس آن مخالفت می‌ورزند، بخصوص بعد از آنکه وهابیان به سال ۱۳۱۶/ ۱۸۹۸ کربلا را قتل عام و ویران کردند و حرم مطهر حسین بن علی-ع- و عباس بن علی-ع- را به آتش کشیدند. کینه مسلمانان نسبت به آنان شدت یافته کتابهای بسیار در ردّ و طعن بر فرقه وهابیّه به رشته تحریر درآورده‌اند. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب «الذریعهٔ الی تصانیف الشیعه» (۲) برخی از این ردّه‌ها را به شرح ذیل نام برده است:

۱- الاوراق البغدادیه، تألیف شیخ ابراهیم راوی عراقی.

۲- الفجر الصادق فی الرّد علی منکری التوسل والکرامات و الخوارق، تألیف جمیل صدقی زهاوی شاعر معاصر عراقی.

۳- دلیل واقعی.

۴- صلح اخوان، تألیف شیخ داوود نقشبندی بغدادی.

۵- المنحهٔ الوهبیّه.

۶- الصواعق الإلهیّه، تألیف شیخ سلیمان بن عبدالوهاب برادر شیخ محمد بن عبدالوهاب ...

اینها ردّیه‌های علمای اهل سنت است. اما بعضی ردّیه‌های علمای شیعه به این شرح است:

۷- الآیات البیّنات.

۸- البراهین الجلیّه فی دفع شبهات الوهابیّه، تألیف سید حسین قزوینی.

۹- المشاهد المشرّفهٔ و الوهابیون، تألیف شیخ محمد علی بن محمد جعفر.

۱۰- منهج الرّشاد، تالیف شیخ جعفر کاشف الغطاء.

۱۱- الهادی، تألیف محمد بن حسین فارسی در ردّ کتاب کشف الشبهات ابن عبدالوهاب که غیر از پیروان خود را در آن کتاب کافر شمرده است.

۱۲- الردّ علی الوهابیّه، تألیف شیخ محمد جواد بلاغی.

۱۳- الرّد علی الوهابیّهٔ، تألیف میرزا محمد علی اردوبادی.

۱- الأعلام زرکلی، ج ۷، ص ۱۳۷.

۲- ج ۱۰، ص ۲۳۵ و ۲۳۶.

ص: ۱۳۳

۱۴- الرّدّ علی الوهابیّة، تألیف سید محمود لواسانی عصار.

۱۵- الرد علی الوهابیّة، تالیف شیخ مهدی اصفهانی.

۱۶- الردّ علی الوهابیّة، تألیف شیخ هادی کاشف الغطاء.

۱۷- کشف الإرتیاب فی اشیاع محمد بن عبدالوهّاب، تألیف سید محسن امین عاملی. (۱) شیخ عبداللّه قصیمی بغدادی ردّی بر این کتاب با عنوان «الصراع بین الاسلام والوثنیة» نوشته که آن هم در مصر به چاپ رسیده است.

برای مزید اطلاع درباره این کتابها باید به مجلدات الذریعة و معاجم و فهارس مطبوعات عربی و فارسی مراجعه کرد و جهت اطلاع از تفصیل عقاید ابن عبدالوهاب و داوری در ماهیّت و ارزش و آثار آن، مطالعه کتابهایی که در ذیل این مقاله صورت داده شده سودمند است.

آل سعود

آل سعود از اعقاب ربیعة بن نزار بن معد بن عدنان و از بنی بکر بن وائل و بنی ذُهْل ابن شیبان بشمار می‌روند. چون جدّ اعلای ایشان محمد بن سُعود در درعیّه بر بنیاد تعالیم ابن عبدالوهاب حکومت این طایفه را تأسیس کرد آنان را «آل سُعود» خواندند. نسبت سعود را چنین آورده‌اند: سعود بن مُقرّن بن مَرْخان بن ابراهیم بن موسی بن ربیعة بن مانع مریدی. (۲) مانع (۳)از مشایخ قبیله بکر بن وائل بود و در قصبه دُروع از توابع طایف می‌زیست. او به سال ۸۵۰/ ۱۴۴۶ به دعوت پسر عم خود ابن درِْع که امیر منفوحه (۴) و حجر الیمامه (۵) و جَزْعه، در نجد بود نزد وی رفت و واحه المُلَیْبید و الغُضَیَّه را از او به تیول گرفته به کشاورزی پرداخت. امّا مانع و پسرش به شیوه سایر مشایخ عرب خوی جنگجویی و تجاوز داشتند و گاهگاه به قبایل همسایه حمله می‌بردند. ربیعه به آل یزید تاخته مردان آن قبیله را از دم تیغ گذراند و زنان و اموالشان را تصاحب کرد. پسر او هم که موسی نام داشت از راهزنان معروف نجد بود و در عهد او، آل سعود به صورت دسته‌ای غارتگر در نجد شناخته شدند. ابراهیم دو پسر به نام وَطْبان و مُقَرِّن داشت که اوّلی سردودمان آل وطبان- ساکن زبیر نزدیک بصره- بود و دوّمی جدّ اعلای آل سعود است که در نجد به سلطنت رسیدند. از احوال مُقرّن و نیاکان

۱- امین عاملی، علاوه بر کتاب کشف الإرتیاب قصیده‌ای هم در ۴۰۶ بیت در ردّ بر هابیه نوشته است. اعیان الشیعه ج ۱، ص ۳۷۳.

۲- صقرالجزیرة، ج ۱، ص ۳۹.

۳- همان منبع، ص ۴۰.

۴- منفوحه، در لغت اسم مفعول است، از نفح الطیب، یعنی وزیدن بوی خوش یا نفخ الصبا یعنی وزیدن نسیم صباکه گوی عطر می‌پراکند. و نام قریه‌ای است در نجد که زادگاه و مسکن و مدفن اعشی قیس، شاعر جاهلی در آنجا بوده است- معجم‌البلدان، ج ۵، ص ۲۱۴.

۵- همان منبع از ص ۴۴۱ تا ۴۴۷.

ص: ۱۳۴

او تفصیلی در تاریخ باقی نمانده است. همین قدر می‌دانیم، سعود پسر مقرن نخستین فرد معروف این خاندان است که در درعیّه به امارت رسید. وی بر آل مَعْمَر که اخوال او بودند تاخته اهالی درعیه را قتل عام کرد و آل مَعْمَر را به عُیَیْنَه متواری ساخت و خود در آن شهر به امارت نشست. او در سال ۱۱۴۰/ ۱۷۲۷ در درعیه درگذشت و پسرش محمّد حکمران آن شهر شد.

محمد بن سعود (۱۱۴۰- ۱۱۷۹ ه. ق.)

چنان که گذشت، محمد بن عبدالوهاب وقتی نتوانست در عیینه بماند به درعیه رفت.

وی در آنجا به خانه یکی از شاگردانش که عبداللّه بن سُوَیْلِم نام داشت وارد شد و سایر شاگردان و مریدانش دور او را گرفتند. محمد بن سعود به تشویق برادرش ثِنْیان و مُوضِی همسرش از فرصت استفاده کرده به دیدار شیخ رفت و با او پیمان اتحاد منعقد کرد. از آن پس شیخ محمد مجال پیدا کرد نقشه‌هایی را که سالها در سر کشیده بود عملی کند و دولت وهابی را بر پایه‌ای استوار تأسیس نماید. محمّد به اشارت شیخ و ارشاد او ارتشی مجذوب و خونریز از اعراب تشکیل داده شروع به دست‌اندازی و غارت قبایل نجد کرد. «عُرَیْعر» امیر احساء و حسن بن هبةاللّه امیر نجران، در سال ۱۱۷۸/ ۱۷۶۵ برای رفع غائله وهابیان بر درعیّه تاختند.

لیکن محمد بن سعود به تدبیر شیخ این خطر را دفع کرد. امیر احساء را ناگزیر از بازگشت به شهر خویش کرد و با امیر نجران پیمان صلح منعقد نمود. دهام بن دَوَاس، امیر ریاض دشمن سرسخت شیخ از سال ۱۱۶۰/ ۱۷۴۷ حملات خود را به درعیّه آغاز کرده بود که سالها ادامه داشت و موجب کشتار بسیار از طرفین شد. امیران حُرَیْمِلاء و ضَرِیّه نیز هر وقت فرصت می‌یافتند بر درعیّه حمله می‌بردند. امّا محمد بن سعود مقاومت می‌کرد و ابن عبدالوهاب نیز در میدان جنگ حاضر می‌شد و روحیّه سربازان را تقویت می‌کرد. سرانجام محمد بن سعود در ۱۱۷۹/ ۱۷۶۵ بعد از بیست سال حکمرانی و جنگ درگذشت و جای خود را به پسرش عبدالعزیز سپرد.

عبدالعزیز بن محمد (۱۱۷۹- ۱۲۱۸ ه. ق.)

در مدت دویست ساله حکومت آل سعود دو امیر در این خاندان به قدرت و مهابت و قساوت شهرت یافتند؛ یکی عبدالعزیز بن محمد بن سعود (۱) و دیگری عبدالعزیز بن

۱- قلب جزیرة العرب ص ۳۲۸، ابن بشر ج ۱، ص ۱۷، صقرالجزیرة ج ۱، ص ۶۴.

ص: ۱۳۵

عبدالرحمان. اولی به پشتیبانی شیخ محمد بن عبدالوهاب کشوری وسیع به تصرف آورد و دومی مملکت عربی سعودی را تأسیس کرد.

عبدالعزیز بن محمد به سال ۱۱۸۵ / ۱۷۷۳ بر عشایر متحد نجد تاخت و آنان را در قریه حایر (۱) شکست داد. بعد سپاهیان امیر ریاض را در سال ۱۱۸۷/ ۱۷۷۳ تار و مار کرد و پس از مرگ دهام شهر ریاض را به تصرف آورد. در ۱۱۹۰/ ۱۷۷۶ شهر ثَرْمَدَه را گشود و سال بعد دو ناحیه مهم سُدَیْر و وَشْم تسلیم او شدند. (۲) سپس با امیر عیینه و سایر مشایخ نجد پیمان آشتی منعقد کرد و بیشتر قبایل آن خطه به عقیدت وهابی گراییدند. او اراضی خرج و تهامه و شهرهای مجمعه و حرمه و بُرَیْدَه را تصرف کرد و در جنگ با غالب بن مُساعد شریف مکه پیروزی با او بود. در حمله به جبل شَمَّر و حایل و قصیم بعد از قتل و غارت بسیار، آن نواحی را به تصرف آورد و با قتل عامهای بی‌رحمانه، اعراب سراسر عربستان را مرعوب و فرمانبردار خود ساخت.

اگر درنده خویی عبدالعزیز و پسرش سعود نبود، نه امارت سعودی دوام می‌یافت و نه مسلك وهابی رواج پیدا می‌کرد. به فرمان او هر مسلمان غیر وهابی چه شیعی و چه سنی واجب‌القتل و مال و ناموسش بر وهابیان حلال بود. تا کشف نفت هزینه ارتش و بودجه کشور سعودی از همین محلها، تأمین می‌شد. از جمله فتوحات عبدالعزیز که موجب شهرت او در عربستان شد، فتح مکه و مدینه و طایف بود که مشاهد متبرکه و قبور ائمّه را ویران کرد و رسوم وهابی را در حجاز جاری ساخت. تصرّف بحرین و چند امارت ساحلی خلیج فارس سابقه‌ای برای آل سعود بوجود آورده که همواره به آن استناد می‌کنند. در اواخر امارت عبدالعزیز بود که شیخ، در عمر نود و یک سالگی- و به قول «ابن بِشْر» مورخ نجدی در نود و هشت سالگی درگذشت.

از کارهای ننگین عهد عبدالعزیز این بود که پسرش سعود به امر او و فتوای علمای وهابی در فروردین ۱۲۱۷ ه. ق. به کربلا- حمله کرد و اهالی آن شهر مقدس را قتل عام نموده، حرم حسین بن علی-ع- و عباس بن علی-ع- را ویران کرده به آتش کشید. در این حمله که به بهانه دست‌اندازی اعراب شیعی خزاعِل به حُجاج نجدی صورت گرفت شهر کربلا کاملًا غارت شد و خیابانهای آن از کشتگان انباشته گردید. اعراب وهابی کشتگان را برهنه می‌کردند

۱- حایر در لغت یعنی حوض و گودالی که آب باران در آن جمع شود و نام محلّی بوده است در نجد. مدفن وتربت حسین بن علی-ع- در کربلا نیز حایر نام دارد، معجم‌البلدان، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲- این نواحی که سابقاً واحه و وادی بوده امروز به شهرهای آباد تبدیل شده است.

ص: ۱۳۶

و لباسشان را می‌ربودند. (۱) به مشاهد کربلا هر اهانتی توانستند کردند و جواهرات نفیس و پرده‌ها و قندیلها و هر چه طلا و نقره و اشیاء گرانبها و نذورات که در خزانه حرمها بود یغما کردند. سپس اشیاء غارتی را بر شتران بار کرده به طرف نجد بازگشتند. می‌خواستند نجف را نیز ویران و قتل عام کنند لیکن سیلاب بهاری راه را برایشان بست و ناچار به درعیّه بازگشتند. (۲) امّا یکی هم پیدا شد که به شیوه خود وهابیان از امیر سعودی انتقام بگیرد. در تابستان ۱۲۱۸/ ۱۸۰۳ روزی عبدالعزیز هشتاد و سه ساله در مسجد طریف در درعیه پیشاپیش نمازگزاران امامت می‌کرد. ناگاه مردی در کسوت درویشان از پشت سر بر او حمله کرد و کارد خود را تا دسته در پشت او فرو برد و او را به قتل آورد. گفتند که وی مردی شیعی از اهالی کربلا بود (۳) و بدین طریق انتقام خون ناحق همشهریان خود را گرفت. او از چندی پیش به صورت طالب علم به درعیه آمده نزد مشایخ وهابی مشغول تحصیل بود. مردی آرام و سربراه می‌نمود و همه روزه برای نماز در مسجد می‌آمد و پشت سر عبدالعزیز نماز می‌گزارد تا آن روز که مجال یافت و کار او را ساخت. وهابیان بر آن مرد حمله برده سرش را بریدند و عبدالعزیز نیز بعد از ساعتی چند جان داد.

متصرفات سعودی در عهد عبدالعزیز به شرح ذیل بود: عَسِیر و تهامه، حجاز، عُمان، احساء، قطیف، زیاره و بحرین، وادی الدّواسِر، خَرْج، مُحْمِل وَشْم، سُدَیْر، قَصِیم، جبل شَمَّر، درعیّه، مَجْمَعَه، مَنیح، بِیشَه، رَنیّه، تُرابه و ...

در زمان عبدالعزیز انگلیسیها خاندان سعودی را شناختند و با سعودیان رابطه دوستی برقرار کردند. «اولریخ ژاسپر زیتس» مستشرق آلمانی در همان ایام با لباس درویشی به مکّه آمد و در موسم حج در عرفات سعود بن عبدالعزیز را دیدار کرد- که سادگی او را می‌ستاید- این مستشرق را در یمن کشتند و یادداشتهای ارزشمند سفر حجازش از بین رفت.

سعود دوم که وهابیان او را کبیر لقب داده‌اند (۱۱۶۳- ۱۲۲۹ ه. ق.)

او امیری شجاع ولی سفّاک و بی‌باک بود و از نیروی ابتکار و اراده و سرعت عمل بهره کافی داشت. فتوحات سعودی در شبه جزیره عربستان و خلیج فارس به دست او انجام گرفت

۱- اعراب اسم جنس است به معنی عرب بادیه‌نشین، فرد آن اعرابی است- اعراب جمع عرب نیست.

۲- محمد تقی سپهر در ناسخ‌التواریخ، ج ۱، تاریخ قاجاریه، وقایع سال ۱۲۱۶ ه. ق، شرح جالی درباره حمله سعودی به کربلا نوشته که خالی از اشتباه نیست ولی خواندنی است. می‌نویسد: «عبدالوهاب نامی از عرب بادیه سفر بصره کرد و در نزد یک تن از علمای بصره که محمد نام داشت یک چند از زمان متعلّم بود و آن گاه از آنجا به اراضی ایران آمده در اصفهان متوقف گشت و در نزد علماء به تحصیل علم نحو و صرف و معانی و بیان پرداخت و نیز از اصول و فقه بهره تمام یافت و در مسائل شرعیّه آغاز اجتهاد نهاد. و در اجتهاد خویش اصل و فرع دین چنان نهاد که خدای فرد، رسل و رسائل بفرستاد و پیغمبر آخرالزمان قرآن بیاورد و دین خویش بنمود. بعد از او خلفا هر یک مجتهدی بودند مانند ابوبکر و عمر و عقمان و علی و شافعی و ابوحنیفه و جعفر صادق. بدین‌گونه مجتهدی از پی مجتهدی دیگر برسد و باید مجتهدین استخراج مسائل از کتاب خدای کنند. و بسیار چیز را بدعت دانست. از جمله بنای قباب عالیه بر قبور ائمّه و انبیا و تذهیب بقاع به زر و سیم و موقوف داشتن اشیاء نفیسه در مضاجع متبرکه و طواف مراقد ایشان و تقبیل عتبه را شرک دانست و مرتکبین این اعمال را با بت‌پرستان برابر نهاد ... با این عقاید از اصفهان به وطن خویش مراجعت کرد و با عبدالعزیز که یکی از مشایخ عرب بود پیوست و او را با خود در این عقاید همدست کرد ... عبدالعزیز را به خاطر آمد که بر قلعه نجف تاختن کرده قبه مبارک را پست کند و موقوفات بقعه شریفه را برگیرد و زائرین آن حضرت را که به گمان خود بت‌پرست می‌پنداشت مقتول سازد. پس لشکری به مسعود داده و او را بدین مهمّ مأمور داشت. مسعود با مردم خود به طرف نجف

اشـرف سـرعت نموده قلعه نجف را به محاصـره انداخت و چند کرت یورش به قلعه برده مقصود حاصل نکرد و از آنجا بی نیل مرام مراجعت کرده آهنگ کربلا نمود و با دوازده هزار تن از ابطال رجال خود چون سیلاب بلامنافضـهً به کربلا درآمد و در این هنگام بامداد روز عید غدیر بود. پس تیغ بی دریغ در سکنه آن بلده نهاده پنج هزار تن از مرد و زن مقتول ساختند و ضـریح مبارک را در هم شکسته آلات زر و سیم و جواهر رنگین و لآلی ثمین که سالهای فراوان از هر کشوری و کشورستانی بدانجام حمل داده و خزینه نهـاده بودنـد به نهب و غـارت برگرفته قنادیـل زرین سـیمین از را فرود آوردنـد و خشـتهای زر احمر را از ایوان مطهر بـاز کردنـد و چندان که توانستند در تخریب آثار و بنا کوشش کردند و بعد از شش ساعت از شهر بیرون شدند و اشیاء منهوبه را بر شتران خویش نهاده به جانب درعیّه کوچ کردنـد»- در هامش گزارش سـپهر بایـد یادآوری شود که نام رهبر مـذهبی وهابی محمد بن عبدالوهاب بوده و او با محمد بن سعود پدر عبدالعزیز پیمان همکاری بسته است. نام پسر عبدالعزیز هم سعود بوده و حمله سعود به نجف بعد از کربلا بوده است.

۳- صـقر الجزیرهٔ، ج ۱، ص ۵۴. در تاریـخ ابن بشـر آمـده است که قاتل مردی کرد به نام عثمان از اهالی عماریه- نزدیک موصل- بود.

ص: ۱۳۷

و در سی سال آخر عمر پدرش، همه امور کشور سعودی در دست او بود. سعود به سال ۱۲۰۳ ه. ق./ ۱۷۸۸ م به حکم ابن عبدالوهاب از سوی پدر به ولایت عهد منصوب شد و بعد از مرگ عبدالعزیز مدت یازده سال بر عربستان سلطنت می‌کرد. حتّی مورخان وهابی هم نتوانسته‌اند درنده‌خویی و قتل عامهای هولناك او را پنهان دارند. اشراف حجاز و امرای عرب طی نامه‌هایی باب عالی را متوجه خطر روزافزون قدرت پیشتاز وهّابیان ساختند و به آنان فهماندند که این طایفه به عربستان بسنده نمی‌کنند و هدفشان تسلط بر سراسر متصرفات عثمانی و همه مسلمانان است. سرانجام دربار اسلامبول تصمیم به رفع غائله وهّابی گرفت و محمد علی پاشا حکمران مصر را مأمور کرد لشکری مجهّز به عربستان اعزام کند و سعودیان و وهّابیان را از بیخ و بن براندازد. در همین اوقات بود که سعود در عمر شصت و شش سالگی در درعیه به بیماری سرطان روده درگذشت و از عذاب مشاهده ویرانی کشورش به دست مصریان نجات یافت. (۱) ارتش مصر در عربستان

هیبت وهّابیان تخت سلاطین عرب را به لرزه درآورده بود. در آن ایّام کسی از بیم هلاکت جرأت سفر حج و زیارت نداشت. شریف غالب (۲) پادشاه حجاز از هول جان تظاهر به وهابیگری می‌کرد و بعد از شکستی که از سعود خورد (۱۲۲۱ ه. ق.) دستور داد قبور ائمه را در بقیع و سایر مشاهد و مزارات متبرّکه را در مکه و مدینه با خاك یکسان کنند. او استعمال دخانیات را حرام اعلان کرد و مذهب حنبلیِ سفلیِ وهابی را در حجاز رسمیت داد ... اما او و سایر بزرگان حجاز در نهان با دربار اسلامبول مکاتبه داشتند و برای نجات کشور خود می‌کوشیدند. سرانجام سلطان سلیم بن مصطفی (متوفی در ۱۲۲۲ ه. ق.) امپراطور عثمانی مصمّم به براندازی وهابیان و آل‌سعود شد و محمد علی پاشا را مأمور این مهم فرمود. او هم ارتشی مخلوط از سربازان ترك و آلبانی و عرب به فرماندهی پسرش طوسون پاشا به حجاز اعزام داشت. طوسون در سال ۱۲۲۷/ ۱۸۱۲، از بندر یَنْبُع وارد مدینه شد و آن شهر را گشوده به سوی مکه شتافت. گرچه مقاومت وهابیان شدید بود امّا در برابر آتش توپخانه مصریان کاری از پیش نبردند و شکست یافتند. طوسون وارد مکّه شد و بعد از چند روز محمد علی پاشا

۱- مورّخان وهّابی از مسعود و شجاعت و سخاوت او سخن بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند وی اهل علم بوده و از فقه و اصول و حدیث بهره کافی داشته است.- صقر الجزیرهٔ- ج ۱، ص ۵۶.

۲- تاریخ مکه، ج ۲، ص ۱۲۵- شریف غالب با ناپلئون بعد از این که وی مصر را متصرف شد مکاتبه داشت و ازسوی ناپلئون پیشنهادهایی برای عقد قرارداد بازرگانی دریافت کرده بود. پاسخ یکی از نامه‌ای ناپلئون در صفحه ۲۶ همین مأخذ نقل شده است.

ص: ۱۳۸

نیز وارد مکّه گردید. او شریف غالب را به جرم اهمال و سازش‌کاری معزول و زندانی کرد و برادرش سرور بن غالب را به مقام شریف مکّه منصوب نمود. (۱) شکست آل سعود و سقوط درعیّه

بعد از سعود بن عبدالعزیز پسرش ابراهیم (ف ۱۲۳۵ ه. ق.) به امارت درعیّه رسید ولی از سویی بین او و عمویش عبدالله بن عبدالعزیز بر سر جانشینی اختلاف افتاده بود و در نتیجه جنگ خانگی سعودیان را ناتوان می‌کرد و از سوی دیگر ارتش مصر به سوی نجد در حال پیشروی بود. محمد علی پاشا که از پیروزی ارتش خود اطمینان حاصل کرده بود به قاهره برگشت و طوسون را با عده کافی و توپخانه قوی روانه نجد ساخت. طوسون بدون هیچ مانعی تا قلعه رس- دویست و هفتاد کیلومتری شمال شرقی مدینه- پیش رفت ولی در آنجا با مقاومت شدید وهابیان برخورد کرد و با دادن تلفات بسیار نتوانست به پیشروی ادامه دهد.

ناچار به پیشنهاد وهابیان تن به ترک مخاصمه داد و به قاهره بازگشت.

محمد علی پاشا از طوسون به سبب ضعفی که نشان داده بود خشمگین گشت و او را توبیخ و از امارت معزول کرد و پسر دیگرش ابراهیم پاشا را مأمور تسخیر نجد ساخت. ابراهیم با لشکری تازه‌نفس به نجد رفت و خود را به درعیّه رسانده پایتخت آل سعود را در محاصره گرفت. او با آتش سنگین توپخانه مقاومت وهابیان را درهم شکست و آنان را ناگزیر به تسلیم بلاشرط ساخت. عبدالله بن سعود- که برادر را برکنار کرده و خود به جای او نشسته بود- بعد از شش ماه مقاومت قلعه و پادگان درعیّه را تحویل مصریان داد (۱۲۳۴ / ۱۸۱۸) و هیأتی را به ریاست عمش عبدالله بن عبدالعزیز- که شیخ آل سعود بود- همراه شیخ علی بن محمد بن عبدالوهاب نزد ابراهیم پاشا فرستاد. به دستور ابراهیم اموال و املاک خاندان سعودی و ابن عبدالوهاب ضبط شد و عبدالله بن سعود را به اسلامبول بردند که در آنجا محکوم به سربریدن گردید. علمای وهابی و امرای سعودی را یا سر بریدند و یا تیرباران کردند و بعضی را به دهانه توپ بستند یا پی سپر سمّ ستوران ساختند. احمد بن رشید حنبلی قاضی درعیّه را در حضور ابراهیم شکنجه‌هایی شدید دادند از جمله دندانهایش را یکی یکی کشیدند. سپس پایتخت سعودی را به آتش کشیدند و تمامی خانه‌ها و آبادیهای آن را ویران کردند و شهر را با خاک

۱- ابراهیم پاشا ابتدا با عبداللّه به نیکی رفتار کرد و او را با چهار صد تن از رجال سعودی نزد محمد علی پاشا به قاهره فرستاد. محمد علی نیز او را به اسلامبول روانه کرد. در آنجا او را در بند کرده چندی برای عبرت ترکان در کوچه و بازار گرداند و بعد در میدان ایاصوفیه به قتل آوردند. همراهانش را نیز در سایر میادین اسلامبول کشتند. صقر الجزیرة، ج ۱، ص ۶۵.

ص: ۱۳۹

یکسان کردنـد. نخیلات و باغها و زراعتهای درعیّه را نیز معـدوم نمودند ... زنان و کودکان و پیران بقیهٔ السـیف را به سایر بلاد نجد کوچاندنـد و بعض امرای سـعودی و مشایـخ اولاد عبدالوهاب را به قاهره تبعید کردند. وقتی ارتش مصـر از درعیّه برمی‌گشت دیگر در آن شهر هیچ مال و آبادی و هیچ ساکنی باقی نمانده بود. (۱) بعضی نتایج لشکرکشی ابراهیم پاشا به نجد

نتایج لشکرکشی مصریان به عربستان را می‌توان به صورت ذیل جمع‌بندی کرد:

۱- درعیّه و سایر شهرهای وهّابی بعد از حدود نود سال آبادانی، غارت و ویران گردید.

۲- کشور وسیع عبدالعزیز و پسرش سعود متلاشی شد.

۳- تعداد بی‌شماری از اعراب وهّابی قتل عام شدند.

۴- پیشرفت دعوت وهابی متوقف شد و رعبی که از وهابیان در دلها پیدا شده بود از بین رفت.

۵- سلطنت سعودی منقرض گردید.

۶- همراه با سـربازان مصـری و ترک و آلبانی، فرهنگ غربی تا قلب عربسـتان راه یافت، و پای اروپاییان به آنجا باز شد. بطوری که یک سال بعد از سقوط درعیّه (۱۲۳۶/ ۱۸۲۰) ارتش انگلیس در بحرین مستقر شد و نفوذ آن دولت در خلیج فارس توسعه یافت.

۷- بعـد از این پیروزی بود که فکر ناسـیونالیزم عرب در سـر محمـد علی پاشا و بعـد شـریف حسـین پیـدا شد و در قرن بیسـتم منشأ تحولات شگرف در خاورمیانه گردید.

۸- اندیشه وحدت قومی عربی، بعد از این پیروزی، در سر رجال عرب پیدا شد و از مصر نشأت گرفت.

۹- اندیشه تشکیل دولت بر اساس اسلام و قوانین اسلامی از همان ایام عملی شناخته شد.

۱۰- بعد از فتح عربستان و سوریّه بود که محمد علی پاشا کشور خدیوی مصر را مستقل اعلام کرد ...

۱- شوکانی، البدرالطالع، ۱/ ۲۶۲، قاهره، ۱۳۴۸ ه. ق. در دومجلد- ابن‌بشر ۱۷۶- ۱۳۱- قلب جزیرهٔالعرب/ ۳۳۱ ...

ص: ۱۴۰

سالهای فترت (۱۲۳۴/ ۱۸۱۸- ۱۳۲۰/ ۱۹۰۲)

بعد از سقوط درعیه تا چند سال کسی از خاندان سعودی به فکر سلطنت نیفتاد.

ابراهیم پاشا مقام حکمرانی نجد را به یکی از اعیان مصر به نام اسماعیل پاشا واگذار کرد و او از سوی خود افسری به نام خالد پاشا را که مردی ستمکاره و مهمل بود روانه نجد کرد.

صحرانشینان نجدی از ضعف وی استفاده کرده به حالت بدوی و غارتگری برگشتند و به جان هم افتادند. در سال ۱۲۳۵/ ۱۸۱۹ ترکی (۱) پسر عبدالله بن سعود جمعی از اعراب را با خود همراه ساخته ریاض و بعد عارض را تصرف کرد و ارتش مصر را از این دو شهر بیرون راند.

سپس اعراب جبل شَمَّر و مطیر را با خود یار ساخت و دولت‌گونه‌ای تشکیل داد. در ۱۲۴۲/ ۱۸۳۳ فیصل بن ترکی از مصر گریخته به پدر پیوست و به یاری او احساء و قطیف را گرفت و ترکان را از وادی حنیفه بیرون راند. مشایخ قبایل شَمَّر و حایل نیز با ترکی پیمان دوستی بستند و کار سعودیان دوباره رونق گرفت. امّا بنی اعمام ترکی به فرماندهی مِشاری بر او تاختند و ترکی را به قتل رساندند. مشاری در ریاض به امارت نشست لیکن در سال ۱۲۹۴/ ۱۸۸۷ فیصل پسر ترکی به کمک آل رشید ریاض را بازگرفت و مشاری را کشته، خود به جای او نشست. وقتی این خبرها به محمد علی پاشا رسید امیری را به نام خورشید پاشا مأمور نجد کرد و ریاض را گشوده جمعی از وهّابیان را به قتل آورد و فیصل را با دو پسرش عبدالله و محمد و دو برادرش و جمعی از بنی اعمامش در بند کرد و به قاهره تبعید نمود. محمد علی پاشا یکی از امیرزادگان سعودی را که تربیت اروپایی داشت و از انضباط و فرمانبرداری او مطمئن بود به جای فیصل به حکومت نجد منصوب کرد (۱۲۵۴/ ۱۸۳۸) امّا وقتی او به ریاض رسید اعراب بر او شوریدند و او را بیرون کردند. خالد سالها در عربستان دربدر بود تا اینکه به سال ۱۲۷۸ ه. ق. در جدّه درگذشت. (۲) محمد علی پاشا بر اثر فشار روس و انگلیس که حامیان عثمانی بودند، بعد از اعلام استقلال ناچار شد ارتش خود را از جزیرةالعرب فراخواند. فیصل بن ترکی بعد از رفتن مصریها فرصتی پیدا کرده از قاهره به نجد آمد و در ریاض به حکومت پرداخت و تا سال ۱۲۸۲ در آنجا بود. امّا بعد از مرگش باز جنگ خانگی آل سعود شروع شد و به جان هم افتادند. آل رشید فرصت پیدا کرده ریاض را متصرف شدند و شیخ کویت دست‌اندازیهای خود را به نجد آغاز

۱- از زمان ترکی بن عبداللّه بن محمد بن سعود امارت سعودی از اولاد عبدالعزیز فحد به اولاد برادرش عبداللّه‌منتقل شد و تا امروز در همین سلاله باقی است.

۲- بعضی سال وفات خالد بن سعود بن عبداللّه را- ۱۲۵۷ ه. ق. و محل فوتش را مکّه نوشته‌اند- الأعلام زرکلی ج ۳، ص ۳۳۷.

ص: ۱۴۱

کرد. ارتش عثمانی در سال ۱۲۸۸ ه. ق. به کمک کویتیها استان شیعه‌نشین احساء و قطیف را تصرف کرده ضمیمه بصره کردند. محمد بن رشید شمری (۱) در سال ۱۳۰۶ ه. ق. بر آل رشید غلبه کرده ریاض را از ایشان گرفت و ضمیمه حکومت حایل ساخت. همین امیر شمّری در سال ۱۳۰۸ ه. ق. ناحیه قَصیم و عُنَیْزه و بُرَیْدَه را بگشود و یکه‌تاز صحاری نجد شد.

بعد از فیصل پسرش عبدالرحمان برای استرداد ریاض با عشایر قصیم علیه ابن رشید متحد گشت و با او وارد جنگ شد. امّا بسختی شکست خورد بطوری که دل از امارت برگرفته نجد را ترک گفت و رهسپار قطیف و احساء گردید. در احساء استاندار عثمانی به او پیشنهاد اطاعت کرد تا حکومت ریاض را بازیابد امّا نپذیرفت و وارد کویت شد. شیخ کویت ابتدا به او اجازه اقامت در خاک خود را نداد و عبدالرحمان ناگزیر چندی در قطر بسر برد. ولی بعد از چندی با موافقت مقامات عثمانی به کویت بازگشت و ده سال در آنجا با عسرت بسر برد تا آنکه پسرش عبدالعزیز ریاض را بگشود و او و سایر افراد خانواده را به آن شهر برگرداند.

بازگشت آل سعود به نجد

عبدالعزیز بن عبدالرحمان در ایام جنگهای داخلی نجد و درگیریهای خونین پسران فیصل با یکدیگر، روز ۲۹ ذی حجه ۱۲۹۳/ ۱۸۸۰ در ریاض متولد شد، در پنج سالگی الفبا را یاد گرفت و قرآن می‌خواند و اجزائی از کتاب الهی را ازبر داشت، در هشت سالگی همراه با عمّش محمد بن فیصل و شیخ عبداللّه بن عبداللطیف آل شیخ در مجلس مذاکره آشتی با محمد بن الرشید حضور داشت. در ده سالگی گرفتار مصائب زد و خوردهای خانوادگی شد و در یازده سالگی با والدین خود ناگزیر از ترک ریاض و کوچهای پیاپی در صحاری احساء و کویت و الربع الخالی گردید. او در این سفرهای پرخطر فنون جنگهای صحرایی و حکومت بر صحرانشینان را فراگرفت و در شعر و ادب عربی مهارت یافت. قسمت اعظم قرآن و احادیث نبوی را حفظ کرد و از امثال عربی و تاریخ و جغرافیای عربستان و وقایع و ایّام قبایل و مفاخر و مثالب آنان و احوال رجال و سرداران صحرا اطلاع کافی به دست آورد. او بدویان را شناخت و خویها و توقعات و نیازهای ایشان را درک کرد و اخبار نجد و سرگذشت نیاکان خود را از پدر و سایر رجال سعودی شنید و از چگونگی مداخلات بیگانگان بخصوص ترکها و انگلیسها و

۱- محمد بن عبدالله بن علی شَمَّری امیر حایل- در مغرب نجد- بزرگترین امرای آل رشید بود که از سال ۱۲۸۵ ه. ق. بعد از قتل پنج نفر از برادرزادگان خود به امارت رسید و در صحاری شام و عراق و نواحی مدینه و نجد و یمامه و اطراف یمن حکومت می‌کرد. وفاتش به سال ۱۳۱۵ در حایل اتفاق افتاد. قلب جزیرة العرب، ص ۳۳۴- عقد الدرر- تألیف جمعه ابراهیم، ص ۹۹، دمشق، ۱۳۷۲ ه. ق.

ص: ۱۴۲

آلمانیها در عربستان آگاهی کافی پیدا کرد. ضمناً از خاندان ابن عبدالوهاب اخبار سیره و مغازی رسول الله و تاریخ اسلام و شرح مذاهب اسلامی را بیاموخت و در مدرسه اجتماع بدوی تجارب بسیار اندوخت ... و خلاصه آنکه فردی شایسته برای حکومت در صحرا و کارشناسی مطلع از فرهنگ و سنن عربی بار آمد.

پدرش بعد از ترک ریاض ابتدا به یکی از قبایل عجمان پناه برد امّا زندگی بین آن اعراب را برای خود و خانواده‌اش ناامن و پرخطر دید. پس به «الرَبْعُ الخالی» رفته چند ماهی را بین قبیله بنی مُرَّه گذراند. آن ماهها سخت‌ترین ایام زندگی عبدالعزیز بود. بنی مُرَّه وحشی‌ترین و خونخوارترین اعراب صحرا بودند و شرایط بسیار دشوار زندگی در صحاری سوزان و بادهای سموم و گرسنگی و تشنگی و خوردن سوسمار و خرمای خشک و شیر شتر برای امیرزاده‌ای جوان چون او سخت و بلکه غیر قابل تحمل می‌نمود. مع ذلک همه این دشواریها را ناگزیر بر خود هموار کرد و راه و رسم مبارزه با فقر و گرسنگی و تشنگی را بخوبی فراگرفت.

خانه عبدالرحمن در کویت کوچک و نامناسب بود، افراد خانواده او فقط دو اطاق خواب و یک اطاق نشیمن و یک اطاق برای انبار و پخت و پز داشتند. لیکن در همین سرای کوچک حرفهای بزرگ زده می‌شد و رجال سیاسی عرب و اروپایی در آن رفت و آمد می‌کردند. ترکها می‌خواستند عبدالرحمان را به سوی خود بکشند. شیخ کویت که از روی کشته دو برادرش گذشته به امارت رسیده بود و آرزوی تسلّط بر عربستان را در سر می‌پروراند. پیوسته حرکات و فعالیتهای عبدالرحمان را زیر نظر داشت. روسها می‌کوشیدند از ضعف ایران و عثمانی استفاده کنند و بر راه دریایی هند مسلّط شوند. آلمانیها با ترکان عثمانی ساخته، درصدد بودند راه‌آهن برلین را به کویت متصل سازند و بالأخره انگلیسیها که بیش از سه قرن در خلیج فارس سابقه داشتند و در بوشهر و سایر بنادر معتبر ایران نمایندگی سیاسی و بازرگانی دایر کرده بودند- و دامنه نفوذشان از مشرق تا اقیانوس کبیر امتداد داشت- نقشه‌های دقیق برای عربستان طرح کرده مراقب عبدالرحمان و عبدالعزیز بودند و آن پدر و پسر را می‌آزمودند.

عبدالعزیز همه این جریانات را می‌دید و مذاکراتی را که با پدرش می‌شد می‌شنید و در ذهن خود نقشه استمداد از بریتانیا را برای استرداد ملک موروث می‌پروراند. قبل از او شیخ

ص: ۱۴۳

مبارک از این راه رفته و کشتیها انگلیسی را برای حمایت خود به ساحل کویت کشیده بود.

عبدالرحمان در ایام اقامت در کویت بخت خود را برای حمله به عشایر قحطانی و جنگ با آل رشید برای پس گرفتن ریاض از ایشان آزمود امّا شکست خورد. شیخ مبارک هم یک بار به ریاض حمله برد لیکن در برابر حریف بسختی مغلوب گردید (۱۳۱۸/ ۱۹۰۰) مقدّر این بود که ریاض به دست عبدالعزیز فتح شود و سلطنت سعودی بار دیگر در نجد استقرار یابد.

بُلعجبی تاریخ

عبدالعزیز وقتی به مرز بیست سالگی نزدیک شد تصمیم گرفت خطر کند و به هر قیمت شده پایتخت خانوادگی را از آل رشید بازستاند. او در این وقت مثل پلنگ صحرا چابک و زورمند و مغرور و به قدر کافی تجربه نظامی و سیاسی آموخته بود. دیگر تحمل زندگی محقر و جیره‌خواری شیخ کویت را نداشت. از این رو بعد از اندیشه بسیار، نقشه‌ای جسورانه برای فتح ریاض کشید و فکر خود را با پدرش و شیخ مبارک در میان نهاد. ابتدا هر دو مخالفت کردند و مخصوصاً شیخ مبارک که ضرب شست ابن رشید را چشیده بود، او را از این اقدام پرخطر برحذر داشت. امّا عبدالعزیز آن‌قدر اصرار ورزید تا هر دو را موافق ساخت. شیخ کویت چند شتر و تعدادی سلاح و مقداری آرد و روغن و شکر و قهوه و خرما در اختیار او گذاشت و عبدالعزیز همراه نوزده تن از خویشان و دوستان از جمله برادرش محمد و پسرعموهایش عبداللّه بن جَلاوی و عبدالعزیز بن مساعد به سوی سرنوشت به راه افتاد. چند ماهی بین اعراب برای یافتن یاران کارآمد گردش کرد امّا جز بیست جوان ماجراجوی قابل اعتماد کسی را نیافت. این جمع چهل نفری به سوی ریاض عزیمت کردند و در زمستان سال ۱۳۱۹/ ۱۹۰۱، از بین عشایر احساء و نجد گذشته شبانه خود را به منزلی نزدیک آن شهر رساندند.

عبدالعزیز که تا آن ساعت نقشه استراتژیکی خود را بر یاران فاش نساخته بود به ده تن از ایشان امر کرد که در آن منزل بمانند و از شتران و بُنه و خواربارى که داشتند محافظت کنند. به ایشان گفت اگر تا بیست و چهار ساعت دیگر نیامدم شما به کویت برگردید. سپس با بیست و نه نوجوان نخبه که شجاع‌ترین جنگاوران صحرا بودند شبگیر پیاده به سوی قلعه ریاض- که المُصْمَک نام دارد- به راه افتاد. این دسته همه مسلح به شمشیر بودند و بعضی

ص: ۱۴۴

طپانچه هم داشتند. حاکم ریاض از سوی ابن رشید عَجْلان نام داشت و او شبها را در قلعه می‌خوابید و صبح زود برای صرف صبحانه به خانه خود که دیوار به دیوار قلعه بود می‌رفت.

عبدالعزیز و همراهان با تدبیری ماهرانه، ابتدا به خانه‌ای در جنب خانه عجلان وارد شدند و بعد آهسته از دیوار بالا رفته به خانه او رفتند. به دستور عبدالعزیز دو همسر عجلان که در آن خانه خفته بودند در اطاقی بازداشت شدند. یکی از آن دو از وابستگان آل سعود بود و اطلاعات سودمندی در اختیار سعودیان گذاشت. عبدالعزیز و همراهان آن شب را به خواندن قرآن و نماز و خوردن قهوه و خرما گذراندند و نخوابیدند و سپیده‌دم شمشیرها را حمایل کرده و پشت دروازه مَصْمَک موضع گرفتند. وقتی عجلان دروازه قلعه را گشود که بیرون بیاید ابن سعود و همراهانش را منتظر خود دید. او به شتاب برگشت که دروازه را ببندد اما سعودیان به او مجال ندادند و وارد قلعه شدند. در دالان قلعه جنگ خونینی درگرفت که به پیروزی ابن سعود منتهی شد و عجلان به قتل رسیده مصمک به تصرف عبدالعزیز درآمد. در این نبرد کسی از سعودیان کشته نشد امّا هشتاد نفر محافظان قلعه که به سختی مقاومت کردند همه کشته شدند. بدین ترتیب شهر ریاض روز چهارشنبه چهارم شوال ۱۳۱۹ ه. ق. برابر با دوازدهم ژانویه ۱۹۰۲ م. به تصرف عبدالعزیز بن عبدالرحمان درآمد. اثر حربه ابن جلاوی پسر عم عبدالعزیز که به طرف عجلان پرتاب کرده و به خطا به دروازه خورده بود هنوز باقی است و نویسنده آن را دیده است.

نیم قرن کوشش و جدال

به موجب قانون صحرا، حقّ یعنی زور. عبدالعزیز هم به همین حق طی نیم قرن به زور شمشیر خود همه قدرتهای شبه جزیره عربستان را درهم کوبید و برای تحکیم مبانی سلطنت خویش از کشتار بی‌امان و دسته‌جمعی مخالفان خویش مضایقه نکرد. وقتی اهل ریاض خبر سقوط مَصْمَک و قتل عجلان و یارانش را شنیدند دسته دسته رو به عبدالعزیز آوردند. تمامی اموال و اسلحه و اسبان و شتران ابن رشید به دست ابن سعود افتاد و او در ریاض سلطنتی را بنیان نهاد که تاکنون که نود سال از آن می‌گذرد، محور سیاست شبه جزیره و عامل تعیین کننده در جهان عرب به شمار می‌رود. شرح زندگی افسانه‌ای و کشورگشایی‌های

ص: ۱۴۵

ابن سعود در دوره پنجاه و یک ساله سلطنت او در صدها کتاب و مقاله در زندگی و بعد از مرگ او به رشته تحریر درآمده است و در این مقاله مجالی برای تفصیل آنها نیست. ذیلًا فهرست‌وار بعضی اقدامات بنیادی عبدالعزیز را- که چهره عربستان را دگرگون کرده است- به عرض خوانندگان می‌رساند:

۱- استقرار پایتخت سعودی در ریاض که موجب آبادانی آن شهر و امنیّت صحاری نجد شد.

۲- بعد از غلبه بر ارتش عبدالعزیز بن رشید، (۱) امیر سفاک و قدرتمند حائل و صحاری نجد، در محلّ «دِلِمْ» سراسر نجد تسلیم وی شد.- ۱۳۲۲/ ۱۹۰۴-.

۳- ارتش عثمانی را که به یاری ابن رشید آمده بود در محلّ «شِنانه» در هم شکست.

- ۱۹۰۴ م-.

۴- ابن رشید را در محلّ «روضه مُهَنّاء» شکست قطعی داد و او را به قتل رساند.- ۱۳۲۴/ ۱۹۰۶-.

۵- اعراب کویتی را که به تحریک شیخ مبارک و عثمانیها به جنگ آمده بودند شکست داد.- ۱۹۰۶ م-.

۶- ارتش عثمانی را شکست داد و از نجد بیرون راند.- ۱۹۰۶ م-.

۷- در سال ۱۳۳۰/ ۱۹۱۲ برنامه اسکان اعراب صحراگرد و تأسیس واحدهای رزمی کشاورزی را در نجد و قصیم آغاز کرد و از راهزنان خونخوار مجاهدانی باانضباط و معتقد به مذهب حنبلی وهابی به نام «اخوان» به وجود آورد که در «هِجَرْ»- جمع هِجرت- ساکن شده ضمن عمل کشاورزی احکام دین و فنون جنگ صحرایی را فرامی‌گرفتند و تا آخرین نفس در جنگها پایداری می‌کردند و عقیدت وهّابی را در عربستان تبلیغ می‌نمودند. بسط قدرت عبدالعزیز (که به نام ابن سعود معروف شده است) و فتوحات او و رعب و هیبتی که از وهابیان در دلها افتاده بود همه نتیجه حملات شجاعانه اخوان بود. گارد ملی یا سپاه پاسداران سعودی که امروز حافظ امنیّت صحرا هستند و در همه جا حضور دارند بازمانده تشکیلات «هِجَر» و اخوان است.

۸- استان احساء و قطیف و هُفوف و سراسر منطقه شرقی عربستان را از ترکان

۱- عبدالعزیز بن متعب بن عبدالله الرشید ف ۱۳۲۴ ه. ق. بعد از عمّ خود محمد بن عبدالله به امارت حائل ونجد رسید. شرح احوال او به تفصیل در دایرةالمعارف اسلامی و قلب جزیرة العرب/ ۳۴۵ مندرج است.

ص: ۱۴۶

عثمانی گرفت و ضمیمه قلمرو خویش ساخت.- ۱۳۳۱/ ۱۹۱۳-.

۹- دولت آل رشید را در حائل منقرض کرد و آن ناحیه و اراضی شمالی عربستان را به تصرف خود درآورد.- ۱۳۳۹/ ۱۹۲۱-.

۱۰- در محل عقیر- در کنار خلیج فارس با «سرپرسی کوکس» کمیسر عالی انگلیس در عراق ملاقات و معاهده همکاری با انگلستان را امضاء کرد و به مسأله تحدید حدود نجد و عراق فیصله داد. این نخستین پیمان رسمی بود که ابن سعود با دولت انگلستان بست و شرح آن را امین ریحانی- نماینده کمپانیهای نفت آمریکایی- در کتاب ملوك العرب و در تاریخ نجد الحدیث شرح داده و خود او هم در این ملاقات حضور داشته است. (۱)۱۳۴۱/ ۱۹۲۲-.

۱۱- ابن سعود که مصمّم به تسخیر حجاز شده بود در سال ۱۳۴۲/ ۱۹۲۳ شورایی از علمای وهّابی در ریاض تشکیل داد تا نظر خود را درباره حرمین و حکومت شریف حسین بیان کنند. این شورا به اتفاق آرا شریف حسین و دولت او را محکوم کردند و فتوا دادند که عبدالعزیز صالحترین فرد برای اداره امور حرمین است. این شورا رأیهایی که صادر کرد مقدّمه حمله ابن سعود به حجاز و تصرّف آن استان بود.

۱۲- ابن سعود در سال ۱۳۴۳/ ۱۹۲۴ لشکر به حجاز برد و بعد از کشتارهای بی‌رحمانه طایف و مدینه، ملك حسین شریف مکّه را شکست داد و شهر مقدس مکّه و مدینه و سایر بلاد حجاز را تصرف کرد. بعد از این پیروزی بود که خود را پادشاه نجد و حجاز خواند و دولت انگلیس نخستین دولتی بود که این سمت او را به رسمیت شناخت.

۱۳- ابن سعود روز بیست و سوم جمادی الثانی ۱۳۴۴/ هشتم ژانویه ۱۹۲۶، از اهالی مکه بیعت گرفت که به سمت «ملك حجاز و سلطان نجد و ملحقات» با او بیعت کردند.

۱۴- در تاریخ بیستم رمضان ۱۳۴۸/ ۱۹۲۹ بر عرشه یک کشتی انگلیسی با فیصل اول، پادشاه عراق ملاقات نمود و این دو دشمن دیرین بیشتر اختلافات خود را حل کردند.

۱۵- در تاریخ هفدهم جُمادی الاولی سال ۱۳۵۱/ هجدهم دسامبر ۱۹۳۲ به موجب فرمانی نام کشور خود را «المملکة العربیة السعودیة» گذاشت و در شانزدهم محرم ۱۳۵۳/ ۱۱ مه ۱۹۳۳ پسرش سعود را ولیعهد خویش ساخت. (۲) ۱۶- بعد از فتح حجاز به فکر رهبری جهان اسلام و تشکیل وحدت اسلامی و وحدت

۱- ملوك العرب، ج ۲، ص ۵۵ تا ۶۲.

۲- پرچم سعودی هم بعد از این درست شد که زمینه آن سبز است و روی آن نقش شمشیر و کلمه شهادتین منقوش است. به امر ابن سعود به احترام شهادتین هرگز پرچم سعودی نیمه افراشته نمی‌شود.

ص: ۱۴۷

عربی افتاد. همان خیالی که پیش از او در سر شریف حسین پیدا شده بود.

۱۷- بعد از جنگهای سختی در سال ۱۳۵۳ ه. ق. با حسن ادریسی (۱) پادشاه تهامه و امام یحیی (۲) پادشاه یمن آشتی کرد و آن دو عملًا مطیع ابن سعود شدند.

۱۸- بزرگترین خوشبختی ابن سعود پیدا شدن نفت در منطقه شرقی بود که امتیاز استخراج آن را به کمپانی آمریکایی استاندارد اویل و سپس شرکت «آرامکو» واگذار کرد. از سال ۱۳۵۸/ ۱۹۳۹ جریان نفت سعودی به کشورهای غربی آغاز شد و درآمد آن موجب آبادانی عربستان و ثروت بی‌کران سعودیان گردید. (۳) ۱۹- در دو جنگ بزرگ جهانی به کمک انگلستان، موفق شده عربستان را بی‌طرف و امن نگاه دارد.

۲۰- در تاریخ دوم ربیع الاوّل ۱۳۶۴/ ۱۵ فوریه ۱۹۴۵ در فَیّوم- مصر- با روزولت رئیس جمهور آمریکا (۴) ملاقات و مذاکره کرد. در همین سفر بود که با فاروق- پادشاه مصر- و شُکری قوّتی رئیس جمهوری سوریه و نیز با وینستون چرچیل نخست‌وزیر و انتونی ایدن وزیر خارجه انگلستان دیدار و گفتگو کرد.

۲۱- قدرت و ثروت ابن سعود و موقع ممتاز او نزد دولتهای عربی و غربی سبب شد که شیوخ خلیج فارس از او حرف شنوی داشته باشند و به برتری او معترف گردند.

۲۲- علی رغم دشمنی کهن خاندان سعودی با اعقاب محمد علی پاشا روابط سیاسی و فرهنگی نزدیک با ملک فاروق پادشاه مصر برقرار ساخت.

۲۳- وفاداری خود را به غرب در تمام عمر خود حفظ کرد. هنوز اعقاب او از ثمرات این دوستی متقابل برخوردارند.

۲۴- ابن سعود و چهار فرزندش- که یکی بعد از دیگری به سلطنت رسیده‌اند- از برقراری هرگونه رابطه با روسیه شوروی و اجازه تشکیل حزب و جمعیت سیاسی خودداری کرده‌اند. شاید یکی از عواملی که مانع پیشرفت افکار کمونیستی در عربستان شده است همین باشد.

۲۵- علی رغم مخالفت علمای وهابی، از ویران کردن گنبد و روضه مطهره رسول اللَّه (ص) خودداری کرد. البته دخالت دولتهای اسلامی- از جمله ایران- با وساطت آمریکا و

۱- شرح احوال سادات ادریسی به تفصیل در کتاب ملوك العرب ریحانی از ص ۲۲۸ تا ص ۳۹۲، ج ۱، مسطوراست. همچنین رجوع شود به صقر الجزیرهٔ، ج ۳، ص ۴۵۳ به بعد.

۲- برای شرح احوال امام یحیی به ملوك العرب ج ۱، ص ۷۶ تا ص ۲۲۴ رجوع شود.

۳- تفصیل پیدا شدن نفت در منطقه شرقی عربستان و تاریخ امتیاز و شرکتهای نفتی که در کار استخراج آن هستند و درآمدهای آن در نشریه آرامکو مندرج است.

۴- روزولت به یادگار این دیدار یک فروند هواپیما تقدیم ابن سعود کرد- صقر الجزیرهٔ ج ۳، ص ۴۹۲.

ص: ۱۴۸

انگلیس در این امر مؤثر بوده است.

۲۶- تعمیر کعبه مشرفه و بازسازی مسجد الحرام و آب‌رسانی به مکّه و احداث طرق و شوارع و مدارس و بیمارستانها و توسعه عمران و آبادی ... امری است که سعودیان به آن افتخار می‌کنند. (۱) عبدالعزیز ابن سعود در تاریخ نهم نوامبر ۱۹۵۳ م/ ۱۳۷۳ ه. ق. در طایف در عمر هشتاد سالگی درگذشت. جنازه‌اش را به حکم وصیت به ریاض برده در گورستان عمومی دفن کردند.

نویسنده در ریاض آن گورستان را دید و مشاهده کرد که قبر ابن سعود فرقی با سایر قبرها نداشت و به جای مدفن شاهان قدیم سعودی و علمای وهابی که کهنه شده است مرده دفن کرده‌اند. روش زندگی ابن سعود تا پایان عمر بدوی و عربی و طبق سنن حنبلی وهابی بود.

سادگی و بی‌تکلفی را با قساوت و مهابت در خود جمع داشت و از بخششهای سخاوتمدانه دریغ نمی‌کرد. شاعر و خطیبی فصیح و توانا بود و اوقات فراغت را با علما و اهل ادب و تاریخ می‌گذراند. گرچه به ظاهر مهربان می‌نمود امّا در عمل مستبد و خشن و بی‌گذشت بود و مأمورانش طیفی از رعب در همه‌جا پراکنده بودند؛ روشی که مطمئن‌ترین و قاطع‌ترین شیوه فرمانروایی در صحرا است. در سیاست خارجی به غرب متّکی بود و در سیاست داخلی از پشتیبانی علمای وهّابی و احساسات اسلامی مردم و رسوم عشایری استفاده می‌کرد. در کار رادیو و مطبوعات و سایر رسانه‌های گروهی شخصاً و بطور روزانه مراقبت داشت. روشی که تا امروز در عربستان ادامه دارد. با نوشتن قانون و تأسیس وزارت دادگستری و تشکیل پارلمان و محاکم عرفی مخالف بود و به جز فقه حنبلی هیچ قانونی نزد او ارزش نداشت. قبایل صحراگرد را به وسیله رؤسای آنها در اختیار داشت و اداره می‌کرد. تا امروز، در روزهای پنجشنبه اگر ملک در ریاض باشد ریش سفیدان و مشایخ عشایر را می‌پذیرد و به سخنانشان گوش داده، حاجاتشان را برمی‌آورد و به هریک عطایی فراخور اهمیت عشیره او می‌دهد. ابن سعود تا مدتی با بودجه‌نویسی مخالف بود و می‌گفت همه درآمدهای کشور ملک من است و کسی حق ندارد تصرفات مرا در این اموال محدود سازد. هیأت دولت در عهد ابن سعود و پسرانش آلت بلااراده‌ای برای اجرای اراده ملک‌اند و از برادران و خویشاوندان ملک یا وابستگان ایشان انتخاب می‌شوند. افسران و افراد ارتش و گارد ملّی نیز از عناصر مطمئن و

۱- عباس بن عبدالمطلب به خود می‌بالید که صاحب منصب سقایت حاجیان است و شیبه بن عثمان از اینکه خانه کعبه راتعمیر کرده کلیددار و خادم بیت است افتخار می‌کرد. اما امیرالمؤمنین ع به آن دو فرمود من شش ماه پیش از هر دوی شما نماز گزاردم و در راه خدا جهاد می‌کنم. خدای این آیت را بر پیغمبر فرستاد: «أجَعَلتم سِقایةَ الحاجّ و عمارةَ المسجد الحرام کمن آمن باللَّه والیوم الآخر و اقام الصلوة و جاهد فی سبیل اللَّه لایَسْتَوون عنداللَّه لایهدی القوم الظالمین» یعنی آب دادن حاجیان از زمزم و عمارت مسجد الحرام و کعبه را با آن کس که به خدای و روز رستاخیز ایمان آورده و نماز را برپای داشته و در راه خدای جهاد کرده است یکسان می‌دانید؟ نه. یکسان نیستند و خدای قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند.- سوره توبه، آیه ۱۹- واحِدی در اسباب النزول، ص ۱۸۲، هند ۱۳۱۵ ه. ق.- طبری در تفسیر جامع البیان، ج ۱۰، ص ۶۸ مصر ۱۳۲۳ ه. ق.- فخر رازی در تفسیر کبیر ذیل آیه شریفه مذکور و سایر مفسرین سنّی و قاطبه مفسرین شیعه این آیه را در شأن امیرالمؤمنین ع دانسته‌اند. مقصود این که خدمت حرمین شریفین و تعمیر آن بدون تقوی و عمل به احکام اسلامی ارزشی ندارد.

ص: ۱۴۹

معتقـد به مـذهب حنبلی وهابی هسـتند. هیـچ غیر سـعودی اعم از عرب و عجم در اراضـی مکّه و مدینه حق مالکیّت ندارد و به هیچ غیرمسـلمان اجازه سـکونت در عربستان نمی‌دهند (۱) و هیـچ معبـدی جز مسـجد در کشور سـعودی نیست. شـیعیان که در احساء و قطیف و دمام و ظهران و خُبَر، و چند هزار نفر هم به نام نخاوله در مدینه سـکونت دارند در اقلّیت و تحت فشارند. از عهد ابن سعود تـاکنون تبلیغـات وهـابی در اطراف خلیـج فـارس و بحر عمّان و در هندوسـتان (هنـد و پاکسـتان و بنگلادش) و مالزی و انـدونزی و سری‌لانکا و مالدیو ... و سایر مناطق سنّی‌نشـین شـرق ادامه دارد و نتایج مهم سیاسـی از آن برده می‌شود. امّا سیاستهای ناسیونالیستی عربی اثری در ابن سعود نداشت و مذهب و موقع خود را بالاتر از این جهت‌گیریها می‌شمرد.

تداوم قدرت سعودی مرهون رسوم عربی صحرایی و پیوستگیهای عشیره‌ای و ولاء و خویشاوندیهای نسبی و سببی است. عبدالعزیز و سایر افراد خانـدانش از طوایف نیرومنـد عرب زن می‌گیرنـد و از این راه طرفـدار و هم‌عقیـده بسـیار پیـدا می‌کننـد. در ریاض به این جانب گفته شد که ابن سعود هنگام مرگ ۱۱۲ پسر و تعداد بی‌شماری دختر از زنانِ گوناگون باقی گذاشت.

همه اعقاب عبدالرحمان بن فیصل- پدر عبدالعزیز- که تعدادشان به قرار مسـموع به چهار هزار نفر می‌رسد از خزانه دولت مسـتمری کافی دریافت می‌دارند و برادرانی که از یک مادرند با هم متحد و حافظ منافع احوال خویش و قبیله مادر می‌باشند.

هنوز سایه ابن سعود بر سر عربستان است

از سی و شش سال پیش که عبدالعزیز بن سعود در گذشته تا امروز چهار پسرش، یکی بعد از دیگری به سلطنت عربستان رسیده‌اند. چنان که گذشت ابن سـعود پسـرش سـعود را با تصویب شورای علمای وهابی به ولیعهدی اوّل و پسـر دیگرش فیصل را به ولیعهدی دوم و وزارت خارجه تعیین کرد. وقتی سـعود به سلطنت رسید فیصل را ولیعهد اول و برادرش خالد را ولیعهد دوم اعلام کرد. فیصل بعـد از چنـدی پس از جلب‌نظر شورای روحانیت برادر را از سـلطنت خلع نمود و خود زمام امور را به دست گرفت. (۱۱ آبان ۱۳۴۶ ه. ش) او برادرش خالد را ولیعهد اول و نایب نخست‌وزیر و برادر دیگرش عبداللّه را ولیعهد دوم تعیین کرد و سمت

۱- به عمر خبر رسـید که رسول الله ص در بستر موت فرموده است: لا يَجتَمِعَنَّ بجيرة العرب دينـان. یعنی البته‌نبایـد در جزیرهٔ العرب دو دین وجود داشـته باشـد. وقتی صـحّت این خبر بر عمر ثـابت شـد دسـتور داد- یهود [و نصـاری] را از عربسـتان بیرون کننـد- ابن هشام- السیرهٔ النبویهٔ، ج ۲، ص ۳۵۶، قاهره، ۱۳۶۴ ه. ق.

ص: ۱۵۰

نخست‌وزیری و وزارت خارجه را خود برعهده گرفت. او مردی مدبّر و دوراندیش و معتدل و باهوش و حوصله بود. در دوران سلطنت او عربستان ترقی بسیار کرد. و با همه دولتها روابط دوستانه را حفظ کرد. در پرتو لیاقت شیخ احمد زکی یمانی وزیر نفت سعودی و مبتکر سازمان دولتهای صادر کننده نفت (اوپک OPEC) ثروت عربستان بیش از حدّ انتظار زیاد شد. با آمریکا و انگلیس هر دو صمیمیّت داشت. برای امنیت کشور و رفاه حال حجاج بیت‌الله گامهای بلند برداشت و نسبت به شیعیان و سایر مسلمانان غیر وهابی به مدارا رفتار کرد. شاید حاجیان ایرانی امن و رفاهی را که در عهد فیصل دیدند دیگر هرگز نبینند. برای پیشرفت تمدن و صنعت و فرهنگ کوشش بسیار کرد و امن و رفاه را تا دورترین نقاط صحرا امتداد داد ... مع‌ذلک سرانجام دستخوش توطئه و مطامع آل‌سعود گردید و برادرزاده‌اش او را به قتل رسانید (۱۳۹۵/ ۱۹۷۵) بعد از فیصل برادرش خالد که مردی آرام و کم‌حرف بود به سلطنت نشست ولی او بیمار و ضعیف بود و بعد از هفت سال بدون این که خدمت مهمی به کشور خود کرده باشد درگذشت (۱۳۶۲ ه. ش).

بعد از خالد برادرش فهد پادشاه شد. طبق وصیت ابن سعود پسرانش به ترتیب سن، به شاهی می‌رسند. وی که اکنون هفت سال است بر تخت سعودی تکیه زده برادرش عبداللّه را ولیعهد اول و برادر دیگرش سلطان را ولیعهد دوم و وزیر دفاع و هواپیمایی و برادرزاده‌اش سعود بن فیصل را وزیر خارجه تعیین کرده است. امّا سمت ریاست دولت را خود عهده‌دار است. او تنها پادشاه سعودی است که زبان انگلیسی را به طلاقت تکلّم می‌کند. طبق سنت سعودی روابط محکمی با آمریکا و انگلیس دارد. مردی کارآمد و سختگیر است امّا روش اعتدالی و بی‌طرفی را به عکس اسلاف خود رعایت نمی‌کند و علناً به تعصب قومی عربی پیوسته است. برای تشکیل شورای همکاری شیوخ خلیج فارس و برای تأسیس اتحاد نظامی ایشان (سپر جزیره) و تقویت اتحادیه عرب پیشقدمی نشان می‌دهد و از بذل دلارهای نفتی در این راه مضایقه ندارد. همین روش ناصواب است که منتهی به مسلح شدن شیوخ و ناامنی خلیج فارس و ناامنی منطقه شده و پای آمریکا و سایر دولتها را به خلیج فارس باز کرده است.

با کینه‌ورزی و سوء سیاست، شیعیان احساء و قطیف را به قیام مسلّحانه واداشته است.

برخلاف پیشینیان خود آداب شرعی را ولو به ظاهر رعایت نمی‌کند. ثروت سرشار ملت خود را

ص: ۱۵۱

در راه حفظ نظامهای فاسد عربی صرف می‌کند ... و گناه نابخشودنی او کمکهای بی‌حساب به رژیم آتش‌افروز عراق در جنگ تحمیلی هشت ساله با ایران است که منجر به شهادت و معلول شدن و مفقود شدن صدها هزار جوان بی‌گناه و ویرانی قسمت عظیمی از کشور ما شد.

گناه زشت دیگر رژیم او برهم‌زدن امنیّت حج و هتک حرمت حریم کعبه و کشتار حاجیان ایرانی و غیرایرانی در موسم ۱۴۰۷ ه. ق. و بعد منع حاجیان کشور، از ادای فریضه حج است، «و من اظلم ممّن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها.» (۱) برای ثبت در تاریخ

تاریخ نودساله سلطنت ابن سعود و چهار فرزندش پر است از مطالبی که از نظر تاریخ اسلام و ایران حائز اهمیت است. ذیلًا به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱- در روایات اسلامی راجع به حفر چاه زمزم به وسیله عبدالمطلب آورده‌اند که:

«وقتی عبدالمطلب زمزم را کشف کرد دو آهوی طلا و چند شمشیر و زر بسیار بدست آورد که ساسان پادشاه ایران به حرم کعبه اهدا کرده بود ... عبدالمطلب باب کعبه را با آنها بساخت» (۲) یاقوت حموی هم به نقل از مسعودی (۳) آورده است که: «ایرانیان عقیده دارند که از اولاد ابراهیم‌اند و پیشینیان ایشان برای بزرگداشت جدّ خود ابراهیم خلیل به زیارت بیت‌الله می‌رفتند و کعبه را طواف می‌کردند تا شعار نیای خویش را برپای دارند و انساب خود را حفظ کنند. آخرین پادشاه پارسی که به حج بیت‌الله رفت ساسان بن بابک بود ... شاعر باستانی تازی در این باره گفته است:

زمزمت الفرس علی زمزم و ذلک من سالفها الأقدم

و بعد از ظهور اسلام یکی از شاعران ایرانی چنین گفته است:

و ما زلنا نحجّ البَیت قِدْما و نُلْقی بالأباطح آمِنِینَا (۴)

و ساسانُ بن بابَک سارَ حتّی (۵) اتی البیتَ العتیقَ بِأصْیَدِینا

وَ طافَ بِهِ و زمزم عندَ بئرِ لِإسماعیلَ تَرْوِی الشاربینا (۶)

به موجب این اخبار- انْ صدقًا و انْ کِذْباً- ایرانیان صدر اسلام افتخار می‌کردند در عصری که مشرکان جزیرهٔ العرب کعبه را با بُتهای خود ملوث کرده، زشت‌ترین گناهان را در

۱- سوره بقره، آیه ۱۱۴- یعنی چه کسی ظالمتر است از آنکه مردم را از بردن نام خدای در مساجد او بازداشته و در ویرانی آن کوشیده است.

۲- تاریخ مکه، ج ۱، ص ۲۲.

۳- معجم البلدان، ج ۳، ۱۴۸.

۴- ما از زمانهای پیش خانه خدا را حج می‌گزاردیم و در اباطح آن ایمن بودیم- ابْطَح یعنی مسیل، جمع آن اباطح است.

۵- و ساسان پسر بابک همراه با دلیران مغرور ما راه پیمود تا به بیت العتیق رسید.

۶- و کعبه و زمزم را طواف کرد. آن چاه را که از اسماعیل است و نوشندگان را سیراب می‌کند.

ص: ۱۵۲

مطاف و مسجدالحرام مرتکب می‌شدند به زیارت حج می‌رفتند و شاهان هدایایی به کعبه تقدیم می‌داشتند.

اکنون متأسفانه حق خدمت قدیم ایرانیان را به کعبه مشرفه فراموش کرده مسلمانان ایرانی را از زیارت بیت‌الله بازمی‌دارند!!

۲- یازدهمین و آخرین بازسازی کعبه به دست یک مجتهد کاشانی انجام گرفته است.

سید زین العابدین بن نورالدین بن مراد بن علی بن مرتضـی الحسـینی الکاشانی که این خدمت بزرگ اسـلامی را عهده‌دار بود شرح آن را در دو رساله، یکی به فارسی و دیگری به عربی هر دو به نام «مفرحهٔ الأنام فی تأسیس بیت الله الحرام» بیان کرده است. این هر دو رسـاله را مرحوم شـیخ آقـابزرگ طهرانی صاحب الذریعـهٔ الی تصانیف الشـیعه در کتابخانه ملا محمّـد علی خوانساری در نجف مطالعه کرده و نسـخه فارسـی آن را در کربلا نزد شیخ محمد علی قمی دیده است. (۱) سید زین العابدین از شاگردان موسی محمد امین استرآبادی بوده و او را در مکّه به جرم تشیع به شهادت رسانده‌اند. شرح احوال او در ریاض العلما و مستدرک الوسائل و نجوم السـماء و دارالاسلام مسطور است که همه او را بانی کعبه معرفی کرده‌اند. سید محسن امین عاملی در اعیان الشیعه (۲) توفیقی را که در بنای کعبه نصیب سـید زین العابـدین شده است از نوشـته خود او چنین شـرح می‌دهد: «سپیده دم روز چهارشـنبه نوزدهم شـعبان ۱۰۳۹ ه. ق.

بارانی چنان شدید، که گویی دهان مشـکها را گشوده باشند، مدت دو ساعت و دو درجه بر مکّه فرو بارید. سیل وارد مسجد الحرام شـد و به قـدر دو ذراع و ربع ذراع از سـر کعبه گذشت و چهار هزار و دو نفر مرد و زن و کودک در آن حادثه جان سپردند ... روز پنجشـنبه بیسـتم شـعبان دیوارهای شـرقی و شامی یعنی تقریباً نصف کعبه فرو ریخت. این واقعه در عهد سـلطنت سـلطان مراد چهارم پادشاه عثمانی اتفاق افتاد ... من با شـریف مکّه مـذاکره کردم که خانه خـدا را بایـد به نفقه اهل خیر و به دست خود ایشان نوسازی کرد و در ظاهر آن را به سلطان نسبت داد. شریف ابتدا موافقت کرد امّا کسانی او را از این اقدام منصرف کردند. من نزد خدا تضرع کردم که از این سـعادت چیزی هم نصـیب من فرماید. خبر ویرانی کعبه به سـلطان عثمانی رسـید و دسـتور داد کعبه را از کف زمین ویران و سـپس نوسـازی کننـد. دو نفر را هم از سوی خود برای سـرکاری به مکّه فرسـتاد. روز سه‌شـنبه سوم جمادی‌الآـخر ال ۱۰۴۰ شروع به کندن دیوارهای

۱- الذریعهٔ الی تصانیف الشیعه، ج ۲۱، صص ۳۶۲ و ۳۶۳.

۲- ج ۷، صص ۱۶۸ و ۱۶۹.

ص: ۱۵۳

کعبه نمودند و من هم با سایر کارگران مشغول بنّایی شدم. از الطاف الهی این بود که وکیل سلطان و مباشر او هر دو مرید من شدند به طوری که درباره بنای کعبه هرچه به ایشان می‌گفتم به کار می‌بستند ... همه دیوارهای کعبه را جز رکن حجریّه تا جایی که حجرالاسود را بر آن کار گذاشته بودند- برچیدند. برای اینکه کسی به حجر دست نزند سنگی روی آن گذاشتند. من به دو فرستاده دربار اسلامبول گفتم باید رکن و حجر را با احتیاط بیشتری محافظت کرد و آنان پوششی از تخته روی آن گذاشتند. شب یکشنبه بیست و دوّم ماه جمادی الآخر تصمیم گرفته شد که از فردا صبح، کار بنای خانه را شروع کنند. در آن شب من با زاری و ابتهال از خدای تعالی التماس نمودم که مرا سازنده خانه خود قرار دهد. با خود می‌اندیشیدم وقتی شریف مکه و شیخ الحرم و قاضی و وکیل سلطان و علما و خادمان حرم هستند از من با این ناتوانی چه کاری ساخته است؟ پس غسل کردم و هنگام سحر وارد مسجد الحرام شدم. از توفیقات الهی این بود که بعد از نماز صبح غیر از مباشر و چند کارگر کسی در مسجد نماند.

وقتی مباشر مرا دید گفت: سید زین العابدین فاتحه بخوان. من فاتحه و دعای سریع الاجابه را- که در کافی روایت شده است و با «اللّهم انّی أسألك باسمك العظیم الأعظم ...» شروع می‌شود- خواندم. آنگاه سنگ مبارک رکن غربی را به دست گرفتم و محمد حسین ابرقویی که از صلحا بود طاسی پر از ساروج پیش من آورد. آن ساروج را در زاویه رکن غربی زمین ریختم و پهن کردم و بسم‌اللّه گفته سنگ را بر اساس ابراهیم- علیه السلام- کار گذاشتم. روز نهم رجب به حجرالأسود رسیدند. من به نفس خود سه ذراع از ارتفاع و تمامی عرض روی رکن حجرالأسود را ساختم. بسیار کوشیدند حجرالأسود را از جای خود بردارند امّا نتوانستند. آن روز من دعایی را که معروف به سیفی است می‌خواندم و بیست و هفت بار مکرر نمودم. در بیست و دومین بار بود که باب کعبه را کار گذاشتند. روز سیزدهم شعبان ستونهای خانه خدا را به درون کعبه بردیم. روز پانزدهم همین ماه از باب کعبه وارد شدم و چهار سنگ به دست خود بر دیوارهای داخلی کار گذاشتم. یک سنگ در زاویه حجرالأسود و سنگی در حطیم و سنگی در زادگاه امیرالمؤمنین علیه السلام- که تخمیناً سه ذراع از زاویه حجرالأسود فاصله دارد- و سنگی هم در زاویه رکن یمانی. روز هیجدهم شعبان الواحی را بین ستونهای خانه که به سقف متصل بود قرار دادیم و من آنها را به ستون متصل نمودم. در سلخ شعبان میزاب الرحمه-

ص: ۱۵۴

ناودان کعبه- را کار گذاشتند. در دوم رمضان به نصب سنگهای مرمر بر دیوارهای داخلی خانه پرداختند و همه آن دیوارها و کف خانه را با مرمر پوشاندند و فرش کردند. روز چهارشنبه بیست و هفتم رمضان کار نوسازی کعبه به پایان رسید و مردم روز جمعه آخر رمضان داخل کعبه شدند.»

این نمونه‌ای است از اخلاص و قوّت ایمان مسلمانان ایرانی که علی رغم چند بار قتل عام شیعه در مسجد الحرام و خطرات سفر و بیم هلاکت به دست راهزنان تازی، هرگز دست از فریضه حج برنداشتند. بنابر این آیا رواست که غاصبان حرم آنان را مجوسی بخوانند؟!

۳- وقتی وهابیان از قتل عام مدینه و طایف فراغت یافتند و ابن سعود با قوه قهریه پای به حرم امن الهی نهاد جرأت نداشت خود را فاتح و سلطان مکّه بخواند و در روز دوازدهم جمادی الأولی/ ۱۳۴۳ ه. ق. طی منشوری که در مکه صادر کرد به صراحت نوشت: «سَیَنْجْعَلُ الأمر فی هذه البلاد المقدسة بعد هذا، شوری بین المسلمین لقد أبرقنا لکافّةٔ المسلمین فی سائر الأنحاء أن یرسلوا وفودهم لعقدِ مؤتَمرٍ اسلامیٍّ عامّ، یُقرِّرُ شِتَکَلَ الحُکومةِ التی یَرَونها صالحَةً لإنفاذ أحکام اللَّه فی هذه البلاد» یعنی: اداره شهرهای مقدس را واگذار به رأی شورایی از مسلمانان خواهم کرد. به همه مسلمانان در سایر کشورها تلگراف کرده‌ایم هیأتهای نمایندگی خود را برای تشکیل یک کنفرانس عام اسلامی اعزام دارند تا هر شکل حکومت را که برای اجرای احکام خدا در این بلاد مقدسه شایسته دیدند تعیین نمایند» لیکن فاصله بین قول و فعل بسیار است و به قول طغرایی اصفهانی:

غاض الوفاءُ وفاض الغدر و انفرجت مسافّةُ الخُلفِ بَینَ القولِ و الْعَمَلِ (۱)

نه تنها به این وعده عمل نکردند- و تنها به تشکیل یک کنفرانس سالانه فرمایشی از وهابیان و طرفداران ایشان اکتفا کردند که نامش «رابطهٔ العالم الاسلامی» است- بلکه خشن‌ترین روش استبدادی را در اداره حرمین اعمال می‌کنند. گواه آن رفتاری بود که در حج سال ۱۴۰۷ ه. ق. پشت دیوار مسجد الحرام با حاجیان ایران کردند و نشان دادند که نه تنها خادم امین حرمین نیستند بلکه از خصال و اخلاق اسلامی نیز بویی نبرده‌اند. یکی از رجال غیر وهابی عربستان روش حکام آن کشور را در این بیت برای نویسنده این سطور خلاصه کرد:

قد بُلینا بأمیر یقتل الناس و یَسْبَح فَهْو کالجزّار فینا یذکر اللَّه و یَذبَحْ (۲)

بعضی از منابع این مقاله

۱- راهنمای آرامکو Aramco Hand book. ۱۹۶۰, Nederlands.

۲- شیخ آقا برزگ طهرانی، الذریعهٔ الی تصانیف الشیعه، ۲۵ جزء، بیروت، ۱۳۷۵ ه. ق.

۳- ابن بشر، عثمان بن بشر نجدی، عنوان المسجد فی تاریخ نجد، در دو جزء، قاهره، ۱۳۴۹ ه. ق.

۴- ابن غنام، حسین. روضهٔالافکار و الأفهام، ریاض ۱۳۶۸ ه. ق.

۵- احمد سباعی، تاریخ مکه، در دو جزء، جدّه، ۱۳۸۲ ه. ق.

۶- احمد عبدالغفور عطار، صقر الجزیره، جدّه، ۱۳۸۴ ه. ق.

۷- احمد عبدالغفور عطار، محمّد بن عبدالوهاب، قاهره، ۱۳۷۶ ه. ق.

۸- احمد امین، زعماء الأصلح فی العصر الحدیث، قاهره، ۱۹۴۸ م.

۹- امین ریحانی، تاریخ نجد الحدیث و ملحقاته، بیروت، ۱۹۲۸ م.

۱۰- امین ریحانی، ملوک العرب، در دو جزء، بیروت، ۱۹۶۰ م.

۱۱- امین سعید، تاریخ الإستعمار الانجلیزیّ فی بلاد العرب، قاهره، ۱۳۵۴ ه. ق.

۱۲– امین العاملی محسن، اعیان الشیعه، در ده مجلد، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق.

۱۳– حافظ وَهْبَه، جزیرةالعرب فی القرن العشرین، قاهره، ۱۳۵۴ ه. ق.

۱۴– حسین عبدالله باسلامه، تاریخ الکعبه المعظّمه، قاهره، ۱۳۸۴ ه. ق.

۱۵– خیرالدین زرکلی، الاعلام، در ده جزء، قاهره، ۱۳۷۳– ۱۳۷۸ ه. ق.

۱۶– دائرة المعارف اسلام و فرهنگ دهخدا و سایر فرهنگها ذیل عنوان ابن سعود.

۱۷– صدیق حسن خان قنوجی، ابجد العلوم، بهوپال، هند، ۱۲۹۵ ه. ق.

۱۸– عبدالقادر جزیری، دُرَر الفوائد المُنَضّده، قاهره، ۱۳۸۴ ه. ق.

۱۹– عبدالملک ازرقی، اخبار مکّه، با حواشی و تعلیقات، در دو جزء، مکّه، ۱۳۸۵ ه. ق.

۲۰– عبدالملک عضامی، سمط النجوم العوالی، در ۴ جزء، جزء چهارم، چاپ قاهره، بدون تاریخ.

۲۱– عمر عبدالجبار، تاریخ عمارة المسجد الحرام، قاهره، ۱۳۸۴ ه. ق.

۱– وفا اندک شده و فروکش کرده و خیانت و پیمان‌شکنی فراوان و لبریز گشته و مسافت بین گفتار و کردار فراخ گشته است.

۲– ما گرفتار امیری شده‌ایم که مردم را می‌کشد و تسبیح می‌گوید. او مثل قصاب است که نام خدا می‌برد و سر گوسفند را می‌برد.

ص: ۱۵۵

ص: ۱۵۶

۲۲- فؤاد حمزه، قلب جزيرة العرب، قاهره، ۱۳۵۲ ه. ق.

۲۳- فؤاد حمزه، البلاد العربيّه السعوديّه، مكّه، ۱۳۵۵ ه. ق.

۲۴- لويس شيخو، تاريخ الآداب العربيّه فى الربع الأوّل من القرن العشرين، بيروت، ۱۹۲۶ م. و جزء چهارم تاريخ آداب اللغة العربيّة، از همين نويسنده.

۲۵- محمد حسن بن حسن ثعالبى، الفكر السامى، فى تاريخ الفقه الاسلامى، در چهار جزء، جزء ۴، رباط، ۱۳۴۹ ه. ق.

۲۶- ياقوت حموى، معجم البلدان، ج ۳، ذيل عنوان «زمزم»، بيروت، ۱۹۷۹، در پنج جزء.

۲۷- يادداشتهاى نويسنده در ايام اقامت چهار ساله در حجاز ...

ص: ۱۵۷

پی نوشتها:

ص: ۱۵۸

ص: ۱۵۹

ص: ۱۶۰

ص: ۱۶۱

ص: ۱۶۲

ص: ۱۶۳

اماکن و آثار

ص: ۱۶۴

حرم همسران و دختران رسول خدا- ص-

محمد صادق نجمی

حرم همسران رسول خدا- ص-

یکی از حرمها و گنبد و بارگاههایی که در داخل بقیع به وسیله وهابیان تخریب گردیده، حرمی است منتسب به همسران رسول خدا- ص- گرچه متأسفانه جزئیات چندانی از کیفیت این حرم دردست نیست ولی تاریخ بنای آن معلوم و مشخص است؛ زیرا سمهودی (متوفای ۹۱۱) پس از این که از مطری (متوفای ۷۴۱) نقل می‌کند که این حرم در زمان وی دارای ساختمان نبوده بلکه محوطه‌ای بوده که با دیواری از قطعات سنگ، از سایر بقاع مشخص می‌گردیده است، تاریخ بنای این گنبد و بارگاه را معین و بانی آن را نیز معرفی

ص: ۱۶۵

می‌نمایـد. و می گویـد: «وکان حظیراً مبنیاً بالحجارهٔ کما ذکره المطری فابتنی علیه قبهٔ الأمیر بردیبک المعمار سنهٔ ثلاث و خمسین و ثمانمأهٔ.» (۱)

بنابراین، حرم همسران رسول خـدا از سال ۸۵۳۰ دارای ساختمـان، گنبـد و بارگاه بوده است و بنابر نقل بعضـی از نویسـندگان، این حرم علاوه بر ساختمان و گنبد و بارگاه در قرنهای اخیر، دارای ضریح هم بوده است از جمله: مرحوم فرهاد میرزا می‌نویسد:

«... از آنجا به زیارت زوجات حضرت رسول- علیه‌السلام- رفتم. هشت نفر در یک ضریح است و اسامی هر یک را بالای قبرشان به تخته نوشته، گذاشته‌اند.»(۲) تعداد مدفونین در این حرم

دیار بکری (متوفای ۹۸۲) از مناسک کرمانی (متوفای ۷۸۶) (۳) نقل می‌کند که در این حرم، چهار تن از همسران رسول خدا دفن شده‌اند. (۴)ابن نجـار (متوفای ۶۴۳) که یکی از مورد اعتمـادترین مدینه‌شـناسان بشـمار می‌آیـد، در مورد قبر همسـران پیـامبر چنین می‌گوید:

«و قبور ازواج النبی و هُنَّ أربعهٔ قبور ظاهرهٔ و لا یعلم تحقیق ما فیها منهنّ.» (۵)

«و از قبور معروف در بقیع قبور همسـران پیـامبر است که تنهـا چهار قبر از آنها بچشم می‌خورد ولی تحقیقاً معلوم نیست که این قبور چهارگانه به کدام یک از همسران آن حضرت متعلّق است و کدام یک از این بانوان در آنها مدفون می‌باشند.»

گفتار ابن نجار صـریح است در این که در زمان وی و در اوائل قرن هفتم، تنها چهار قبر در این محل وجود داشته است و اگر احیاناً مطلب خـاص دیگری غیر از ایـن بـود، مســلماً از نظر وی مخفی نمی‌مانـد و بـدون تصــریح و یـا اشاره بـه آن وارد بحث دیگری نمی‌گردید.

ولی از گفتار سـمهودی معلوم می‌شود که در زمان او؛ یعنی در اوائل قرن دهم با این که این حرم دارای سقف و گنبد بوده و بعنوان مـدفن همسـران پیـامبر شـناخته می‌شـده، اما آثار این قبور بطور کلی محو و در این محل از آن چهار قبری که ابن نجار یاد می‌کنـد، خبری نبوده است؛ زیرا وی پس از آن که گفتار قبلی ابن نجار را که آوردیم نقل می‌کند، چنین می‌گوید:

«قلت باطن هذا المشهد کلّه أرض مستویهٔ لیس فیها علامهٔ قبور.» (۶)

«داخل این حرم مسطّح است و در آن هیچ علامت از قبوری که ابن نجار به آنها اشاره نموده است، به چشم نمی‌خورد.»

۱- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۷.

۲- سفرنامه فرهاد میرزا، ص ۱۵۶.

۳- شمس‌الدین محمد بن یوسف کرمانی فقیه اصولی، محدث، مفسّر و متکلّم. دارای تألیفات متعدّد؛ از جمله‌شرح بر صحیح بخاری و حاشیه بر تفسیر بیضاوی و کتاب مناسک حج است. معجم‌المؤلّفین عمر رضا کحاله

۴- تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۷۶.

۵- اخبارالمدینه، ابن نجار، ص ۱۵۴.

۶- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۷.

ص: ۱۶۶

گفتاری از ابن شبه قدیمی‌ترین مدینه‌شناس

ابن شبه (متوفای ۲۶۲) در مورد قبر امّ سلمه و امّ حبیبه دو تن از همسران رسول خدا- ص- مطلبی نقل می‌کند که نشانگر جدا بودن آنان از همدیگر و همچنین دفن شدن این دو تن در خارج از محلی است که بعنوان مدفن و حرم زوجات رسول خدا معروف گردیده است و در نهایت مؤید گفتار ابن نجار است که همه همسران پیامبر که در مدینه بودند، الزاماً در محوّطه حرم منسوب به آنان و در زیر گنبد و بارگاهی که بعنوان «قبهٔ الزوجات» بنا شده است به خاک سپرده نشده‌اند.

ابن شبه در مورد قبر امّ سلمه از محمد بن یحیی نقل می‌کند که محمد بن زید بن علی خواست در کنار موضع فاطمه (بیت الاحزان) برای خود قبری مهیّا کند، از زیر خاک، قطعه سنگ شکسته‌ای پیدا شد که در آن این جمله به چشم می‌خورد: «امّ سلمهٔ زوج النبی» و معلوم شد آن محل قبر امّ سلمه است و لذا وصیت نمود پیکر او را در محل دیگری به خاک بسپارند. (۱) و در مورد امّ حبیبه از یزید بن سائب و او از جدش چنین نقل نموده است که: عقیل ابن ابیطالب در محوطه خانه‌اش حلقه چاهی حفر می‌کرد که قطعه سنگی بدست آمد و در آن این جمله حک شده بود: «قبر امّ حبیبهٔ بنت صخر بن حرب.» عقیل با دیدن این علامت دستور داد چاه را پرکنند و بر روی آن سقفی بعنوان «مدفن امّ حبیبه» ایجاد نمایند. یزید بن سائب اضافه می‌کند: «من گاهی به این مدفن وارد می‌شدم و آن قبر را می‌دیدم.» (۲) نظر نویسندگان اخیر مبتنی بر اشتهار عرفی است

از مجموع آنچه تا حال در مورد حرم همسران رسول خدا- ص- از منابع اصلی و مآخذ معتبر نقل نمودیم، چنین بدست آمد که: اصل این حرم و مدفنی که بعنوان «قبهٔ الزوجات» در داخل بقیع معرفی شده است، دارای اصالت و قدمت تاریخی است که در قرنهای اول به وسیله دیواری که در اطراف آن ایجاد شده بود مشخص می‌گردید. و در نیمه دوم قرن نهم، که فن معماری گسترش یافته بود، برای این حرم نیز گنبد و بارگاه ساخته شده است. و اما تعداد همسران پیامبر که در این محل به خاک سپرده شده‌اند، دقیقاً مشخص نیست.

بعضی از مورّخان و محدّثان پیشین؛ مانند کرمانی و ابن نجار، نظرشان این است که چهارتن

۱- تاریخ‌المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۲۰ این دو روایت را با تفاوت مختصر سمهودی در ج ۳، ص ۹۱۷ و ابن‌نجار در ص ۱۵۵ آورده است.

۲- تاریخ‌المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۲۰ این دو روایت را با تفاوت مختصر سمهودی در ج ۳، ص ۹۱۷ و ابن‌نجار در ص ۱۵۵ آورده است.

ص: ۱۶۷

در این محل دفن شده‌اند و تعداد چهار قبر هم ارائه شده است. بنابراین آنچه در قرنهای اخیر از سوی بعضی از نویسندگان ارائه شده و این حرم بعنوان مدفن همه هشت تن همسران پیامبر- ص- که در مدینه با آن حضرت زندگی نموده‌اند، معرفی شده و علائمی که بیانگر این تعداد باشد در این حرم نصب گردیده، دلیلی بر تأیید آن در دست نیست بلکه همه این معرفیها مبتنی بر اشتهار عرفی و نقل اقوال می‌باشد که معمولاً در این نوع حقایق، که مورد توجه عامه و دارای جنبه قداست و معنویت می‌باشد، در طول سالیان متمادی و با مرور زمان طولانی به وجود آمده است و به این اعتبار که: رسول خدا در مدینه با هشت بانو ازدواج کرده بود و لابد همه آنان در یکجا و در این محل دفن شده‌اند، پدیدار گردیده است.

و اینک نمونه‌هایی از این نظریه‌ها

۱- بطوری که در گفتار فرهاد میرزا ملاحظه گردید، او می‌گوید:

«قبر همه همسران هشتگانه پیامبر در یک ضریح قرار دارند و نام تک تک آنها هم در روی همان ضریح نصب شده است.»

۲- نایب الصدر شیرازی یکی دیگر از نویسندگان ایرانی در سفرنامه‌اش می‌گوید:

«زوجات آن حضرت هم آنچه در مدینه وفات یافته‌اند در یک بقعه می‌باشند.» (۱) ۳- علی حافظ، زنده در سال ۱۴۰۵ ه با این که خود از اهالی مدینه منوره است و طبق معمول باید بیش از سایر نویسندگان و سیاحان توجه به جزئیات تاریخی این شهر داشته باشد، ولی بر همین مبنی و بر اساس همین اشتهار عرفی، در کتاب خود که در سالهای اخیر و پس از تخریب آثار بقیع تألیف نموده است، در مورد مدفونین در این بقعه چنین می‌نگارد:

«و در پنج متری قبر عقیل به طرف جنوب، در سمت چپ رهگذر، قبور همسران پیامبر- ص- قرار گرفته است و آنها عبارتند از: ۱- بانو عایشه ۲- بانو سوده ۳- بانو حفصه ۴- بانو زینب ۵- بانو امّ سلمه ۶- بانو جویریهٔ ۷- بانو ام حبیبه ۸- بانو صفیه.»

وی سپس می‌گوید:

«و اما بانو خدیجه دختر خویلد، در مکه و بانو میمونه در سَرِف (۲) دفن گردیده‌اند. (۳) این بود گفتار این نویسندگان در مورد تعداد همسران رسول خدا- ص- که در بقعه یاد شده به خاک سپرده شده‌اند. لیکن بطوری که ملاحظه فرمودید، شواهد و قرائن تاریخی، این

۱- سفرنامه نایب‌الصدر، ص ۲۲۹. سفر وی به حرمین شریفین در سال ۱۳۰۵ بوده است.

۲- معجم‌البلدان می‌گوید: سَرِف بفتح اول و کسر ثانی محلی است که به فاصله شش میل و بنا به قولی بفاصله دوازده یا نوزده میل از مکه واقع شده است که میمونه همسر پیامبر- ص- در این محل از دنیا رفته و در آنجا به خاک سپرده شده است. صاحب مرآت حرمین می‌گوید: قبر بانو میمونه در سرف دارای قبه‌ای است.

۳- فصول من تاریخ المدینه، ص ۱۶۸.

ص: ۱۶۸

نظریه را نفی و حداقل مورد تردید قرار می‌دهد.

حرم دختران رسول خدا- ص-

یکی دیگر از حرمهای تخریب شده، حرم و گنبد و بارگاهی است منتسب به دختران رسول خدا- ص- یعنی زینب، رقیه، و امّ کلثوم.

آنچه از منابع اصلی به دست می‌آید این است که قبر همه دختران سه گانه رسول خدا- ص- بجز حضرت زهرا- سلام اللَّه علیها- در بقیع واقع شده است؛ زیرا گذشته از این که پس از رسمیت یافتن بقیع بعنوان «مدفن عمومی مدینه» به وسیله رسول خدا- ص- همه اقوام و عشیره آن حضرت که در حال حیات او، از دنیا رفتند، در بقیع دفن شدند. روایات و نصوص تاریخی نیز مبیّن این حقیقت، بخصوص در مورد این بانوان می‌باشد.

بیهقی نقل می‌کند که یکی از دختران رسول خدا از دنیا رفت، آن حضرت فرمود:

«الحقی بفرطنا عثمان بن مظعون.» (۱)

ابن شبه مشابه همین حدیث را در مورد رقیه دختر آن حضرت نقل می‌کند که «لمّا ماتت رقیة بنت رسول اللَّه- ص- قال رسول اللَّه- ص- الحقی بسلفنا الخیر عثمان بن مظعون.» (۲)

و از گفتار نویسندگان در قرنهای اخیر، معلوم می‌شود: «علاوه بر این که این سه تن از دختران پیامبر- ص- در کنار بقیع دفن شده‌اند، همه آنان هم در یک محل و در زیر یک سقف و در داخل گنبد و بارگاهی قرار داشته‌اند و قبر هر سه تن در داخل یک ضریح واقع شده بود.»

سید اسماعیل مرندی که در آخر سال ۱۲۵۵ ه. حرمین را زیارت کرده است، در مورد گنبد و بارگاههای موجود در آن تاریخ می‌گوید:

«و دیگر قبه بنات حضرت رسول خدا- ص- است که همه در یک ضریحند؛ بقول اهل سنت، رقیه، ام کلثوم و زینب، دختران رسول است. (۳)فرهاد میرزا می‌نویسد:

«خلاصه، در برگشتن، بنات رسول اللَّه- ص- رقیه، ام کلثوم و زینب را زیارت کردم که در یک بُقعه است.» (۴)

۱- سنن بیهقی ج ۴، ص ۷۶.

۲- ابن شبه، تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۰۲.

۳- توصیف المدینه به نقل فصلنامه «میقات حج»، ش ۵، ص ۱۱۸.

۴- سفرنامه فرهاد میرزا، ص ۱۵۶.

ص: ۱۶۹

ابراهیم رفعت پاشا از وضع موجود بقیع در زمان خویش و قبل از تخریب آثار آن، عکسی را از بقیع ارائه می‌دهد که تعدادی از قبه‌ها در این عکس مشاهده می‌شود و آنها را بدین ترتیب معرفی می‌کند:

«گنبدی که در سمت راست بیننده واقع شده، گنبد حرم ابراهیم، دومی قبه عقیل، قبه سوّم متعلق به همسران پیامبر و چهارمین قبّه متعلق به دختران آن حضرت؛ رقیه، ام کلثوم، و زینب می‌باشد.» (۱) علی حافظ که از نویسندگان متأخر است، محلّ این حرم و قبور دختران پیامبر- ص- را چنین معرفی می‌کند:

«به فاصله ده متر و در سمت غرب، قبور همسران پیامبر و در کنار راه باریکه سیمانی قبور دختران پیامبر را مشاهده می‌کنید و آنها عبارتند از ام کلثوم، رقیه و زینب.» (۲) تاریخ بنای این حرم

از آنچه ملاحظه فرمودید، بطور اجمال به دست آمد که این سه تن دختران پیامبر- ص- در بقیع و در یک محل و در کنار هم دفن گردیده و هر سه دارای یک قبه و یک ضریح بوده‌اند. و اما این که این قبه در چه تاریخی بنا شده و بانی ساختمان این حرم و ضریح کیست؟ در این زمینه تا حال مطلبی بدست نیامده و در منابعی که در اختیار ماست، سخنی در این مورد گفته نشده است و بعید نیست همانند مطالب تاریخی فراوان در طول قرون متمادی، بدون اهمیت تلقی گردیده و در بوته ابهام و فراموشی قرار گرفته باشد.

بیوگرافی دختران رسول خدا- ص-

در اینجا به مناسبت سخن از حرم دختران رسول خدا- ص- نگاهی داریم بر تاریخ زندگانی آنان؛ زیرا برای هر فرد مسلمان همانگونه که آشنایی با تاریخ زندگی پیامبر بزرگ اسلام- ص- زیبا، لذت‌بخش و دارای اهمیت است، آشنایی با تاریخ فرزندان آن حضرت هم شیرین و دلپذیر خواهد بود؛ خصوصاً برای زائرین حرمین شریفین و حجاج و معتمرین:

همه فرزندان رسول خدا- ص- اعم از پسر و دختر بجز جناب ابراهیم، از خدیجه- علیها سلام- متولّد شده‌اند و آن حضرت دارای چهار فرزند دختر بوده و نام آنها به ترتیب

۱- مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶.

۲- فصول من تاریخ المدینه، ص ۱۶۸.

ص: ۱۷۰

سن: (۱) ۱- زینب ۲- رقیه ۳- ام کلثوم ۴- فاطمه- سلام‌اللّه علیها- می‌باشند.

حضرت فاطمه- ع- گرچه از لحاظ سن کوچکترین دختر رسول خدا است ولی از لحاظ فضیلت و شخصیت برترین آنهاست؛ زیرا گذشته از این که نسل پیامبر- ص- از طریق فاطمه- ع- در پهنه گیتی باقی مانده است، در فضیلت و کرامت این بانوی بزرگ اسلام آیات متعددی نازل گردیده و در تجلیل و تکریم وی احادیث فراوانی نقل شده است که هیچیک از دختران پیامبر- ص- با احترام فوق‌العاده‌ای که به مناسبت انتسابشان به رسول خدا، از آن برخوردارند و مورد لطف و محبت آن حضرت بوده‌اند، دارای چنین فضیلت و مکرمت نیستند و در این زمینه نگاهی اجمالی به منابع تفسیری و حدیثی از شیعه و اهل سنت خواننده را مستغنی و او را با اقیانوس عظیم فضائل این یگانه یادگار رسول خدا آشنا می‌سازد.

نظری مختصر و گذرا در مورد سایر دختران پیامبر- ص-

۱- زینب

این بانوی بزرگوار بزرگترین فرزند رسول خدا- ص- یا بزرگترین آنها پس از برادرش قاسم می‌باشد. مورّخان ولادت زینب را در سی سالگی پیامبر و پنج سال پس از ازدواج آن حضرت با خدیجه- علیها سلام- دانسته‌اند. (۲) مضمون حدیثی که از رسول خدا- ص- نقل شده، گویای عظمت آن بزرگوار است که فرمود: «معاشر الناس ألا اخبركم بخيرالناس خالًا و خالةً؟ قالوا: بلى يا رسول اللّه. قال:

الحسن و الحسين خالهما القاسم و خالتهما زينب بنت رسول اللّه- ص-.» (۳)

ازدواج زینب

رسول خدا- ص- زینب را به همسری ابوالعاص بن ربیع درآورد. نام وی «لقیط» و مادرش «هاله» خواهر حضرت خدیجه کبری است. او از معدود تجار و ثروتمندان و افراد مورد اعتماد در میان مردم مکه بود. (۴) پس از بعثت پیامبر- ص- ابوالعاص بر خلاف زینب- که مانند حضرت خدیجه به آیین اسلام روی آورد- حاضر به قبول اسلام نگردید و در شرک خود باقی ماند ولی با این

۱- اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۵۶؛ الاصابه، ج ۴، ص ۳۰۴.

۲- اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۶۷؛ الاصابه، ج ۴، ص ۲۹۹.

۳- تنقیح المقال، ج ۳، باب الکنی و الالقاب، ص ۷۹.

۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۸۹.

ص: ۱۷۱

حال به همسرش زینب نیز وفادار بود و به پیشنهاد قریش که او را به جدایی از زینب تشویق می‌نمودند، توجه ننمود و علی رغم خواسته آنان، به زندگی خود با زینب ادامه داد. گرچه اسلام عملًا در میان این زن و شوهر جدایی انداخته بود ولی چون رسول خدا- ص- در آن شرایط سخت، قادر بر اجرای این حکم نبود، اسلام زینب- علیها سلام- هم نتوانست موجب جدایی او با ابوالعاص شود.

اسارت ابوالعاص و آزادی زینب

پس از هجرت رسول خدا- ص- به مدینه و با شروع جنگ بدر، ابوالعاص به همراه مشرکین مکه، در این جنگ شرکت نمود و با گروهی از سپاهیان مکه که تعداد آنها را هفتاد نفر نوشته‌اند، به اسارت مسلمانان درآمده و به مدینه گسیل گردیدند. زینب برای آزادی ابوالعاص به وسیله هیأتی که جهت گفتگو درباره اسرای جنگی عازم مدینه بود. چند قطعه زیورآلات خدمت رسول خدا- ص- فرستاد و از آن حضرت درخواست نمود که در مقابل آنها، همسر وی آزاد شود. در میان این زیورآلات، گردن بند یادگاری خدیجه- علیها سلام- نیز به چشم می‌خورد که پیامبر خدا- ص- با دیدن آن، از خدیجه یاد نمود و در حق وی دعا کرد و تأثر و رقّت شدید در قیافه‌اش مشاهده گردید. آنگاه با اصحاب خویش مشاوره و به آنان پیشنهاد نمود که اگر صلاح بدانید اسیر دخترم زینب را آزاد کرده و آنچه از مال دنیا به عنوان عوض فرستاده است، به او برگردانید. صحابه از این پیشنهاد استقبال و اظهار مسرّت نمودند و بدینگونه ابوالعاص پس از مدتی اسارت در دست مسلمانان، آزاد و به سوی مکه رهسپار گردید و گردن بند یادگاری خدیجه را به زینب بازپس داد. ولی رسول خدا- ص- بهنگام آزادی ابوالعاص با وی شرط نمود که از این پس زینب را در هجرت به مدینه آزاد بگذارد و او هم بر تعهّد خود عمل نمود و با رسیدن به مکه زینب را به همراهی برادرش کنانهٔ بن ربیع راهی مدینه ساخت.

حمله مشرکان به کجاوه زینب

زینب پس از تحمّل رنج فراوان و لطمه شدید از سوی مشرکان، بهنگام خروج و مراجعت به مکه، برای دوّمین بار به سوی مدینه هجرت و به پدر بزرگوارش ملحق گردید.

ص: ۱۷۲

مورخان از این رنج و ناراحتی زینب و مراجعت او، یاد نموده‌اند؛ از جمله محمد بن اسحاق مورخ و سیره نویس معروف می‌گوید: کنانهٔ بن ربیع بنا به درخواست برادرش ابوالعاص، زینب را در کجاوه‌ای نشاند و به سوی مدینه حرکت نمود، عده‌ای از قریشیان که از این موضوع مطلع شدند او را تعقیب کرده و در بیرون مکه در محلی بنام «ذی طوی» بدو رسیدند و از اولین کسانی که به کجاوه زینب حمله نمودند «هبار بن اسود» و «نافع بن عبدالقیس فهری» بودند که هبار با نیزه به کجاوه زینب فشار آورد و او، در حالی که حامله بود، از بالای شتر به روی تخته سنگی افتاد و در اثر فشار جسمی و رعب و ترسی که بر وی وارد گردید، سقط جنین نمود و به عارضه خونریزی دچار شد که تا آخر عمرش ادامه داشت. ابن اسحاق اضافه می‌کند: به خاطر این جنایت و قساوت قلب (هبار) بود که رسول خدا- ص- بهنگام فتح مکه مسلمانان را در کشتن وی آزاد گذاشت. (۱) ابن ابی الحدید می‌گوید:

«از کسانی که در حمله به کجاوه زینب و در جلوگیری از سفر او به مدینه شرکت داشت، عمرو بن عاص بود و چون خبر این جنایت به پیامبر رسید، به شدّت متأثر گردید و بر این افراد لعن و نفرین نمود.» (۲) واقدی می‌گوید:

«کنانه با دیدن منظره حمله به کجاوه زینب، آماده تیراندازی و دفاع از وی گردید و قریشیها به شهر بازگشتند.» (۳) واقدی اضافه می‌کند: ابوسفیان که جزء شرکت کنندگان در این جریان بود، خطاب به کنانه چنین گفت:

«تو در این اقدام خود اشتباه کرده و تصمیم نابجایی گرفته‌ای که دختر محمد را در روز روشن و در مقابل چشم اهل مکه از این شهر بیرون کرده‌ای، مگر نمی‌دانی از سوی پدرش چه فشاری بر ما وارد شده و چگونه ما را تحقیر و خدایان ما را اهانت نموده است! آیا این عمل تو تحقیر و اهانت مجدد بر ما نیست؟! به خدا سوگند جلوگیری از سفر این زن دردی را دوا نمی‌کند و ما کوچکترین اعتنایی بر او نداریم ولی هیچ عمل تحقیرآمیز را هم تحمل نمی‌کنیم او را به مکه برگردان و می‌توانی مخفیانه و بدور از چشم مردم

۱- ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۲.

۲- همان، ج ۶، ص ۲۸۲.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۳.

ص: ۱۷۳

راهی مدینه کنی.»

و بـدینگونه کنانه زینب را به مکه بازگرداند و پس از مدتی شـبانه مجدداً به مدینه حرکت داد و به رسول خدا- ص- لاحق گردید. (۱) بلاذری نقل می‌کند: «هبار» بهنگام فتح مکه، از ترس جانش فرار نمود و بعدها در مدینه به حضور رسول خدا رسـید و شهادتین را بر زبـان جـاری و اسـلام خود را اعلاـن نمود. رسول خـدا- ص- فرمود: دیگر کسـی متعرض «هبـار» نشود، حـتی سـلمی کنیز آن حضـرت هبار را نکوهش کرد و به وی گفت: «لا انعَمَ اللّه بِکَ عَلَینا»؛ «قـدمت مبارك مباد.» پیامبر پاسخ داد: «مهلًا فَقَدْ مَحا الإسـلامُ ما قَبْلَه»؛ «آرام باش، اسلام گذشته‌ها را به فراموشی سپرده است.»

ورود شبانه ابوالعاص به مدینه

ابوالعاص در اوائل سال هشـتم هجرت و قبل از فتـح مکه، به همراه عـده‌ای از تجار مکه، با سـرمایه خود و اموال قریش به سوی شام حرکت نمود. این قافله تجارتی بهنگام مراجعت، در نزدیکیهای مدینه با گروهی از مسـلمانان مواجه و از ترس جانشان مال‌التجاره را رها و خود فرار نمودنـد ولی ابوالعاص برای بازپس گرفتن اموال خود، شـبانه و مخفیانه وارد مدینه شد و به نزد زینب رفت و از وی پنـاه خواست تـا مورد تعرض مسـلمانان واقع نشود. زینب هم به وی پنـاه داد و روز بعـد در حالی که رسول خـدا- ص- و مسـلمانان مشـغول نمـاز صـبح بودنـد، از میـان صـفوف بـانوان آنـان را بـدینگونه مورد خطاب قرار داد: «ایُها النّاسُ انّی زَینَبُ بِنْتُ رَسولِ اللّه، آجَرتُ اباالعاصِ بنِ رَبیع»؛ «ای مردم! من دختر پیامبرم و ابوالعاص را پناه داده‌ام.»

رسول خدا- ص- پس از اتمام نماز فرمود: مردم! آنچه من از زینب شـنیدم شـما هم شنیدید؟ گفتند: بلی، فرمود: به خدا سوگند من از ورود ابوالعاص خبر نداشـتم تا این که از زبان زینب شنیدم همانگونه که شما شنیدید. آنگاه فرمود: «یجیر علی المسلمین أدناهم»؛ «کمترین مسـلمانان، حق پناه دادن بر مشـرکین را دارد و بر همه مسـلمانان لازم است این حق را مراعات و بر تعهـد وی عمل کننـد.» (۲) سـپس به خـانه زینب رفت و بر وی توصـیه فرمود که احترام ابوالعاص را حفظ کن ولی چون او مشـرك و بر تو حرام است با او خلوت نکن. آنگاه دستور داد مسلمانان تمام اموال او را

۱- شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۳.

۲- اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۳۷ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۵.

ص: ۱۷۴

بدو برگردانند و در غیر این صورت پیمان شکنی خواهد بود.

اسلام ابوالعاص

ابوالعاص راهی مکه گردید و پس از تحویل دادن اموال و امانتهای مردم، اسلام را پذیرفت و مجدداً به سوی مدینه حرکت نمود. رسول خدا به زینب دستور داد که به خانه ابوالعاص برگردد و مانند گذشته برای او همسری وفادار باشد و بدینگونه، این زوج پس از شش سال مفارقت در پرتو اسلام، به زندگی مشترک خود دست یافتند و در صف سایر مهاجرین قرار گرفتند.

تاریخ و علت وفات زینب

بنابر مشهور، زندگی مجدد زینب و ابوالعاص کوتاه و بیش از چند ماه نبود؛ زیرا در اواخر سال هشتم هجرت بدرود حیات گفت و با حضور و شرکت رسول خدا تشییع و در بقیع به خاک سپرده شد و ابوالعاص در سال دوازده و به فاصله چهار سال از وفات همسرش، از دنیا رفت.

از نظر مورّخان، وفات زینب در اثر همان عارضه خونریزی که قبلًا نقل نمودیم بوقوع پیوسته است، که بهنگام خروج از مکه مورد تهاجم مشرکان قرار گرفت و در اثر سقوط به روی تخته سنگ و سقط جنین و در اثر رعب و ترس، این عارضه در وی بوجود آمد و تا آخر عمر ادامه داشت تا از دنیا رفت.

فرزندان زینب

زینب از ابوالعاص دارای دو فرزند بود؛ یکی پسر بنام «علی» که در اوائل جوانی از دنیا رفت و دیگری دختر بنام «امامه» که طبق وصیت حضرت زهرا- سلام اللَّه علیها- امیر مؤمنان- علیه‌السلام- با وی ازدواج نمود. (۱) ۲- رقیه

دومین دختر پیامبر- از نظر سن- رقیه است. رقیه در مکه با یکی از فرزندان ابولهب

۱- اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۶۷.

ص: ۱۷۵

بنام عتبه ازدواج کرده بود، همانگونه که خواهرش ام کلثوم به همسری فرزند دیگر ابولهب بنام عتیبه درآمده بود و چون سوره مبارکه: «تبّت یَدا أبی لهب» در نکوهش ابولهب نازل گردید. او فرزندان خویش را مجبور کرد تا با دختران پیامبر متارکه کنند و به خیال خود در مقابل نکوهش قرآن که از وی به عمل آورده است، او هم با این عمل خویش رسول خدا را در فشار روحی قرار دهد. (۱) پس از متارکه در میان دختران رسول خدا پسران ابولهب، رقیه به همسری عثمان درآمد و چون عده‌ای از مسلمانان در اثر فشار مشرکان مکه، مجبور شدند به حبشه هجرت کنند، رقیه هم به همراه عثمان به حبشه هجرت نمود و پس از مراجعت به مکه راهی مدینه شد و جزء مهاجرین این شهر گردید.

در بعضی از منابع نقل شده است که رقیه از عثمان دارای فرزندی شد بنام عبداللّه و در ماه جمادی‌الأولی سال چهارم هجرت، در شش سالگی در اثر عارضه‌ای که در چشم او بوجود آمد، از دنیا رفت و بعضی می‌گویند: در دوران شیرخوارگی از دنیا رفت، ولی قتاده اصل موضوع را تکذیب نموده و می‌گوید: همانگونه که ام کلثوم از عثمان دارای فرزند نشد، رقیه هم از وی فرزندی به دنیا نیاورده است. (۲) به هر حال، بطوری که اشاره نمودیم، رقیه پس از مراجعت از حبشه، به همراهی عثمان وارد مدینه گردید و بنا به نقل محب‌الدین طبری، از ابن قیتبه پس از یکسال و ده ماه و بیست روز از ورود رسول خدا- ص- به مدینه، با مرض حصبه از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

۳- ام کلثوم

سومین دختر رسول خدا- ص- ام کلثوم است. او با همین کنیه معروف شد و هیچیک از مورّخان نام او را ذکر نکرده‌اند.

داستان شیر زرقا

بطوری که در شرح حال رقیه اشاره گردید، این دو تن از دختران رسول خدا- ص- با دو تن از فرزندان ابولهب بنام عتبه و عتیبه ازدواج کرده بودند ولی پس از نکوهش ابولهب از زبان وحی، او به فرزندانش دستور داد از دختران پیامبر جدا شوند و آنها دستور پدرشان را اجرا

۱- اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۵۶ و ۶۱۲؛ الإصابهٔ، ج ۴، ص ۳۰۴؛ استیعاب، ج ۴، ص ۲۹۹.

۲- اسدالغابه ج ۵، ص ۴۵۶ و ج ۴، ص ۳۰۰؛ الاصابهٔ ۴/ ۳۰۴.

ص: ۱۷۶

کرده و از دختران پیامبر جدا شدند.

ولی مورخـان و محـدثان دربـاره عتیبه مطلب و حـادثه جالبی نقل نموده‌انـد که می‌توان آن را بعنوان یکی از معجزات رسول خـدا- ص- در اختیار خوانندگان ارجمند قرار داد و آن حادثه این است: با آن که عتیبه حاضر به زندگی با ام کلثوم نگردید، باز هم شعله کینه و عـداوتش نسبت به رسول خـدا خاموش نشـد و تصـمیم گرفت عناد و لجاجت خویش را به طریق دیگری اعمال کنـد. او در حالی که برای تجارت با عده‌ای عازم سـفر به شام بود نزد رسول خدا- ص- رفت و خطاب به آن حضرت گفت: «کفرت بدینک و فارقت ابنتک لاتحبنی و لا احبّک»؛ «دیـدی چگونه آیین تو را نپذیرفتم و دخترت را طلاق گفتم؟! من با تو دشـمنم همانگونه که تو با من دشـمنی.» آنگاه جسارت و بی‌ادبی را به آنجا رسانـد که از لباس پیامبر گرفت و با شدت به سوی خود کشـید؛ بطوری که یقه آن حضـرت پاره گردیـد. رسول خـدا در پاسخ این جسارت و بی‌ادبی عتیبه، چنین فرمود: «اما انّی اسـئل اللّه ان یسـلّط علیك کلبهً»؛ «من هم از خدا می‌خواهم سگی را بر تو مسلط کند.»

عتیبه پس از این جریـان مکه را به سوی شـام ترک نمود تـا این که شبی در گوشه‌ای از بیابـان شامـات، بنـام «زرقـا» در حالی که به استراحت پرداخته بودنـد، مورد حمله شـیری قرار گرفت و بـدن او در زیر پنجه‌هـای قوی او تکه تکه گردیـد و نفرین رسول خـدا- ص- در مورد او به اجابت رسید. (۱)مرگ ام کلثوم

به هر حال، امّ کلثوم در سال نهم هجرت در مدینه بدرود حیات گفت و رسول خدا- ص- در تشـییع دخترش شرکت کرد و بر پیکر او نماز خواند.

در کتب تاریخ و رجال اهل سـنت، نقل شده است که رسول خدا- ص- به هنگام دفن امّ کلثوم فرمود: «فیکم أحدکم بقارف اللیلهٔ» (۲)

یا «من لم یقارف اللیلهٔ فلیدخل» (۳)

از میان جمع حاضـر که عثمان نیز جزء آنها بود، سه تن اعلام آمادگی نموده و داخل قبر شدنـد: امیر مؤمنان- ع-، فضل بن عباس و اسامهٔ بن زید و بدینگونه مراسم خاکسپاری پیکر امّ کلثوم انجام پذیرفت. این موضوع در منابع حدیثی اهل سـنت در طی حدیثهای متعدد

۱- ذخائر العقبی، ص ۱۶۴.

۲- استیعـاب، ج ۴، ص ۴۸۷؛ الاصابه ۴۸۹۴؛ اسدالغابه، ج ۵، ص ۱۲؛ تنقیح‌المقال، ج ۳، فصـل النساء؛ البدایـهٔ و النهایه، ج ۵، ص ۳۰۷.

۳- همـانگونه که در بعضـی از این احـادیث به صـراحت آمـده است: «من لم یقـارف اللیـل اهله فیـدخل»؛ یعنی هرکس با همسرش همبستر نگردیده داخل قبر شود.

ص: ۱۷۷

و با مختصر تفاوت در متن آن، نقل گردیده است. در متن بعضی از این احادیث به جای «امّ کلثوم»، «رقیه» آمده است و در بعضی از آنها بدون ذکر نام و «ابنهٔ لرسول‌اللّه» عنوان شده است (۱) ولی همزمان بودن فوت رقیه با جنگ بدر و دفن پیکر او قبل از مراجعت رسول خدا- ص- صحت نظر علمای تراجم است و وقوع این جریان به هنگام دفن ام کلثوم را تأیید می‌کند.

دختران یا ربیبه‌های رسول خدا- ص-

از بیوگرافی این سه تن از دختران رسول خدا- ص- خلاصه آنچه در منابع معروف نقل شده است، در اختیار خواننده عزیز قرار دادیم و گفتنی‌های فراوانی را که جنبه تحقیق و نیاز به بررسی عمیق علمی و تاریخی دارد و از محدوده یک مقاله خارج است، به محل دیگر موکول می‌کنیم و یکی از آنها گفتار و نظریه ابوالقاسم علوی کوفی (۲) است که او می‌گوید:

«زینب و رقیه که قبل از اسلام با ابوالعاص و عثمان بن عفان ازدواج کرده بودند، نه دختران رسول خدا بلکه ربیبه‌های آن حضرت بودند و بر این نظریه خویش، دلائلی آورده و مطالبی عنوان نموده است (۳)و اخیراً یکی از علمای معاصر (۴) در همین زمینه کتابی تألیف نموده وگفتار ابوالقاسم علوی را مبنای بحث و مورد تأیید قرار داده و نکات جالبی را بر آن افزوده است. ولی مرحوم مامقانی این نظریه را بی‌اساس دانسته و با ذکر دلائلی به ردّ آن پرداخته است. (۵) و الکلام ذو شجون.

۱- به متن احادیث در صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب من یدخل قبر المرأه، ح ۱۲۷۷؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۲۶، ۱۲۷ و ۲۷۰ مراجعه شود.

۲- سید ابوالقاسم علی بن احمد بن موسی ابن الإمام محمد بن علی بن موسی بن جعفر- علیهم‌السلام- متوفای جمادی الاولی ۳۵۲ در ناحیه کرمی فسا، از شهرهای فارس، او دارای تألیفات متعدد؛ از جمله کتاب الاستغاثه است که در دو جزء و در یک مجلد چاپ شده است.

۳- الاستغاثه، ج ۱، ص ۷۶- ۶۴

۴- وی نویسنده و محقق جناب آقای سید جعفر مرتضی عاملی است و کتاب او تحت عنوان «بنات النبی أم ربائبه» همانند سایر تألیفاتش بر نقاط تاریکی از تاریخ پرتو افکنی می‌کند.

۵- تنقیح المقال، ج ۳، فصل النساء، ص ۷۹.

ص: ۱۷۸

پی نوشتها:

ص: ۱۷۹

ص: ۱۸۰

در محضر نور

امامان- علیهم‌السلام- در حجر اسماعیل

محمدامین پورامینی

نوریان، یکایک در حجر گردآمده، از خود صفحاتی زرّین به ودیعت نهاده‌اند.

گاه با معبود خود سخن گفته ودل شیدا به معشوق سپرده‌اند.

آهی برخاسته از دلی سوخته سرداده، اشکی ناشی از پاکی سرشت، و حاکی از صفای سیرت بر صورت روان ساخته‌اند، و با حضور در حجر اسماعیل و جوار بیت اله ابراهیم، «نورٌ علی نور» را عیان بخشیده‌اند و از اینجا بر ناریان تاخته و گاه با حقیقت نوری‌شان، دلِ تاریک و سیاهشان را شکافته، و آنان را به خشوع و کرنش در برابر حق واداشته‌اند، اینجا را مدرس خود قرار داده، درس توحید و معارف گفته‌اند و گاه از اسرار مگو نیز سخنی آورده‌اند. چه زیباست که با هم، این صفحات رنگین کمان را ورقی زنیم، و نظاره‌گر محفلشان در محضر نور باشیم:

۱- امام حسین- علیه‌السلام- در حجر اسماعیل

درس توحید

عیاشی، مفسّر و محدث عظیم‌الشأن در تفسیر خود از «یزید بن رویان» نقل می‌کند:

نافع بن ازرق- که از کوردلان بود- داخل مسجدالحرام شد، دید که حضرت حسین بن علی- علیه‌السلام- با عبداللَّه بن عباس داخل حجر نشسته‌اند، به میان حجر آمده نزد آنان نشست.

ص: ۱۸۱

رو به ابن عباس کرد و گفت:

ابن عباس!، خدایی را که می‌پرستی برایم توصیف کن.

ابن عباس که از نحوه جواب درمانده بود، سر فرو افکند، سکوتی طولانی در جمعشان حکمفرما شد، پس از لحظاتی چند، امام حسین-ع- روی به جانب نافع کرد و فرمود: ای پسرِ ازرقِ در گمراهی و نادانی فتاده!، نزد من آی تا پاسخت گویم.

نافع که باطنی کور و دلی مرده داشت گفت: از تو نپرسیدم تا پاسخم گویی!

ابن عباس از این جسارت و بی‌ادبی برآشفت و گفت: آرام! از فرزند رسول خدا- ص- بپرس، او از اهل بیت نبوت است، و دریای حکمت در اوست.

نافع روی به حضرت کرد و گفت: خدا را برایم وصف کن.

امام حسین-ع- فرمود:

«أصفه بما وصف به نفسه، و أعرّفه بما عرّف به نفسه، لایدرك بالحواس، و لا یقاس بالناس، قریب غیر ملتزق، و بعید غیر مقص، یوحد ولا یتبعّض، لا اله الّا هو الکبیر المتعال»

«او را به آنچه که خود توصیف کرده، وصف می‌کنم و به آنچه که خود را بدان معرفی نموده، می‌شناسانم، او با حواس (ظاهری) درک نمی‌شود و با مردم مقایسه نمی‌گردد، نزدیک است بدون آن که همراه چیزی باشد، دور است بدون آن که جدای از چیزی باشد و یک است بدون آن که تجزیه پذیرد. هیچ معبودی جز او، بزرگ و بلندمرتبه نیست.»

نافع آنگاه که این سخنان را شنید، سخت تحت تأثیر قرار گرفت و به گریه افتاد.

حضرت فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: زیبایی توصیف تو، مرا به گریه واداشت! ... (۱)مثل این روایت را شیخ صدوق در «التوحید» (۲) و مورخ معروف؛ ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۳) آورده‌اند.

۲- امام زین‌العابدین- علیه‌السلام- در حجر اسماعیل

مناجات

حجر اسماعیل یکی از خلوتگاههای امام الساجدین، زین‌العابدین- علیه‌السلام- با حضرت سبحان است، اینجا یکی از مکانهای راز و نیاز و مناجات او است، تا آنجاکه فرزند

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۷، ح ۶۴؛ از او بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۴۲۳، ح ۶۳۱.

۲- التوحید، ص ۸۰، ح ۳۵؛ از او بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۹۷، ح ۲۴.

۳- تاریخ دمشق- ترجمه الامام الحسین- علیه‌السلام- ص ۱۵۷، ح ۲۰۳.

ص: ۱۸۲

برومندش، قطب عالم‌امکان حضرت بقیـةاللّه الاعظم- عجل‌اللّه‌تعالی فرجه‌الشریف- نیز عنایتی ویژه و توجهی خاص نسبت به مناجات آن حضرت دارد.

شیخ الطائفه، (طوسی) در کتاب «الغیبة» از ابونعیم محمد بن احمد انصاری روایتی آورده که گزیده آن چنین است:

روز ششم ذی حجه سال دویست و نود و سه هجری قمری، با جمعیتی حدود سی‌نفر (۱)، در مسجدالحرام کنار مستجار ایستاده بودم، جوانی را دیدم که لباس احرام بر تن و نعلین به دست، در حالی که طوافش را به پایان برده، نزد ما می‌آید، هیبتش وجودمان را گرفت، همه بی‌اختیار از جای برخاستیم، او در میان ما نشست و ما همه، چون شمع پیرامون وجودش گردآمدیم. او نگاهی به سمت راست خود انداخت و نگاهی به جانب چپ، آنگاه فرمود: آیا می‌دانید امیرالمؤمنین-ع- در دعای «الحاح» خود از خدا چه می‌خواست؟

این ماجرا دو روز پشت سر هم و با طرح دو سؤال و پاسخ ادامه پیدا کرد، تا آن که در روز سوم باز به میان ما آمد، این بار هم نگاهی به راست و چپ خود نمود و در حالی که با دست مبارکش اشاره به سمت حجر اسماعیل در زیر ناودان می‌کرد، فرمود:

«سیدالعابدین علی ابن الحسین در سجده خود، در اینجا چنین می‌گفت:

«عبیدک بفناءک، مسکینک بفناءک، فقیرک بفناءک، سائلک بفناءک، یسألک ما لا یقدر علیه غیرک»

« (خدایا!) بنده تو، مسکین تو، فقیر تو، گدای درگاه تو، در آستانه خانه توست، از تو چیزی را می‌خواهد که از غیر تو برآورده نیست.»

ابو علی محمودی روی به جمع کرد و پرسید: مردم! آیا، او را می‌شناسید؟ به خدا سوگند او صاحب زمان شماست!

پرسیدیم: ابو علی! تو این سخن را از کجا می‌گویی و این مطلب را از کجا دانستی؟

در جواب گفت: هفت سال است که از خدا می‌خواهم امام عصرم را بر من بنمایاند. (۲) مثل این روایت را طبری در «دلائل الامامه» (۳)

و شیخ صدوق در «کمال‌الدین» (۴)

نقل کرده‌اند، و ما همه مصادر آن را در «معجم احادیث الامام المهدی-ع-» آورده‌ایم (۵).

شیخ مفید- ره- نیز در کتاب «الارشاد» از طاووس نقل می‌کند:

شبی داخل حجر شدم، علی بن الحسین- علیهماالسلام- را دیدم که وارد حجر شد و

۱- در روایت کمال‌الدین به برخی از آنها؛ از جمله محمودی، ابوهیثم دیناری، ابوجعفر احول و علّان کلینی تصریح شده است.

۲- الغیبه، ص ۲۵۹، ح ۲۲۷.

۳- دلائل الامامه، ص ۲۹۸.

۴- کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۷۰، ح ۲۴.

۵- معجم احادیث الإمام المهـدی-ع-، ج ۴، ص ۳۹۰، ح ۱۳۶۸ این کتاب ارزشمند توسط عده‌ای از فضلا و محققین حوزه علمیه قم- که حقیر نیز توفیق خدمت در آن جمع را داشت- تألیف شده، و تاکنون پنج جلد آن به چاپ رسیده است.

ص: ۱۸۳

مشغول نماز گردید، آنگاه به سجده افتاد، با خود گفتم او مردی صالح‌از اهل بیت پیامبر- ص- است، همینجا بنشینم، و به دعایش گوش فرا دهم. شنیدم که در سجده می‌گفت:

«عُبیدُک بفناءک، مسکینک بفناءک، فقیرک بفناءک، سائلک بفناءک»

طاووس می‌گوید: این دعا را در هر گرفتاری که خواندم، خداوند گره از مشکل کارم گشود. (۱) شبیه این جریان را ابن شهراشوب در «المناقب» (۲)

و ابن ابی‌الحدید در «شرح نهج‌البلاغه» (۳)

آورده‌اند.

علامه مجلسی- ره- از مرحوم شهید روایتی دیگر- که از طاووس یمانی نقل می‌کند- چنین آورده است: در ماه رجب از کنار حجر گذشتم، کسی را دیدم که در میان آن به نماز ایستاده است، دقت کردم، دیدم علی بن الحسین- علیه‌السلام- است، با خود گفتم، خوشا به حالت!، مردی صالح از اهل بیت نبوت است! به خدا سوگند که باید دعای او را غنیمت شمارم،

- عکس-

۱- الارشاد، ج ۲، ص ۱۴۳- از او بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۷۶، ح ۶۶.

۲- مناقب، ج ۴، ص ۱۴۸؛ از او مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۴۲۸، ح ۹.

۳- شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۱۹۲.

ص: ۱۸۴

وقتی که از نماز فارغ شد، دستان خود را به جانب آسمان بلند کرد و چنین مناجات نمود:

«سیدی، سیدی، و هذه یدای قد مدد تهما الیک بالذّنوب مملوّهٔ، و عینای الیک بالرجاء ممدودهٔ، و حق لمن دعاک بالندم تذلّلًا أن تجیبه بالکرم تفضّلًا.

سیدی أَمِن اهل الشقاء خلقتنی فأطیل بکائی أم من أهل السعادهٔ خلقتنی فأبشر رجائی؟!

سیدی أَلِضرب المقامع خلقت أعضائی، أم لِشرب الحمیم خلقت امعائی.

سیدی لو انّ عبداً استطاع الهرب من مولاه لکنت أوّل الهاربین منک، لکنّی أعلم أنی لا افوتک.

سیدی لو انّ عذابی یزید فی ملکک لسألتک الصبر علیه، غیر أنّی أعلم انه لا یزید فی ملکک طاعهٔ المطیعین، و لا ینقص منه معصیهٔ العاصین.

سیدی ما انا و ماخطری، هب لی خطایای بفضلک، و جلّلنی بسترک، واعف عن توبیخی بکرم وجهک.

الهی و سیدی ارحمنی مطروحاً علی الفراش تقلبنی أیدی أحبّتی، وارحمنی مطروحاً علی‌المغتسل یغسّلنی صالح جیرتی، وارحمنی محمولًا قد تناول الأقرباء اطراف جنازتی، وارحم فی ذلک البیت المظلم وحشتی و غربتی و وحدتی، فما للعبد من یرحمه الّا مولاه.»

آنگاه به سجده افتاد و فرمود:

«اعوذ بک من نارٍ حرّها لا یطفئ، و جدیدها لا یبلی، و عطشانها لا یروی.»

پس از آن، گونه راست خود را بر زمین نهاد و چنین زمزمه کرد:

«اللّهم لا تقلّب وجهی فی‌النار بعد تعفیری و سجودی لک، بغیر مَنٍّ منّی علیک، بل لک الحمد و المنّ علیّ.»

سپس سمت چپ صورت خود را بر زمین گذارد و از خدا چنین خواست:

«ارحم من اساء و اقترف، واستکان و اعترف.»

آنگاه به سجده بازگشت و در حالی که پیشانی بر زمین گذارده بود، فرمود:

«انْ کنتُ بئس العبد فأنت نعم الرّب العفو العفو ...» (صدبار)

طاووس می‌گوید: من به گریه افتادم، تا آنجا که صدای گریه‌ام بلند شد، حضرت روی به جانب من کرد و فرمود: یمانی! چرا گریه می‌کنی؟ مگر اینجا جایگاه گنهکاران نیست؟! (۱) بخشی از شبیه این روایت را مرحوم محدث نوری- ره- نیز از مزار مشهدی نقل نموده است. (۲)

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۴۸، ح ۲۵.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۴۲، ح ۱۱.

ص: ۱۸۵

۳- امام محمد باقر- علیه‌السلام- در حجر اسماعیل

عبادت و پاسخ به سؤالات

امام باقر- علیه‌السلام- در حجر به سؤالات گوناگونی که از ناحیه افراد مختلف عنوان شده پاسخ داده‌اند، از جمله شیخ کلینی به اسنادش از ابوعباد عمران بن عطیه از حضرت امام صادق- علیه‌السلام- نقل می کند:

من و پدرم در حال طواف بودیم که مردی بلند قامت به ما نزدیک شد و سلام کرد، جواب سلامش را دادیم. او رو به پدرم کرد و گفت: مسأله‌ای دارم (که می‌خواهم بپرسم)، پدرم فرمود: وقتی طوافم به پایان رسید نزد من آی.

پس از طواف داخل حجر شدیم، دو رکعت نماز خواندیم. پدرم متوجه من شد و فرمود:

پسرم، آن مرد کجاست؟

او را در حالی که نماز خوانده و پشت سر ما ایستاده بود یافتیم، پدرم از او پرسید: از کجایی؟

گفت: از شام.

پرسید: از کجای شام؟

گفت: از بیت‌المقدس.

پرسید: آیا دو کتاب «قرآن» و «تورات» را خوانده‌ای؟

گفت: آری.

آنگاه پدرم فرمود: سؤالات خود را عرضه کن.

مرد شامی پرسش‌های متعدد خود را اینگونه مطرح ساخت: سؤال من در مورد پیدایش این خانه- کعبه- و آیه شریفه «ن والقلم و مایسطرون» (۱)

و آیه «والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم»(۲)

می‌باشد.

حضرت فرمود: برادر شامی! سخن ما را گوش فرا ده، مبادا که بر ما دروغ بندی که هر کس چنان کند بر رسول خدا- ص- و در نهایت، بر خدا دروغ بسته و مستوجب عذاب خواهد بود.

آغاز این خانه از آنجایی است که خداوند تبارک و تعالی به ملائکه فرمود: «انّی جاعل

۱- قلم: ۱.

۲- ذاریات: ۱۹.

ص: ۱۸۶

فی الأرض خلیفهْ» (۱)

ملائکه در پاسخ و اعتراض گفتند: «أَتَجعل فیها من یُفسد فیها و یسفک الدّماء؟!» (۲)

پس از آن که ملائکه متوجه سخط و غضب خداوند شدند، به عرش او پناه آوردند. خداوند به یکی از ایشان فرمود که در آسمان ششم خانه‌ای را برای او بنام «ضراح» در ازای عرش الهی قرار دهد، تا اهل آسمان به طواف آن پردازند، و هر روز هفتاد هزار ملک در آنجا به طواف می‌پردازند، و دیگر برنمی گردند، و به استغفار مشغولند، وقتی که آدم به آسمان دنیا هبوط کرد و فرود آمد، خداوند او را به تأسیس این خانه امر فرمود، و این خانه (کعبه) به ازای آن خانه (ضراح) است، و خداوند این خانه را برای طواف آدم و ذریه او قرار داد همانگونه که آن خانه را برای اهل آسمان نهاد. (۳) همچنین شیخ کلینی- ره- از محمد بن مروان روایتی دیگر را نزدیک به مضمون روایت قبلی به نقل از امام صادق- علیه‌السلام- آورده است که: با پدرم داخل حجر بودیم و ایشان مشغول به نماز بودند. در این حین مردی آمد و در کنار ایشان نشست، پس از نماز، سلام کرد و گفت: درباره سه چیز پرسش دارم که غیر از شما و یک نفر دیگر، کسی از جواب آن آگاهی ندارد. پس از طرح سؤال پیرامون سبب طواف خانه خدا و جواب امام- علیه‌السلام- (که همانند پاسخ در روایت عمران به عطیه است) آمده است:

خداوند بر ملائکه غضب نمود، آنان توبه نموده و درخواست بخشش کردند، خداوند به ایشان فرمود تا گرد ضراح که بیت‌المعمور است به طواف پردازند و آنان هفت سال به طواف پرداختند و طلب غفران و بخشش کردند، آنگاه خداوند توبه آنان را پذیرفت و از ایشان راضی شد، این ریشه طواف است، پس از آن خداوند این بیت‌الحرام را در ازای ضراح قرار داد تا مایه توبه و پاکی بنی‌آدم باشد.

آن مرد گفت: راست گفتی (۴).

عیاشی- ره- پس از ذکر این روایت، این اضافه را دارد که: سؤال کننده بقیه سؤالات خود را مطرح ساخت و سپس برخاست و رفت.

امام صادق- ع- می گوید: در این حال از پدرم پرسیدم آن مرد که بود؟ فرمود: پسرم! او خضر بود. (۵) همچنین در آخر روایتی دیگر از محمد بن مروان از امام صادق- علیه‌السلام- که تا

۱- بقره: ۳۰.

۲- همان.

۳- کافی فروع، ج ۴، ص ۱۸۷، ح ۱.

۴- همان، ص ۱۸۸، ح ۲.

۵- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰، ح ۶؛ از او بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۰۵، ح ۱۸.

ص: ۱۸۷

انـدازه‌ای شبیه روایت اولی است، آمـده: «ناگهان سؤال کننـده مفقود و ناپدیـد شد» (۱) و شـیخ صدوق- ره- نیز در «علل الشـرائع» روایتی قریب به همین مضـمون و با تفاوتی انـدک، به سـندش از ابو خـدیجه از امام صادق- علیه‌السـلام- نقل می‌کند که امام باقر- علیه‌السلام- در مورد شخص پرسش‌گر فرمود: او جبرئیل بود. (۲) در کتب روایی ما سؤال دیگری از آن حضرت در حجر اسماعیل پیرامون معنای آواز وزغ مطرح شده که به جهت خلاصه نویسی از ذکر آن صرف نظر می‌کنیم (۳).

همچنین مطالبی پیرامون طواف جـان و استمداد عطا و عـده‌ای دیگر، از حضـرت امام باقر- علیه‌السـلام- در حجر، آمـده که باز به جهت اختصار از نقل آن منصرف می‌شویم. (۴) ۴- امام جعفر صادق- علیه‌السلام- در حجر اسماعیل

الف- دعا در حجر

در «اصل زید النرسـی» از علی بن مزید بیاع سابری آمده است: امام صادق- علیه‌السـلام- را در حجر، زیر ناودان، روبروی خانه خدا دیدم درحالی که دستهای خود را باز کرده بود چنین زمزمه می‌کرد:

«اللهم ارحم ضـعفی، و قلهٔ حیلتی، اللهم انزل علیّ کفلین من رحمتـک، وادر علیّ من رزقـک الواسع، و ادرأ عنّی شـرّ فسـقهٔ الجنّ و الإنس، و شرّ فسقهٔ العرب و العجم، اللهم اوسع علّی فی‌الرزق، و لا تقتر علیّ، اللهم ارحمنی و لا تعذّبنی، ارض عنّی و لا تسخط علیّ، انک سمیع الدعاء، قریب مجیب.» (۵)

ب- پاسخ به سؤالات

در «اصل زیـد النرسـی» از علی بن مزید نقل می‌کند: مردی وصیت کرده بود تا من از جانب او حج بجا آورم، پس از ملاحظه مبلغ، متوجه شـدم که مقـدار آن کم و ناچیز است که کفایت از حج نمی‌کند. حکم مسأله را از ابوحنیفه و دیگر فقیهان (عراق) پرسـیدم، آنان گفتند:

تو آن مبلغ را از جانب او صدقه بده، مکه آمدم، و در حین طواف به عبداللَّه بن حسن برخوردم.

ماجرا را نقل کرده و حکم مسأله را پرسـیدم، گفت: این جعفر بن محمد (امام صادق- ع-) است که داخل حجر نشسـته است، برو و از آن حضرت سؤال کن.

۱- همان، ص ۲۹، ح ۵؛ از او مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۳۵، ح ۳.

۲- علل‌الشرائع، ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۲؛ از او بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۳۵۱، ح ۲.

۳- کـافی روضه ج ۸، ص ۲۳۳، ح ۳۰۵ و نگاه کنیـد به: بصائرالدرجات، ص ۳۷۳؛ الاختصاص، ص ۳۰۱؛ دلائـل الامامه، ص ۹۹؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۸۹؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۸۳، ح ۲۱۷.

۴- مناقب، ج ۴، ص ۱۸۷، و نک: روضـهٔ‌الواعظین، ج ۱، ص ۲۰۴؛ مختصر بصائرالدرجات، ص ۱۵؛ الخرائـج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۸۵ ح ۴۸.

۵- الاصول الستهٔ عشر اصل زید النرسی، ص ۴۸؛ از او مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۴۲۷، ح ۲.

ص: ۱۸۸

داخل حجر شدم امام-ع- را زیر ناودان، مقابل خانه، مشغول دعا دیدم، در این حال ایشان روی به جانب من نمود و فرمود: حاجتت چیست؟

گفتم: جانم به فدایت، مردی از دوست‌داران شما در کوفه هستم.

حضرت فرمود: «دع ذاعنك! حاجتك؟»؛ «این سخنان را رها کن و بگو حاجتت چیست؟»

گفتم: مردی مرده است، و بر من وصیت کرده که با باقیمانده اموالش برای او حج بگزارم، مقدار آن کم است و کفایت از حج نمی‌کند، مسأله را از علمایی که در دسترس بودند پرسیدم، پاسخ دادند که باید آن را صدقه دهم.

حضرت فرمود: چه کردی؟

گفتم: آن را صدقه دادم.

فرمود: تو ضامنی، مگر آن که مبلغ آن به قدری کم باشد که نتوانی از مکه حج انجام دهی (حج میقاتی). (۱) این روایت را صاحب وسائل از «من لایحضره‌الفقیه»، «الکافی» و «تهذیب‌الأحکام» نقل کرده است. (۲) شیخ کلینی و شیخ صدوق- اعلی اللَّه مقامهما- از عزرمی نقل کرده‌اند که می‌گوید: با امام صادق- علیه‌السلام- در حجر اسماعیل زیر ناودان نشسته بودم که دیدم مردی با مرد دیگر پیرامون «علت وزش باد»- که در آنجا می‌وزد- سخت مشغول گفتگو است، وقتی گفت و شنود شدت یافت، حضرت متوجه ایشان شدند و به بیان علت پرداختند. (۳) لازم به ذکر است کسانی که توفیق تشرّف به بیت‌اللَّه الحرام را پیدا کرده‌اند، در حین طواف آنگاه که به نزدیکی رکن غربی (شامی) در انتهای حجر اسماعیل می‌رسند، نسیم ملایمی را حس می‌کنند. چه بسا بارها از یکدیگر سؤال کرده‌اند که این نسیم ملایم و بسیار مطبوع از کجاست؟!

برقی در «محاسن» به سندش از یوسف بن یعقوب نقل می‌کند: با امام صادق- علیه‌السلام- داخل حجر نشسته بودیم که حضرت آب طلب نمودند، مقداری آب در کاسه‌ای مسین خدمت ایشان آوردند، یکی از حاضرین به آن حضرت گفت: کثیر بن عباد نوشیدن آب

۱- همان؛ از او بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۰۸، ح ۲۱.

۲- وسائل‌الشیعه، ج ۱۳، ص ۴۱۹، ح ۲.

۳- کافی روضه، ج ۸، ص ۲۷۱، ح ۴۰۱؛ علل‌الشرائع، ص ۴۴۸، باب ۲۰۰، ح ۱، از او بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۸، ح ۷؛ معانی‌الاخبار، ص ۳۸۴، ح ۱۶.

ص: ۱۸۹

در ظرف مسی را نمی‌پسندد.

حضرت فرمود: آیا از او نپرسیدی که (مس) طلا است یا نقره؟!. (۱) و با این پاسخ قاطع به وی فهماندند که حکم خدا با دلخواه نفس و تقدس مآبی قابل فهم نیست، و برای درک آن باید سراغ اهلش رفت.

مرحوم صاحب وسائل این خبر را نیز از فروع کافی، تهذیب شیخ و من لایحضره الفقیه آورده است. (۲) ج- پخش اسراری از معارف در بین خواص

در «بصائرالدرجات» از سیف تمار نقل شده‌است: با حضرت امام‌صادق- علیه‌السلام- داخل حجر نشسته بودیم، حضرت فرمود: ببینید از جاسوسان و خبرچینان کسی نیست؟ چپ و راست خود را نگاه کردیم و گفتیم: خیر، کسی نیست.

حضرت فرمود: بخدای کعبه سوگند- سه بار- اگر من در حضور موسی و خضر بودم، به آنها خبر می‌دادم که داناتر از ایشانم، و اخباری را به آنها می‌گفتم که هیچ یک از آن دو، از آن آگاه نبودند. (۳) شیخ کلینی- ره- پس از ذکر این خبر، به اسناد خود از سیف تمار، این علّت را نیز از زبان امام صادق- علیه‌السلام- می‌افزاید: به خاطر آن که به موسی و خضر علم اخبار گذشته را داده بودند و «علم مایکون و ما هو کائن»؛ یعنی علم به آنچه که بعد واقع می‌شود به آنها داده نشده بود، لیکن ما از آنچه که بعد واقع می‌شود نیز آگاهیم و این علم را از پیامبر به ارث برده‌ایم. (۴) ۵- امام موسی کاظم- علیه‌السلام- در حجر اسماعیل

الف- نماز و دعا در حجر

شیخ جلیل عبداللَّه بن جعفر حمیری در «قرب الاسناد» از سعد بن مسلم چگونگی طواف امام کاظم- علیه‌السلام- استلام حجرالاسود، التزام وسط کعبه، بازکردن دست روی کعبه، و نماز پشت مقام ابراهیم آن حضرت که بطور پیاپی واقع شده بود را متعرض شده و

۱- محاسن، ص ۵۸۳، کتاب الماء، ح ۶۸؛ از او بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۵۳۱، ح ۱۸.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۰۸۴، ح ۶.

۳- بصائرالدرجات، ص ۲۳۰، ح ۴.

۴- کافی، ج ۱، ص ۲۶۱، ح ۱.

ص: ۱۹۰

درنگ ایشان در برخی از این مکان‌ها را ذکر نموده و در آخر چنین آورده است:

حضرت پس از آن، به حجر اسماعیل آمد و هشت رکعت نماز خواند. آخرین عهد و دیدار او با کعبه در زیر ناودان بود که دستان خود را گشود و دعا نمود، سپس قدری درنگ نمود و آنگاه از باب‌الحناطین مسجد خارج شد و در حالی که روی به مدینه داشت به ذی‌طوی رسید. (۱) سید ابن طاووس در «مهج الدعوات» از محمد بن حسن به اسناد خود از سکین بن عمار نقل می‌کند: شبی در مکه به خواب رفته بودم، در عالم رؤیا دیدم کسی نزدم آمد و گفت:

از جای برخیز، اینک در زیر ناودان- حجر اسماعیل- مردی است که خدای را به اسم اعظم او می‌خواند. وحشت زده از جای جَستم، لیکن باز خوابیدم. این ماجرا بار دیگر تکرار شد که باز به خواب رفتم. مرتبه سوم خطاب شد: ای فلانِ فرزندِ فلان، از جا برخیز که فلانِ فرزندِ فلان که او «عبد صالح» است، اینک در زیر ناودان است و خدای را به اسمش می‌خواند. از جای خود برخاستم، غسل کردم و راهی مسجد شدم، داخل مسجد الحرام و سپس حجر گردیدم. مردی را دیدم که پیراهنش را روی سرش انداخته و به سجده افتاده بود. پشت سر او نشستم، شنیدم که در راز و نیاز خود چنین می‌گفت:

«یا نور یا قدوس، یا نور یا قدوس، یا نور یا قدوس، یا حیّ یا قیوم، یا حیّ یا قیوم، یا حیّ یا قیوم، یا حیّ لایموت، یا حیّ لایموت، یا حیّ لایموت، یا حیّ حین لا حیّ، یا حیّ حین لا حیّ، یا حیّ حین لا حیّ، یا حیّ لااله الّا أنت، یا حیّ لا اله الّا أنت، یا حیّ لا اله الّا أنت، أسألک بلا اله الّا أنت، أسألک بلا اله الّا أنت، أسألک بلا اله الّا أنت، أسألک یا لا اله الّا أنت، أسألک یا لا اله الّا أنت، أسألک یا لا اله الّا أنت، و أسألک باسمک بسم اللّه الرحمن الرّحیم العزیز المتین- سه بار.»

سکین می‌گوید: او مرتب این کلمات را تکرار می‌نمود، تا آنجا که من همه را حفظ کردم، پس از مدّتی سر از سجده برداشت و نگاهی به آسمان انداخت، فجر دمیده بود. به طرف مستجار آمد و نماز فریضه- صبح- را خواند، آنگاه از مسجد خارج شد. (۲) سید ابن طاووس قبل از ذکر روایت سکین چنین نگاشته است: «از جمله روایاتی که درباره اسم اعظم وارد شده است، همین خبر می‌باشد و ما آن را به اسناد خویش به محمد بن حسن صفار، و نیز به اسناد خویش به ابن ابی قره از کتاب «المتهجد» او نقل می‌کنیم. او

۱- قرب‌الاسناد، ص ۳۱۶، ح ۱۲۲۶.

۲- مهج‌الدعوات، ص ۳۲۱؛ از او بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۲۸.

ص: ۱۹۱

نوشته است: آن شخص که در زیر ناودان، در حجر، این دعا را می‌خواند، همانا مولای ما موسی بن جعفر- علیهما السلام- است. (۱) مرحوم محدّث نوری- ره- نیز اشاره به نقل خبر توسط کفعمی در مصباح می‌نماید که بر طبق روایت او، نام مبارک «موسی بن جعفر» بعد از «العبدالصالح» اضافه شده است. (۲)«۲» علامه مجلسی- ره- هم از خط شیخ محمد بن علی جبعی- ره- به نقل از خط شهید محمد بن مکی- قدس اللَّه روحه- دعایی همانند دعای فوق را، با فرقی بسیار مختصر، نقل کرده است که در آن تصریح شده: این دعای حضرت امام کاظم- علیه‌السلام- در زیر ناودان است و همچنین روایت شده است که در آن اسم اعظم وجود دارد. (۳) افزون بر اینها آن که از حضرت امام هفتم- علیه‌السلام- بعنوان «عبد صالح» یاد شده و این عنوان در روایات زیاد مطرح شده است و از القاب ایشان است. بنابراین، قرائن بقدر کافی در انتساب دعا به آن حضرت وجود دارد.

ب- درس طب و داروشناسی

شیخ کلینی- ره- از ابی ولّاد نقل می‌کند: حضرت ابوالحسن اول- (امام کاظم)- علیه‌السلام- را در حجر دیدم که با عده‌ای از خویشانش نشسته بود، شنیدم که می‌فرمود:

دندانم درد گرفت، مقداری از «سُعد» را به دندانهایم زدم تا آرام شد. (۴) سُعد نام گیاهی است خوشبو که برخی از روایات، آن را مایه خوشبویی دهان دانسته است. (۵) بعضی از لغت نویسان معاصر، آن را بیخ گیاهی خوشبو- که عطاران به آن «پاتلاقما» می‌گویند- معرفی کرده‌اند. (۶) ۶- امام رضا و امام جواد- علیهما السلام- در حجر اسماعیل

مرحوم اربلی- ره- در «کشف الغمّه» از امیهٔ بن علی نقل می‌کند: سالی که حضرت امام رضا- علیه‌السلام- پس از حج، به خراسان رفت من در مکه بودم، فرزندش ابوجعفر حضرت جواد- علیه‌السلام- نیز در این سفر همراهش بود، حضرت پس از طواف وداع بیت نزد مقام آمد و نماز خواند. حضرت جواد- ع- که کودکی خردسال بود، بردوش موفق بن هارون، از

۱- همان.

۲- مستدرک‌الوسائل، ج ۹، ص ۴۳۳.

۳- بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۳۱۳.

۴- کافی فروع، ج ۶، ص ۳۷۹، ح ۶؛ از او وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۵۳۶، ح ۱.

۵- مجمع‌البحرین، ج ۳، ص ۶۹ نقل می‌کند: «اتخذوا السُّعد لأسنانکم، فانّه یطیب الفم.»

۶- فرهنگ بزرگ جامع نوین، ج ۱، ص ۶۳۴.

ص: ۱۹۲

خدمت‌گزاران و خواص اصحاب امام رضا- ع- قرار داشت، و او آن حضرت را طواف می‌داد.

حضرت جواد- علیه‌السلام- پس از طواف روانه حجر شد. و مدت زیادی در آنجا نشست.

موفق نزد ایشان آمده گفت: جانم به فدای شما باد، برخیز. حضرت فرمود: از این مکان حرکت نمی‌کنم! هاله‌ای از غم و اندوه بر سیمای نورانی و کوچک فرزند ثامن الحجج- ع- نشسته بود که آثارش به خوبی نمایان می‌شد. موفق نزد حضرت رضا- ع- آمد و گفت: جانم بفدای شما، حضرت جواد- ع- در حجر نشسته است، و نمی‌دانم چرا از آنجا بیرون نمی‌آید.

امام رضا- علیه‌السلام- از جای خود برخاست و به نزد فرزندش آمد. به او فرمود:

حبیب من! برخیز.

حضرت جواد- ع- فرمود: من نمی‌خواهم از اینجا حرکت کنم.

اما رضا- علیه‌السلام- فرمود: بلی، حبیب من (چرا؟)

فرمود: چگونه از جای خود برخیزم، و حال آن که شما بگونه‌ای این بیت را وداع گفتید که دیگر بازگشتی ندارد!

حضرت فرمود: حبیب من! برخیز. و آنگاه حضرت جواد- علیه‌السلام- از جای خود برخاست. (۱)این روایت، کشف از علوّ مقام و رتبه معنوی امامان معصوم- علیهم‌السلام- حتی در خردسالی و پیش از آغاز دوره امامت می‌کند.

۷- امام زمان- عجل اللّه تعالی فرجه- و حجر اسماعیل

عنایت ویژه حضرت مهدی- عج- به دعای حضرت امام زین‌العابدین- ع- در حجر اسماعیل، مورد ملاحظه خوانندگان محترم قرار گرفت که علاوه بر آن، دو مطلب زیر حائز اهمیت است:

الف- توفیق تشرّف به محضر حضرت مهدی- عج- از حجر

شیخ صدوق به اسنادش از محمد حسن بن وجناءالنصیبی، و همچنین قطب راوندی، و ابن حمزه نقل می‌کند:

۱- کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۶۲؛ از او بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۰، ح ۶.

ص: ۱۹۳

زیر ناودان- در حجر اسماعیل- به سجده افتاده، مشغول دعا و گریه و زاری بودم، ناگهان کسی مرا حرکت داد و گفت: ای حسن بن وجناء، از جای خود برخیز. از جا برخاستم. او از جلو حرکت کرد و من نیز به دنبالش راه افتادم. مرا به خانه حضرت خدیجه- علیها السلام- رسانید. در آن اتاقی بود که در وسط دیواری داشت. و به واسطه پله‌ای که از ساج ساخته شده بود، امکان رفتن به میان آن بود، قاصد بالا رفت، در همین هنگام بود که ندائی شنیدم که فرمود: حسن! بالا بیا، از پله بالا رفتم، دم در ایستادم. حضرت صاحب‌الزمان- علیه‌السلام- فرمود: حسن! آیا فکر می‌کنی که تو بر من مخفی هستی؟! به خدا سوگند لحظه‌ای از حجّ تو نگذشت مگر آن که با تو در آن بودم. آنگاه حضرت برخی از کارهای مرا شمرد، اینجا بود که دیگر نتوانستم تعادل خود را حفظ کنم، غش کرده و به روی بر زمین افتادم. دستان نوازش گرش بر صورتم بود که به خود آمدم و از جای خود برخاستم.

حضرت فرمود: حسن! به مدینه برو و ملازم خانه جعفر بن محمد (امام صادق- علیه‌السلام-) باش، و هیچ گونه نگرانی از ناحیه طعام و آشامیدنی و لباس به خود راه مده.

آنگاه حضرت دفتری به من داد که در آن دعای فرج و کیفیت درود بر حضرت وجود داشت، سپس حضرت به من فرمود: این دعا را بخوان و اینگونه بر من درود فرست و آن را به همه کس جز به دوستان شایسته نده، که خداوند متعال تو را موفق خواهد داشت .... (۱) ب- جبرئیل بر روی میزاب هنگام ظهور

نعمانی- ره- به سندش از محمد بن مسلم و همچنین عیاشی- ره- از حضرت امام باقر- علیه‌السلام- درباره آیه شریفه «أمّن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الأرض» (۲)

نقل می‌کند که این آیه شریفه، در حق حضرت قائم نازل شده است.

(هنگامی که او ظهور می‌کند) جبرئیل به صورت پرنده‌ای سفید بر روی میزاب (ناودان کعبه) نشسته است و او اولین مخلوقی خواهد بود که با حضرتش بیعت می‌کند. (۳)

۱- کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۴۳، ح ۱۷؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۶۱؛ ثاقب المناقب، ص ۲۶۹؛ معجم احادیث الامام المهدی- ع-، ج ۴، ص ۴۳۵، ح ۱۴۰۳.

۲- نمل: ۶۲.

۳- غیبة النعمانی، ص ۳۱۴، ح ۶؛ از او اثباة الهداة، ج ۳، ص ۵۴۶؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۴، ح ۱۱۷؛ معجم احادیث الامام المهدی- ع-، ج ۵، ص ۲۰، ح ۱۴۵۲، و ص ۳۰۸، ح ۱۷۴۰.

ص: ۱۹۴

پی نوشتها:

ص: ۱۹۵

ص: ۱۹۶

ص: ۱۹۷

حجّ در آيينه ادب فارسى

ص: ۱۹۸

کاروان حج

سید رضا مؤید

آید به گوش، زمزمه کاروان حج برخیز و باش همقدم رهروان حج

برخیز تا دهیم به لبیک‌ها جواب بر دعوت خلیل خدا قهرمان حج

برخیز تا به کعبه مقصود رو کنیم آنجا که خود خدای بود میزبان حج

آنجا میان زمزمه دل شکستگان در چهره‌های سوخته بنگر نشان حج

هر سال عاشقان حریم خدا به شوق دارند انتظار که آید زمان حج

آنسان‌که این سفر، سفرِ فیض ورحمت است باید که حال توبه بود ارمغان حج

هرچند برشمرده شود از فروع دین لیکن بود اساس شریعت بیان حج

بر هاجر و خلیل و به فرزند او سلام که اتمام یافت زین سه نفر داستان حج

حج با تمام برتریش پیکری بود مهر علی و آل علی هست جان حج

از بهر زادگاه علی ساخت کردگار آن کعبه‌ای که هست مطاف و مکان حج

برگو طواف قبله هفتم رضا کند هر دل شکسته‌ای که ندارد توان حج

یادش بخیر یاد امام فقیدمان که افزود با درایت خود بر توان حج

بقیع

جواد محدثی

«بقیع»، مزرعه غم و کشتزار اندوه است.

درختی که در این غریب آباد می‌روید، ریشه در مظلومیّتی هزار و چهارصد ساله دارد.

اینجا دیگر باید عنان را به دستِ «دل» سپرد،

اینجا باید دل را در چشمه «اشک» شستشو داد،

دل، در سایه اشک است که نرم می‌شود و آرام می‌گیرد.

تنها اشک دیده، زخم دل را تسکین می‌دهد،

بگذار ببارد این چشم،

بگذار بریزد این اشک،

«مدینه»، همچنان مظلوم است و ... «بقیع» مظلومتر!

«اهل بیت» همچنان غریبند و ... پیروانشان، غریبتر!

این «سَنَد»، سالهاست که به گواهی ایستاده است و روشنتر از هر استدلال و گویاتر از هر کتاب و دلیل، برهان مظلومیّتهای جبهه حقّ است.

***

ص: ۱۹۹

ص: ۲۰۰

هنگام ورود به خاک بقیع، کفشهایت را که درمی‌آوری و پایت خاک این مزار را لمس می‌کند، دلت هم می‌شکند.

قبور بی‌سایبان مانده در برابر آفتاب، داغت را تازه می‌کند و بر غمی کهن و دیرین، اشک می‌ریزی و بغض مانده در گلو را در هوای بقیع، رها می‌کنی.

رنجنامه نانوشته شیعه، بر خاک و سنگ این مزار، گویاتر از هر زمان است.

یک طرف جمعی به دعای توسّل مشغولند و زمزمه‌کنان،

طرف دیگر، دلهایی با آهنگ نوحه و مرثیه، به عمق مظلومیّت «آل اللَّه»، راه می‌یابند و می‌گریند.

دلها، به خاکبوسی این چهار امام معصوم–ع– آمده‌اند.

عدّه‌ای نیز، در پی قبر گمشده زهرایند.

و در کناری، کسی آرام آرام، اشک می‌ریزد و «زیارت جامعه» می‌خواند.

و ... هوا، هوای عطر انگیز و روحانیِ «حال» است!

اینجا، اشکها سخن می‌گویند.

«حال»، گویاتر از «قال» است.

سکوتِ زبان را هم زلال اشک، جبران می‌کند.

چشمهای اشکبار، ترجمانِ دلهای داغدار و بی‌قرار است.

حرفی هم که نزنی،

کلامی و سلامی هم که نگویی،

چشمها و قطرات جاری اشک، هم روضه‌خوان مجلس است، هم گریه‌کنِ محفل!

لازم نیست کسی مرثیه بخواند،

بقیع، خودش «مرثیه مجسّم» است.

*** درب‌های بقیع را می‌بندند،

جز ساعاتی محدود از روز، که گشوده است.

بگذار دربها را ببندند، پنجره‌های دل که گشوده به این کانون روشنایی است!

ص: ۲۰۱

دریچه‌های قلب زائر، از پشت در و دیوار هم، از این خورشیدهای خفته بر خاک، نور می گیرد.

ساعاتی که در، گشوده می‌شود،

زائران، دلهای سوخته‌شان را برمی‌دارند و با شتاب، خود را به حضور امام مجتبی، امام سجّاد، امام باقر و امام صادق- علیهم السلام- می‌رسانند و زیارتنامه را با بارانِ اشک می‌شویند و سلامها را با چشمانی بارانی بدرقه می کنند.

زنان نیز- که از ورود به بقیع، محرومند- سر بر دیوار بقیع می‌نهند و گوشه مقنعه‌هاشان را از اشک دیدگان، متبرّک می‌سازند.

و چه چشمه‌ای است، این چشم!

و چه کوثری است، این اشک!

*** امّا شبِ بقیع!

همچنان خاموش است و تاریک.

مدینه و خیابانها و بازارهایش، گرچه غرق نور است، امّا وادی بقیع، در موج ظلمت و غربت فرو رفته است،

گویا اصلًا خورشیدی بر این خاک نخفته است.

امّا، روشنایی این وادی، از نور امامت است.

بقیع، آشنایی غریب است، همدم غربت در جمع آشنایان!

دل را کجا می توان بُرد؟ جز کنار قبور بقیع؟

زائران، در دریای غم، دستشان جز به دامن اشک نمی‌رسد و در کویر غربتِ دل، جز نهال آشنایی و معرفت و محبّت نمی‌روید.

*** زائر مشتاق، مردّد است.

نمی‌داند که اشک شوق بریزد از این دیدار،

یا سرشک غم ببارد از این غربت!

ص: ۲۰۲

راستی، گناه ما جز «عشق» چیست؟

اگر در سوگتان دل گشت غمناک اگر از داغتان شد دیده نمناک

گواه عشقِ ما این «دیده» و «دل» رساند «اشک» و «غم» ما را به‌منزل

آیا باید همچنان بر مظلومیت بقیع، بگرییم؟

تا کی و تا چند؟! ...

اللّهم عجّل لولیّک الفَرَج!

ص: ۲۰۳

خاطرات

ص: ۲۰۴

نگاهی از درون

سید مسیح هاشمی

وقتی با حـدود ۵۰۰ نفر دیگر هنگام برخاسـتن از زمین صـلوات فرسـتادیم باورمان شـد که به سوی سـفری در اعماق تاریـخ روانیم، پرنـده آهنین پس از سه سـاعت و نیم و در میـان بادهای شدیـد و لرزش‌های مـداوم شب هنگام، در فرودگاه جـده به زمین نشـست. تشـریفات ورود به کشور عربسـتان، به دلیـل کنـدی مـأمورین و کمی باجه‌هـا، بیش از سه سـاعت به طول انجامیـد و در این فاصـله، گوشه سـالن از کتاب‌های دعا و مفاتیـح که به رغم آنها اسـباب دوری از خـدا و رسول است آکنـده شـده بود! برای حجاج قسـمت خاصـی بنـا کرده‌انـد که از قسـمت بین المللی کاملًا مجزا است و ارتباطی با فرودگاه اصـلی نـدارد زیرا حجاج حق ورود به جـده را ندارنـد و فقط می‌تواننـد یکبار به مـدینه و یکبار به مکه و سـپس مجـدداً به جده و عزیمت بر بازگشت نمایند. محوطه انتظار حجاج پس از بازدیـد گـذرنامه‌ها، بسـیار وسـیع و شامـل بیش از پنجـاه چـادر هر یـک به مسـاحت بیش از یک جریب است. این که گفتم «چادر» در واقع تشبیه به چادر است، زیرا سـرپوش‌هایی است به بلندی بیش از ۵۰ متر که بر روی پایه‌های عظیمی بنا شده و از دور، هر یک شبیه به چادر صحرا نشینان است.

طراحی و ساخت اینها بسیار بدیع و با تکنولوژی بالا صورت گرفته است. از میان

ص: ۲۰۵

ستون‌های این خیمه‌ها، هوای خشک تهویه و از سوراخهای تعبیه شده در آنها به بیرون تراوش و گرمای محیط را می کاهد ...

شام را می‌خوریم و در انتظار حرکت به سوی مدینه چهار- پنج ساعتی را در خواب و بیداری به سر می‌بریم ساعت سه بعد از نیمه شب، سوار اتوبوسی که راننده‌اش مصری بود شدیم و بدون حتی عبور از جده، به طرف مدینهٔالنبی حرکت کردیم. ما که جده را ندیدیم ولی کسانی که دیده‌اند و در آن اقامت گزیده بودند آن را تشبیه به یکی از شهرهای اروپایی می کنند و می گویند: بافت و حتی بسیاری از مقرّرات آن، با شهرهای مذهبی عربستان تفاوت فاحش دارد.

*** مدینه شهری است خشک، با زمین سنگلاخ، که سنگ‌های آتشفشانی تا اعماق آن وجود دارد. شهر در محاصره کوهها ست و به لحاظ وجود مقادیری آب، نخلستان‌های زیبایی، به ویژه در جنوب آن وجود دارد. آنچه که موجب رونق و توسعه مدنیّت در آن شده، همانا آثار باقی مانده از پیامبر و اسلام است. شهر در واقع دو قسمت مجزا دارد، قسمتی که شامل حرم پیامبر- ص- و مسجدالنبی و محوطه اطراف آن، از جمله بازار است و قسمتی دیگر که زندگی عادی در آن جریان دارد، گرچه زندگی عادی نیز متأثر از زیارت است. وجود ساختمانهای چهار- پنج طبقه پراکنده جهت اسکان زائرین فراوان است.

مؤسسات بزرگ حمل و نقل حجاج، تجارتخانه‌های مختلف و مؤسسات آب‌رسانی (مدینه شبکه لوله کشی ندارد) حکایت از تأثیر عمیق و ریشه دار حج و زیارت در این شهر است. با این حال در پاره ای از نقاط شهر، رگه‌هایی از زندگی غربی به وضوح دیده می‌شود.

برخی از خیابانها لوکس و شیک، با مغازه‌هایی شبیه سنگاپور و لباسها و وسایل گران و ساخت آمریکا و انگلیس و مشتریان خاص خود می‌باشد که البته معمولًا زائران را به آنها امکان دسترسی نمی‌باشد!

در مدینه زن بی حجاب دیده نمی‌شود. زنها همه چادر عربی دارند و اکثر آنها صورت بند دارند که فقط چشم‌هایشان از شکاف آن پیداست و روی آن هم پوشیه می‌زنند. لباسهای سیاه و دستکش سیاه هم دست می کنند اما معمولًا جوراب به پا ندارند. پوشاندن صورت

ص: ۲۰۶

توسط دختران هم رعایت می‌شود و فقط وقتی وارد مغازه‌ها می‌شوند و یا به پزشک مراجعه می‌کنند پوشیه را کنار می‌زنند.

یثرب

شهر مدینه امروز، با زمان پیامبر تفاوت فاحش دارد.

گذشته از تعداد جمعیت و مظاهر تمدن، وسعت امروز مدینه بسیار بیشتر از زمان پیامبر اکرم است. مدینه قبل از پیامبر شهر کوچکی بوده است. با هجرت پیامبر اکرم این شهر مرکز حکومت اسلامی شد و شهر در اطراف مسجد النبی توسعه یافت.

مسجدی که آن زمان، پیامبر ساخت، بیش از ۱۲۰۰ متر مربع نبود و آن طور که در تواریخ نوشته‌اند دیوارهای مسجد از خشت خام و ستون‌هایش از بدنه نخل خرما و سقف آن از الیاف و برگ خرما بوده است. خانه پیامبر و علی و زنان پیامبر نیز به صورت اطاقهایی در حاشیه شرقی مسجد بوده و درب آنها ابتدا به مسجد باز می‌شده است. در قسمت شمالی مسجد فضایی به صورت بلندی کوتاهی قرار داشته که فقرای مسلمان (اصحاب صفه) که خانه و کاشانه نداشته‌اند درون آن زندگی می‌کرده‌اند.

ستونهای مسجد هر کدام بنا به دلایل خاصی نام گذاری شده‌اند. در قسمت شمال غربی مسجد ارتفاعی بوده که بلال بالای آن رفته و ندای اذان سرمی‌داده است.

اکنون از آن مسجد آثاری نیست و بجای آن، بناهای عظیم و باشکوهی ساخته شده و توسعه همچنان ادامه دارد. قسمتی از مسجد که بر مزار قبر پیامبر است دارای گنبد سبز و چند گلدسته است. این قسمت را عثمانیان ساخته و فرم معماری آن به سبک عثمانی است. در بنای این قسمت رعایت حفظ اثرات مسجد پیامبر شده است؛ مثلًا ارتفاع اذان بلال به شکلی بازسازی شده و ستونهای مسجد پیامبر با رنگ خاصی مشخص شده است.

مدفن پیامبر محصور و محفوظ مانده است و بالاخره قسمت اصحاب صفه به شکل یک سکو ساخته شده است. (گفته می‌شود منازل پیامبر تا سال ۹۰ هجری به شکل اولیه بوده که توسط ولید اموی تخریب گردید و مسجد توسعه یافت).

در صورت پر شدن مسجد می‌توان با پله برقی به بام مسجد رفت. در محوطه‌های

ص: ۲۰۷

اطراف مسجد النبی بازار و دکاکین تخریب و مناطق وسیعی در طرح توسعه قرار گرفته است.

کلیه مناطقی که از صاحبان آنها خریداری شده و برای توسعه، به مسجدالنبی اضافه گردیده است، در مجموع معادل مساحت یثرب در زمان پیامبر می‌باشد؛ یعنی در واقع شهر یثرب تبدیل به مسجد النبی می‌شود. در قسمت شرق مسجد النبی، چندین هتل لوکس و چهار ستاره یک تا هفت طبقه قرار دارد، از جمله آنها هتل «الدخیل» است که بعثه مقام رهبری در آن واقع است. نزدیک‌ترین هتل به مسجد النبی که در منطقه شرق مسجد النبی و شمال قبرستان بقیع قرار دارد برای جانبازان انقلاب اسلامی ایران اجاره شده است. بازارها و مراکز خرید بطور وسیعی در همین منطقه قرار دارد و انواع و اقسام فروشگاه‌ها از مواد غذائی تا پوشاک و لوازم برقی به فروش می‌رود.

بازارهای اطراف مسجد النبی بیشتر شبیه بازارهای اطراف حرم، در شهر مشهد مقدس است و کیفیت و قیمت اجناس عموماً در حدی است که بتواند زائرین را پوشش دهد.

اجناس عموماً ساخت چین، تایوان، هنگ‌کنگ، تایلند، مالزی و اندونزی و در درجه بعد ساخت ترکیه، هند و پاکستان است. شاید ۹۰٪ اجناس، حتی اجناسی که جنبه مذهبی دارد: مثل ساعت اذان گو و تسبیح و سجاده، ساخت کشورهای غیر اسلامی است و این مطلب که «بازار مسلمین در قبضه غیر مسلمین است»، نکته ای است که سخت حائز اهمیت می‌باشد. بدیهی است هیچ آثار و نشانی از ایران در این بازارها دیده نمی‌شود.

بازارهای و مکه و مدینه در تمام اوقات سال؛ بویژه در ایام حج رونق دارد و فروشندگان بر حسب ضرورت، غالباً زبانهای فارسی، ترکی، اردو و مالزیایی آشنایی دارند.

مغازه دارها، اگر سرشان شلوغ باشد اصلًا اهل چانه زدن نیستند و آنگاه که سرشان خلوت می‌شود، حجاج ایرانی و غیر ایرانی را با اصرار و الحاح، به داخل مغازه می‌کشانند و دقایق طولانی را به بحث و چانه زدن می‌گذرانند!

دولت سعودی شدیداً تلاش می‌کند مکه و مدینه را به صورت دو شهر کاملًا مذهبی حفظ نماید و در این راه، از هر گونه سرمایه گذاری دریغ نمی‌ورزد. این امر علاوه بر آن که برای حفظ حیثیت رژیم سعودی که مدعی پرچمدار اسلام واقعی در جهان است ضرورت دارد، احتمالًا برخی روابط و مسائل اجتماعی را نیز اصلاح می‌نماید. در مدینه حجاب زنان خوب

ص: ۲۰۸

رعایت می‌شود و از فیلمهای پورنوگرافیک و تصاویر مستهجن و رواج ویدئو در معابر و حرکات زننده مردان و زنان و معاشرت ناسالم، کمتر اثری دیده می‌شود. از سوی دیگر، از لوازم تفریحی عمومی برای جوانان، مثل سینما و کلوپ‌های شبانه و قمار خانه و تآتر و غیره که در غرب بشدت رایج است نیز خبری نیست. این واقعیت را نباید نادیده گرفت که مراقبت و حفظ ظاهر در اجتماع مکه و مدینه، زمینه را برای رشد فساد کاهش می‌دهد، زیرا مناظره مهیّج و ترغیب کننده به فساد، وجود ندارد، اما درمان و جلوگیری از مفاسد اجتماعی در همه جوامع، به رشد فرهنگ و ایمان و عدم وجود تبعیضات اجتماعی و همچنین حضور مردم در صحنه سیاسی اجتماعی و آموزشی عمیق بستگی دارد.

حضور پلیس در همه جا چشمگیر است، مثل همه جای دنیا سه نوع پلیس، «عادی یونیفرم پوش»، «بدون یونیفرم و اسلحه»، «فقط با دشداشه و بی‌سیم» و «پلیس مخفی» که بیشتر و ظیفه خبر رسانی و گاه سرپرستی را بر عهده دارد، در شهر و حرم دیده می‌شود.

معمولًا در ساعات شلوغ و بویژه مواقع تجمعات، از نیروهای مسلح کماندویی نیز برای گشت استفاده می‌شود. مراقبت پلیس جدی است، لیکن بنای کارشان بر آرام بودن و حفظ آرامش است و از شلوغ کاری و ماجراجویی بشدّت پرهیز می‌کنند. خوشبختانه زائرین و مردم مدینه و مهاجران نیز رعایت می‌کنند و نزاع و بد رفتاری با مشتریان، قاچاق مواد مخدر که مجازات مرگ دارد و دزدی، به نسبت جمعیت و بافت جمعیتی، بسیار کم به چشم می‌خورد.

گر چه وهابیان بنا بر اعتقادات خود، اطاعت از امر ملك فهد را واجب می‌دانند و حکومت نیز مقتدرانه عمل می‌کند، لیکن کمتر عکسی از ملك فهد در خیابانها و دکاکین دیده می‌شود و فقط در هتل‌های مهم و ادارات، عکسهای ملك فهد و ولیعهد و ... دیده می‌شود.

خلقی عظیم در جوار خاك‌نشین ملکوت

اگر کسی بخواهد همه اقوام و ملل جهان را ببیند، عملًا ممکن نیست و اگر کسانی هم بخواهند همه اقوام و ملل جهان را در یك نقطه گرد آورند، امر بسیار مشکلی است اما اینك اسلام که روزی پیروان آن تنها محمد- ص- و همسرش و پسر عمّش (علی) بودند، میلیونها پیرو از قبائل و اقوام و ملل مختلف دارد، که برخی از آنان، هر سال با علاقه، خود را به این

ص: ۲۰۹

مکـان می‌رساننـد تـا زیـارت آثـار پیـامبر و حـج خانه خـدا کننـد. وقتی بعـد از نماز، مردم از دربهای مسـجد النبی بیرون می‌ریزنـد، چیزهایی می‌بینی که حتی تصور آن هم در فکر انسان نمی‌گنجد.

سودانی‌ها با هیکل‌های درشت و سیاه و صورتهای چاق و گرد و عمامه‌های بزرگ و پیچ در پیچ.

نیجری‌ها با صورتهایی مشکیِ مشکی، و چشمان سفید و کلاه رنگ و وارنگ و لباسهای دراز فیروزه‌ای، اکثراً جوان و ترکه‌ای.

مالزی‌ها و اندونزیها با کلاههای سیاه و نیز با چشـمهای بادامی و هیکل‌های ریزه میزه و زنهایشان با مقنعه‌های سفید بسیار بزرگ، و آرام، انگار که در دنیا هیچ خبری نیست! با کیفی کوچک به گردن.

عربها ریز و درشت، با دشداشه‌های سفید و چفیه‌های سفید یا سرخ، برخی با عقال و برخی بدون عقال.

پیرمردهای هندی با کلاهی کوچک شبیه جواهر لعل نهرو، دراز و استخوانی با ریشی دراز اما محترمانه.

پاکستانی‌ها و کشمیری‌ها شبیه ایرانی‌ها اما سیاه‌تر با پیراهن‌های دراز و چاک‌دار.

ترکهـا با لباسـهای متحدالشـکل، کت و شـلوار کرمی با کیفی به همان رنگ و پارچه به گردن آویزان کرده‌انـد. دسـته دسـته ترکی حرف می‌زنند و آرام آرام حرکت می‌کنند.

و بالاـخره ایرانی‌هـا، زنهـا چـادر به سـر بـا علاـمت کـاروان خود و مردهـا بـا لباسـهای معمولی و بـاز هم اقوام دیگر، از دراز دراز تا کوچـک کوچک، کلاهها متنوع، لباس‌ها عجیب، حرکات مختلف. حرکت، سـکون و باز هم حرکت، انگار که مؤمنین و اصـحاب پیامبر آمده‌انـد تا در مقابل این خاک‌نشـین ملکوت رژه برونـد. وقتی در صف نماز می‌ایستی باز هم احساس می‌کنی که رسول خدا این خلق عظیم را به نیـایش خـدا فرا خوانـده است، یکی دست به سـینه گـذارده است، یکی در روی شـکم محکم چسـبانده است و شیعه‌ها و مالکی‌ها هم دستها را رها کرده‌انـد. صـفوف مرتب و کلام خـدا در سـکوت مطلق طنین انداز است. به رکوع می‌روی در سمت راست خود پای کوچک و سفیدی را می‌بینی و در سمت چپ پای سیاه و کلفت صحرا

ص: ۲۱۰

نشین! وقتی ایستاده‌ای و اینها از کنارت می‌گذرند صداها نامفهوم است، آهنگ کلام‌ها ناآشناست، هر کسی به زبانی سخن می‌گوید، عربی، آفریقی و بعد فارسی، ترکی و ... زبانهایی که نمی‌فهمی چه می‌گویند! اما احساس می‌کنی همانطور که سنگریزه‌ها و جمادات تسبیح خداوند را می‌کنند، انگار این آیات الهی که از پرتو نور نبوی تشعشع یافته‌اند، خدا را تسبیح می‌کنند. بسیاری از این فرق‌ها و تفاوت ها ناشی از محیط است. آیا این نشان نمی‌دهد که خداوند درون انسانها و قلب هایشان را یکسان آفریده است؟ هنوز لباس‌ها در تن‌هاست و تمایزها مشخص.

کدامشان زودتر به میقات می‌رسند؟!

امروز صبح جماعتی از حجاج را دیدم که کنار دیواری روی مقواها خوابیده بودند و باران شبانگاهی زیرانداز و رواندازهایشان را خیس کرده بود، و باز هم امروز عصر دیدم که کامیون ده چرخی کیفهای سامسونت کاروان کویتی‌ها را بار می‌زند. کدامیک زودتر به میقات می‌روند و کدام‌شان هاجر وار در دامان خداوند می‌خسبند؟!

زائران ایرانی در شهر پیامبر- ص-

چهره ایرانی‌ها در بین ملل دیگر، متمایز است و از دور داد می‌زند. از همه جای ایران آمده‌اند، بیشتر مردها با شلوار و پیراهن معمولی هستند و گاهی هم عرب‌های خوزستانی با دشداشه و کردها با لباس کردی، و زنها هم همگی چادر کُدری به سر که آرم کاروان را پشت سرشان دوخته یا سنجاق کرده‌اند. البته شمالی‌ها اکثراً و چادرشان را هم پشت گردن شان گره می‌زنند و انگار که به شالیزار آمده‌اند جسور و محکم راه می‌روند.

همینطور که به مغازه‌ها نگاه می‌کنی می‌فهمی که پرو پا قرص ترین مشتریها ایرانیها و بعد ترکها و بعد اقوام دیگر هستند. دسته دسته و اکثراً با همراهی یک مرد مشغول ورانداز کردن پارچه‌ها و روبالشیها و ... بعد چانه و چانه و چانه. مغازه دارها هم در معامله با ایرانیها استاد شده‌اند از اول قیمت‌ها را سه برابر می‌گویند و بعد که چانه‌ها زده شد قدری ناز می‌کنند و بالاخره ... معامله تمام! اینطور که من فهمیده‌ام لوازم الکترونیکی و برقی قیمتش حداقل ۲۰٪

ص: ۲۱۱

بیشتر از ایران است تنها چیزی که می‌شود خرید لباسهای حاضر و آماده و پارچه است که ممکن است قیمت آن یکسان و یا کمی ارزانتر از تهران باشد. اکثریت همین نظریات را بیان می کنند ولی باز هم خرید می کنند. عطش بی پایان خرید، مشخصه بزرگ ایرانیهاست که گاه همه چیز، حتی عبادت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هنگام نماز که بنا بر سنت عمومی، همه جا بسته می‌شود ایرانیها آخرین کسانی هستند که از مغازه‌ها خارج می‌شوند و گاه مغازه دار چراغ را خاموش و عازم مسجد است که باز گروهی از ایرانیها سر می‌رسند و بداخل مغازه سرک می کشند!

ترکیب سنی ایرانی‌ها هم جالب است، برخی کشورها در این زمینه سیاست گذاری مشخصی کرده‌اند، مثلًا نیجری‌ها اکثراً زیر ۴۰ سال و غالباً جوان هستند و یا ترک‌ها بین ۵۵- ۴۰ سال و همگی سالم و قبراق، ما در این زمینه افراط و تفریط کرده‌ایم. ترکیب سنی ایرانیها از ۱۸ ساله تا ۹۰ ساله است و این را هم بگویم که بدون تردید بالاترین سنین و مریض‌ترین و در یک کلام علیل‌ترین حاجیها در بین ایرانیهاست. عده قابل توجهی از حجاج عادی ایرانی با ویلچر حرکت می کنند، بعضی امراض مزمن حتی سرطان، رماتیسم و آرتروز و نابینایی کامل دارند. خلاصه به همین دلیل هم بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین و پر خرج‌ترین تشکیلات درمانی و بهداشتی را ایران ایجاد کرده است و همیشه هم مشکلات وجود دارد.

از همه این حرفها که بگذریم بالاخره حاجی‌ها دو دسته واضح هستند دسته ای که بیشتر وقت خود را صرف تماشای معابر و دکاکین و ماشین‌ها و صحبت‌های بی سروته می‌کنند و دسته ای که عبادت و نماز جماعت و دعا و حضور قلب و معراج قلوب را سرلوحه کار خود کرده‌اند. گرچه به نظر می‌رسد که اینجا وقت زیاد است ولی طلوع و غروب خورشید دست ما نیست و تا چشم باز کنی در فرودگاه جده منتظر بازگشتی!

راه‌اندازی بیمارستان در مدینه منوره

بیمارستانی که در مدینه ایجاد کرده‌ایم دارای چهار درمانگاه تابعه و دارای بخشهای داخلی و جراحی و اطاق عمل و پلی کلینیک و واحدهای دیگر است. بیمارستان عملًا به همه ملیتها سرویس می‌دهد، بویژه آن که ویزیت پزشک، دارو و جراحی رایگان است.

ص: ۲۱۲

امسال بحمداللّه تعداد اعمال جراحی اورژانس، کمتر از ده بود و چند مریض بد حال نیز برای جراحی به بیمارستانهای سعودی فرستاده شدند. تعداد بیماران بستری دیابتی، قلبی، امراض روانی و داخلی، قابل توجه بود. بسیاری از آنان به دلیل کهولت سن، وضعیت عمومی نامناسبی داشتند.

هر کسی به زبانی می‌خواند و اشک می‌ریزد

دیشب که از کنار حرم حضرت رسول می‌گذشتم، درها بسته بود (از ساعت ۹ شب تعطیل می‌کنند) و نگهبانها پاس می‌دادند، مردی از اهالی ترکیه دو متری دیوارها ایستاده بود و چندان بلند بلند خطاب به رسول اللّه فریاد می‌زد که شبیه به دعا نبود.

می گویند این دعاها زودتر اجابت می‌شود؛ زیرا همراه با اصرار و خواستن است.

ایرانی‌ها شب‌ها از ساعت یازده به بعد در اطراف حرم پیامبر و بقیع دسته دسته جمع می‌شوند و سوزناک و حزن انگیز دعا می‌خوانند. رسول خدا فرمود: «دعا مخ عبادت است.»

عرب‌ها هم می‌آیند، ترک‌ها به ترکی، پاکستانی‌ها به پاکستانی و افغانی‌ها به فارسی ناله می‌کنند. انسان احساس می‌کند در این فضا که میلیاردها ریال برای ساختمانها و تجملات خرج شده، خاک است که شفاعت می‌کند.

اهل سنت و حضور در مسجد و نماز جماعت

اهمیت و شتابی که اهل تسنن و عرب‌ها برای خواندن نماز، به «جماعت» دارند، بدون تردید از سنت‌های نبوی و الگویی برای تمام مسلمانان است. نمازها را در پنج وقت می‌خوانند. نماز عصر را حدود ساعت چهار عصر و نماز عشاء را حدود ساعت ۸/۳۰ (احتمالًا زمستان‌ها زودتر). وقتی اذان از بلند گو پخش می‌شود ده دقیقه صبر می‌کنند. در این ده دقیقه مغازه‌ها همه تعطیل می‌کنند، دستفروش‌ها بساطشان را جمع می‌کنند. بسیاری از ماشینها حتی در محل توقف ممنوع پارک می‌کنند و حرکت به سمت مساجد شروع می‌شود ....

بجز مسجد النبی و مسجد بلال که بارها در آن نماز گزاردیم، حدود ده مسجد دیگر را

ص: ۲۱۳

هم در مدینه دیدیم.

آنها برای سادگی و پاکیزگی مسجد اهمیت قائلند.

مساجد را زینت نمی‌کنند و غالباً کف آن را با موکتی که محل گذاردن پاها را مشخص می‌کند، فرش می‌کنند. مساجد را تمیز نگه می‌دارند و معمولًا به دلیل شستن پاها هنگام وضو و شستن موکت‌ها هر چند وقت یکبار و استعمال مختصری عطر، بوی بد و زننده پا در آن استشمام نمی‌شود. مسجدی که نهایت سعی در تزئین آن انجام شده، قسمت‌های توسعه یافته مسجدالنبی است که بدلیل اثرات حیثیتی و سیاسی برای دولت سعودی می‌باشد؛ زیرا دولت سعودی خود را پرده دار کعبه و خادم حرمین می‌داند.

مسجد در زمان رسول اللَّه نه تنها محلی برای گزاردن نماز بلکه کانون بزرگ سیاسی عقیدتی بوده است. رسول خدا در کنار ستون وفود هیأت‌های مختلف و سران مذاهب را پذیرفته و در کنار ستون تهجّد نماز شب بجای می‌آورد.

در کنار ستون سریر استراحت نموده و به سؤالات مردم پاسخ می‌گفت. مهاجرین نیز در کنار ستونی به همین نام اجتماع کرده و مذاکره می‌نمودند. تجمع اصحاب صفه نیز در کنار مسجد صورت می‌گرفت. امروز در مساجد مکه و مدینه این سنّتها منسوخ شده است و تنها کاری که در آنها صورت می‌گیرد، انجام پنج وعده نماز جماعت می‌باشد. البته گاهی پس از نماز مغرب سؤال و جواب در محدوده احکام حج و نماز نیز صورت می‌گیرد اما در مجموع نهایت دقت به عمل می‌آید تا وارد مسائل سیاسی، بخصوص مسائل مربوط به آمریکا و غرب نشود و بحث‌های اجتماعی و فرهنگی هم انجام نگیرد. در قنوت که یکی دو سالی است میان آنها مد شده و در آخرین رکعت نماز مغرب خوانده می‌شود، معمولًا امام جماعت حدود ده دقیقه دعا می‌خواند (این دعا امسال در همه مساجد راجع به بوسنی و هرزگوین است) و مقداری هم دعا به مؤمنان و نفرین به مشرکان و کافران می‌گویند که کلیّات است و مصادیق آن معلوم نیست و لیکن سخنی از اسرائیل و کشمیر و هند و هزار جای دیگر که مسلمانها در آنجاها زیر ستم هستند، گفته نمی‌شود. در نماز جمعه هم که عملًا در همه مساجد برگزار می‌شود؛

اولًا- خطبه‌ها کوتاه است و حداکثر سه ربع بیشتر بطول نمی‌انجامد.

ثانیاً- بیشتر مضامین فقهی و اخلاقی بخصوص راجع به حج بحث می‌شود و باز هم

ص: ۲۱۴

دقت می‌شود از حرفهای آنچنانی پرهیز شود. بر اثر فتاوی حضرت امام و سایر مراجع- قدس سرهم- حضور ایرانیان در صفوف نماز جماعات، از سالهای قبل به مراتب بیشتر است ولی هنوز هم گاه شاهد دیر آمدن هموطنان و یا حضور در صفوف عقب و کاهلی آنان هستیم.

یکروز پس از نماز، ایرانیان را که بطور فرادی (تک) نماز می‌خواندند شمردم ۳۰ نفر بودند!

بقیع؛ مدفن انسان‌های پاک

اینجا هزاران انسان پاک را در خود جای داده است. چهار تن از امامان شیعه، زنان پیامبر، شهدای احُد، امّ البنین همسر حضرت علی، صدها تن از حافظین قرآن و چند هزار تن از شهدای تهاجم یزید به شهر مدینه، از جمله دفن شدگان در آن هستند. بقیع قطعه زمین بزرگی است که چند خیابان خاکی، با کناره‌های سیمانی، در آن کشیده شده است. قسمت‌های ناهموار زیاد دارد. اطراف قبر امامان شیعه را هم مثل باغچه، یک کناره سیمانی کشیده‌اند، همه قبرها به اندازه یک وجب از زمین بلندتر است؛ یعنی قدری خاک روی آن کپه کرده‌اند و دو تکه سنگ نیز روی سرو ته آن گذارده‌اند، بدون هیچ نام و نشانی وقتی از اهل مدینه یکنفر فوت می‌کند پس ازنماز مغرب، نماز میت می‌خوانند و بعد زیر تابوت را گرفته به قبرستان می‌برند. ظرف یکربع ساعت جنازه را دفن کرده رویش خاک می‌ریزند و سپس در مدخل گورستان همه مشایعین بابستگان دست می‌دهند و بعد همه به خانه‌های خود می‌روند. ودیگر همه چیز تمام می‌شود از پخش خرما و نشستن بر سر گور، برگزاری مجلس فاتحه و غیره خبری نیست! فقط گاهی در انتهای نماز جماعت در مساجد، نماز رحمت و مغفرت برای مردگان خوانده می‌شود. زنان را نیز به گورستان راهی نیست.

بر فراز تپه‌های خاک و در کناره گور ائمه- علیهم السلام- چند پلیس ایستاده و مراقب اوضاع می‌باشند، پلیسهایی که لباس عربی به تن دارند نیز در اطراف پرسه می‌زنند، اینها غالباً تذکرات ایدئولوژی به هندی‌ها و پاکستانی‌ها میدهند. اما کسی با ایرانی‌ها بحث نمی‌کند، فقط مراقبت می‌کنند که نزدیک قبرها نیایند. مردم دسته دسته یا تنها در کناره‌ها و یا روبروی مزار ائمه و شهدا نشسته و یا ایستاده‌اند. آفتاب گرم صبحگاهی همه جا را پوشانده و غبار ناشی از تردد، به هوا برخاسته است. بعضی دعا و عدّه‌ای قرآن می‌خوانند و برخی آهسته در خویش

ص: ۲۱۵

می گرینـد. در بقیع حتی یـک درخت که بتوان لحظه ای زیر سـایه آن آسود وجود نـدارد. فقـط خـاک است که بر سـر ومغز زائران فرود می‌آید. روحانی ایرانی با دو عرب بحرینی همدیگر را در آغوش گرفته و می گریند. به بیرون می‌آیم، در آستانه درب ورودی، مداحی از اهواز زنها و مردها را جمع کرده ومصـیبت حضـرت زهرا را می‌خواند. مردم سـخت می گریند. وقتی شبها از کنار بقیع رد می‌شوی، در پشت نرده‌های آن و در تاریکی، زن‌ها و مردها را می‌بینی که بقیع را می‌نگرنـد و آرام آرام اشک می‌ریزند. گاهی هم بعضی که صدای خوبی دارند آرام اشعاری ترنّم می کنند.

مـدینه شـهری است کـه علی رغـم مـدنیت جدیـد و محـو آثـار پیـامبر و تلاـش برای تغییر چهره آن، روح را بـه زمـان رسـول خـدا می کشاند، مساجد مختلفی که در نقاط مختلف آن هسـتند، مسـجد پیامبر، گور پیامبر، آثار شـهدای احد، بقیع، نخلسـتانهای اطراف آن، کوههایی که از دور به شـبح سـیاهی شبیه هسـتند، و آرامشـی که در شـهر وجود دارد، انسان را به حضور بیشتر در آن علاقمند می کند اما ...

گمشده‌ای که هرگز ...

زائرین که روزها و شـبها را در آن سپری می کننـد و به همه جا، خیابانها، بازارها، حرم، مساجـد، نخلسـتانها و یا بقیع سـر می کشـند، دنبـال گمشـده ای هسـتند که هرگز آن را نمی‌یابنـد، و آن مزار فـاطمه دختر پیامبر است. براستی فاطمه در کجا مـدفون است و چرا مدفن او مشـخص نیست؟ هر کسـی حدسـی می‌زند و چندین نقطه بعنوان مدفن فاطمه مطرح است. همه می‌دانیم که مدفن فاطمه را علی، حسن و حسـین و شایـد همه امامان شـیعه می‌دانسـته‌اند. اما هرگز محل آن افشا نشـد. این راز هرگز آشـکار نخواهـد شد، زیرا فاطمه نخواسـته است. گویی فاطمه که پس از مرگ پدر، غمناک و حزین، شاهد حزن آورترین صحنه‌های تاریخ اسلام بوده است، بـا مرگ زودرس وپنهـان کردن خود، خواسـته است فریاد درگلوی خویش را برای همیشه، برای همه عصـرها و برای همه نسل‌ها به میراث گذارد.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹